

● مروری کوتاه بر تاریخ مبارزات

زنان ایران

در مصاحبه با هایدی مگیثی صفحه ۱۶

● دکتر یدالله سبحانی چرا ماندگار

می‌شود؟

مصطفی مدنی صفحه ۲۹

دیدگاهها

□ تصمیم نسنجیده، چرا؟

محمد اعظمی صفحه ۱۲

□ جهانی شدن امپریالیسم و سرمایه

جهانی شده (بخش دوم)

عیسی صفا صفحه ۱۳

□ جمهوری فدراتیو، پاسخی به

مسئله خلقها

سیروان هدایت وزیری صفحه ۱۵

● "همینجا می‌مانیم!"

لیلا غانم صفحه ۳۰

● سروده‌هایی از محمود درویش

صفحه ۳۱

مباحث کنگره

● آلترناتیو

همایون فرهادی صفحه ۱۸

● به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه با

تکیه بر جنبش توده‌ای

عیسی صفا صفحه ۱۹

● جنبش طبقه کارگر

ناهید صفحه ۲۰

● شوک سیاسی یا سقوط؟

(گفت و گوی درباره انتخابات ریاست جمهوری فرانسه)

صفحه ۲۲

"وفاق ملی" یا

سازش بین جناحی

برخی وقایع ماه گذشته، در ادامه تحولات سیاسی پس از ۱۱ سپتامبر و لشکرکشی امریکا به آسیای میانه، تغییراتی را در رفتار جناحهای حکومتی و نیروهای پیرامونی آنها نشان میدهد. ظاهراً تعدیلی در رفتار این جناحها نسبت به یکدیگر صورت گرفته و چنین به نظر می‌رسد که جناح خامنه‌ای با کنار گذاشتن تندرویهایی سابق قصد دارد معقولتر به مسائل ایران به پردازد. حاصل این تحولات طرح بحث "وفاق ملی" از سوی برخی از نمایندگان سیاسی دو جناح و نیروهای پیرامونی آنها در نشریات می باشد. نشانه‌های این تغییرات بر چند واقعه استوار است:

- آزادی سران نهضت آزادی و نیروهای ملی - مذهبی از زندان .

- بازگشت ابراهیم یزدی به ایران در حالی که حکم توقیف وی صادر شده بود و عدم دستگیری وی .

- صحبت‌های برخی از چهره های جناح خامنه‌ای در نشریات مختلف ناظر بر ضرورت "وفاق ملی".

- تعطیل کردن اداره اماکن عمومی، که این اواخر نیروهای دگراندیش را دستگیر می‌کرد . اگر چه چند نمونه بالا را می‌توان نشان از تغییری در شیوه برخورد جناح خامنه‌ای به درگیریهایی درون حکومت اسلامی دید، ولی باید دقت داشت که این تغییرات، تاکتیکی است و برای پاسخگویی به شرایط جدید داخلی و خارجی می باشد. این واقعیتی است که از فشار دستگاه قضائی کاسته شده است و برخی از زندانیان سیاسی آزاد شده‌اند. ولی دادگاههای بلخ جمهوری اسلامی همچنان باقی بوده و کم و بیش به کار خود ادامه می دهند. زندانیان ملی - مذهبی آزاد شده‌اند ولی اتهامات آنها به قوت خود باقی است.

بقیه در صفحه ۲

روز جهانی کارگر خجسته باد!



صفحه ۳

صفحه ۴

صفحه ۸

صفحه ۱۰

کارگران جهان متحد شوید!

تولد یک جشن اریک هابزبام

بزرگداشت روز جهانی کارگر در سالهای سرکوب و اختناق

مجلس اصلاحات و کارگران

کدام سناریو در مناسبات سیاسی ایران و آمریکا؟

صفحه ۱۱

ن.ق.



“وفاق ملی”

یا

سازش بین جناحی

از صفحه یک

در عین حال زندانها همچنان مملو از زندانیان سیاسی است که به اتهامات ساختگی، مشابه اتهامات نیروهای ملی - مذهبی، در زندان محبوسند. ظاهرا از فشار به مطبوعات کاسته شده است. ولی اولاً پروندهٔ بیش از پنجاه روزنامه و نشریه توقیف شده، همچنان در دادگاههاست و پس از نزدیک به دو سال هیچ چشم‌اندازی برای گشایش آنها وجود ندارد. همچنین به شکل دائمی اینجا و آنجا روزنامه و نشریه‌ای توقیف شده یا سردبیر آن احضار می‌شود. خودسانسوری بر فضای مطبوعاتی ایران حاکم است. هفته گذشته یک روزنامه‌نگار به دو سال زندان محکوم و برای پنج سال ممنوع‌القلم گردید.

اکنون این سؤال باقی است که علت کاهش فشار، سرکوب و تهاجم جناح خامنه‌ای چیست؟

جناح خامنه‌ای تهدیدات آمریکا را جدی گرفته و در ترس از حمله آمریکا به ایران، می‌کوشد تا چهره معتدل و میانه‌رویی از خود ارائه دهد. سقوط سریع طالبان و ایزوله بودن جناح خامنه‌ای در بین مردم، این واقعیت را برای آنان روشن کرده است که در صورت تهاجم آمریکا به ایران، آنها مسبب اصلی این واقعه شناخته شده و یقیناً از پشتیبانی مردم برخوردار نخواهند بود. وحشت سرنوشتی چون طالبان، خواب آنها را آشفته کرده و از این رو سعی در آرام کردن بازی دارند.

امیر محیبیان، روزنامه نویسنده رسانی و یکی از مبلغین طرح “وفاق ملی” در مصاحبه‌ای با نشریه اینترنتی “گویا” می‌گوید: “اگر رفتار نامعقول یا تند و خشن از سوی ایالات متحده رخ دهد یا اینکه جریان‌های جهانی به نحو دیگری تغییر کند که فشار هائی را به نظام وارد کند، ممکن است کسانی که از موضع تند و رادیکال‌تر به فضا نگاه می‌کنند این را توجیهی برای بسته کردن فضا تلقی کنند.”

یقیناً امیر محیبیان نگران قدرت‌گیری تندروهای جناح خامنه‌ای نیست، چراکه تا هم اکنون در دفاع از اینان در روزنامه رسالت قلم می‌زد. نگرانی وی از این است که تهاجم آمریکا، خشم مردم از این جناح را تشدید کرده و موقعیت شکننده این جناح را کاملاً به خطر اندازد. علیرضا رجائی از روزنامه نویسان ملی - مذهبی در مصاحبه‌ای با ایسنا، ۱۰ اردیبهشت، می‌گوید: “حادثه تروستی یازدهم سپتامبر و تحولات بعد از آن موقعیت

منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را حساستر از گذشته نمود که برای جمع کردن اوضاع و مواجهه با مسائل مختلف لازم بود بسیاری از بحرانها تقلیل یافته و زمینه‌های برخورد از سوی نظام بین‌المللی کاهش یابد. “وی در ادامه همین صحبت، ضمن طرح این که تغییرات مثبتی در جهت تنش‌زدائی در داخل ایران در حال شکل‌گیری است می‌گوید که خیلی هم نباید به وضع موجود خوشبینانه نگاه کرد.

- آزادی نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی از زندان به معنی پذیرش دیدگاههای آنان از سوی جناح خامنه‌ای نیست. برعکس بخش عمده‌ای از این نیرو با تعدیل سیاستهای خود و پذیرش این نکته که تحولات سیاسی در ایران طولانی بوده و دلیلی بر رادیکالیزه کردن آن نیست، نگاه خود به روند تحولات را تغییر داده و امروز بر این باورند که شتاب در روند نادرست است. عزت‌الله سحابی در سخنرانی خود در اصفهان، ایسنا، ۶ اردیبهشت، می‌گوید: “ما اگر بتوانیم انتظاراز سرعت اصلاحات را پائین بیاوریم، گام بزرگی برداشته‌ایم.” ابراهیم یزدی در مصاحبه‌ای با روزنامه نوروز، دوشنبه ۹ اردیبهشت، می‌گوید: “من معتقدم محافظه‌کاران نقش بسیار مثبتی می‌توانند در تحولات اجتماعی ما بازی کنند. جنبش اصلاح‌طلبی نه می‌تواند و نه باید به دنبال حذف محافظه‌کاران باش”

نیروهای ملی - مذهبی و نهضت آزادی نیز تغییراتی در راهکارهای خود داده و بیشتر به سمت دیدگاه خاتمی - حفظ ولایت فقیه و عدم تغییر قانون اساسی - نزدیک شده‌اند. این در حالی است که تا قبل از دستگیریهای سال گذشته این نیروها به طور جدی سیاست “آرامش فعال” خاتمی را نقد می‌کردند. این تحول را می‌توان ناشی از فشار سرکوب جناح خامنه‌ای و عدم حمایت جدی خاتمی و اصلاح‌طلبان حکومتی از آنها دانست. ظاهراً اینان نمی‌خواهند بیش از این مالیات‌درگیری بین دو جناح حکومتی را بپردازند و در عین حال شرایط کنونی را مناسب برای ایفای نقش به عنوان نیروی سوم در حکومت می‌بینند.

به این ترتیب شعار “وفاق ملی” از دو سوی سر داده شده است. هم چهره‌های سیاسی جناح خامنه‌ای لزوم رسیدن به یک وحدت ملی را طرح می‌کنند و هم اصلاح‌طلبان و هم کسانی چون ابراهیم یزدی، که برای مقابله با خطر تهاجم آمریکا می‌گویند: “ما به خیلی چیزها نیاز داریم یکی از چیزهایی که بسیار ضروری است آشتی و وفاق ملی در داخل است.”

اما “وفاق ملی” نیاز به یک منشور و یا یک سری توافقات دارد. مبنای این وفاق ملی بر قانون اساسی گذاشته شده است. یزدی در همان مصاحبه می‌گوید: “دو حرکت اساسی ضروری است. در داخل ایران کاهش تشنج‌های سیاسی با قبول اصل وفاق ملی با همه گروه‌های ملتزم به قانون اساسی و دوم یک تغییر اساسی و کلیدی در منطق دیپلماسی خارجی.” حسین انصاری راد، از جناح دوم خردادی مجلس و نماینده نیشابور، در مصاحبه‌ای با ایسنا، ۱۰ اردیبهشت، می‌گوید که وفاق ملی با محوریت قانون اساسی به دست می‌آید. امیر

محیبیان از جناح خامنه‌ای نیز معتقد است که قانون اساسی می‌تواند مورد وفاق همه باشد و به مثابه یک میثاق ملی همه جریان‌ها را حول خود گرد آورد.

به این ترتیب دایرهٔ کسانی که در این طرح “وفاق ملی” قرار می‌گیرند روشن می‌شود، کسانی که قانون اساسی را قبول داشته و یا حداقل به آن التزام دارند.

طرح وفاق ملی در واقع طرح سازش بین جناحهای حکومتی است. در عین حال تاکتیکی است برای کشاندن آن نیروهای پیرامونی که، به امید فراهم شدن امکان فعالیت “آزاد” و سهمی شدن در حکومت، حاضر به پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی هستند. میثاق این طرح بر قانون اساسی فعلی قرار گرفته است. در چند سال اخیر و بویژه در یکسال گذشته انتقادات بسیاری به این قانون و بویژه دوگانه بودن آن صورت گرفته است. بسیاری از همین نیروهای اصلاح طلب بر نارسائیهای این قانون اشاره کرده‌اند. در این قانون، ولایت فقیه به عنوان یک اصل خدشه‌ناپذیر تثبیت شده است. اختیارات ولایت فقیه نامحدود و بالاتر از ارگانهای انتخابی است و به همین دلیل این قانون اساسی، دموکراتیک نبوده و متضمن دموکراسی و آزادی نیست. پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران یعنی در اولین قدم پذیرش اصل ولایت فقیه. چگونه می‌توان هم ولایت فقیه را پذیرفت و هم خواستار برقراری دموکراسی در ایران بود؟

در شرایط بحرانی کنونی و خطر تهاجم آمریکا، جناح خامنه‌ای با تغییر تاکتیک، سعی در آرام کردن اوضاع دارد. در این شرایط، سیاست آرامش فعال اصلاح‌طلبان و نیروهای پیرامونی آنها، این موقعیت ویژه را پدید آورده است که یک نوع سازش بین دو جناح صورت گیرد. و حداقل برای یک دوره دایره خودیها کمی وسیعتر شود. طبعاً آشنائی هم که می‌خواهند در این دایره قرار گیرند، خود سانسوریهای لازم را به کار خواهند بست.

آیا این طرح پاسخ خواسته‌های مردم است؟ یقیناً نه. وقتی از یک طرح “ملی” صحبت می‌شود، باید نیروی میلیونی مردم و خواسته‌های آنها محور قرار گیرد. هیچ طرحی نمی‌تواند ملی باشد تا زمانی که مردم را در درون خود جای ندهد. مردم به کرات نشان داده‌اند که با حکومت خودکامه ولایت فقیه موافق نیستند. مردم به کرات نشان داده‌اند که خواستار آزادی و دموکراسی هستند. مردم می‌خواهند که سرنوشت خود را خود به دست گیرند و نیازی به قیم و ولی ندارند. از هیچ طرح ملی نمی‌توان نام برد زمانی که تنها نیروهای خودی حق فعالیت سیاسی داشته و فعالیت دیگر جریان‌های سیاسی ممنوع بوده و فعالین آنها اعدام شده، در زندان هستند و یا در مهاجرت. خواسته‌های مردم تا کنون از سوی حکومت بی‌جواب مانده است.

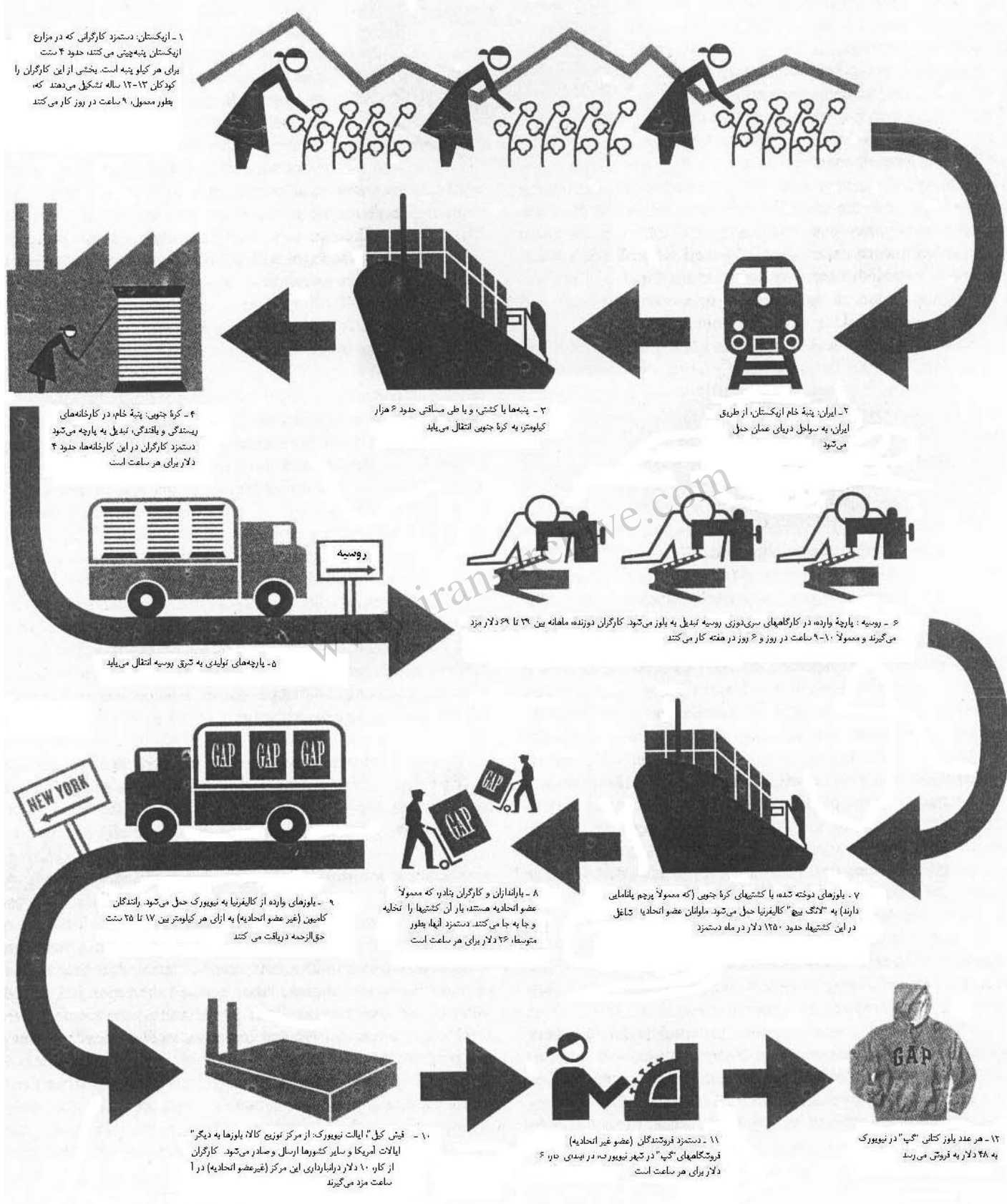
طرح “وفاق ملی” یک طرح ملی نیست، بلکه همچنان در چارچوب تنگ محدوده خودیها باقی مانده و تنها در شرایط کنونی مفری است برای جناحهای حکومتی.

مشکلات جامعه ما با چنین طرحهایی حل نمی‌شود. مبارزه مردم برای رسیدن به آزادی و دموکراسی همچنان ادامه خواهد یافت.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

کارگران جهان متحد شوید!

هنگامی که نویسندگان "مانیفست کمونیست" از جهانگشایی سرمایه‌داری سخن می‌گفتند، جهانی شدن اقتصاد هرگز چنین ژرفا و دامنه‌ای نیافته بود. چنان که نمونه مشخص یک کالای ساده (پلوز کتان) به روشنی نشان می‌دهد، امروزه تولید و عرضه غالب کالاها و خدمات ابعادی جهانی یافته و نفوذ و سلطه سرمایه‌داری بواقع جهانی شده است. اگرچه، در همین وضعیت شرایط کار و زندگی کارگران در کشورهای مختلف، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند، اما همه آنان بیش از پیش سرنوشت مشترکی پیدا می‌کنند. فراخوان "کارگران جهان متحد شوید!" اکنون بیش از هر زمان دیگری مصداق می‌یابد. (ارقام و اطلاعات برگرفته از مجله "نیشن"، ۳ سپتامبر ۲۰۰۱)



تولد یک جشن

جاهای دیگر، رواج و استقرار یابد. دلیل عمده این امر آنست که یک روز تعطیل عمومی کار، تحت عنوان "روز کار" (که در اولین دوشنبه ماه سپتامبر هر سال برگزار می‌شود) از قبل تعیین شده بود و بتدریج هم حالت رسمی بیشتری می‌یافت.

بررسی منشأ قطعنامه مذکور و چگونگی ارتباط آن با تاریخچه مبارزات پیشین کارگران برای هشت ساعت کار در روز، در آمریکا و کشورهای دیگر، طبیعتاً از سوی پژوهشگران انجام گرفته است و این موضوعات، در اینجا، مطمح نظر ما نیست. آنچه در این بحث مورد توجه ماست اینست که چگونه آنچه که در آن قطعنامه مطرح شده بود با آنچه که در عمل روی داد، تفاوت‌های بسیار دارد. در اینجا به سه نکته از قطعنامه یا پیشنهاد اولیه اشاره می‌کنیم.

اول این که، فراخوان آن برای یک تظاهرات بین‌المللی در یک روز، و برای یک بار، بود و هیچ پیشنهادی در آن در مورد لزوم تکرار آن تظاهرات و، به طریق اولی، تبدیل آن به یک رویداد منظم سالیانه، مشاهده نمی‌شود. دوم این که، در آن قطعنامه چیزی دال بر برگزاری این مراسم همراه با جشن و آیین‌های ویژه، وجود ندارد هرچند که جنبش‌های کارگری همه کشورهای را مجاز می‌دارد که "تظاهرات را به شکلی که با مقتضیات و شرایط کشورشان سازگاری دارد انجام دهند". عبارت اخیر هم، در واقع، یک راه خروج اضطراری بود که برای حزب سوسیال دموکرات آلمان، که در آن هنگام تحت سیطره قوانین ضدسوسیالیستی "بیسمارک" هنوز غیرقانونی محسوب می‌شد، باز گذاشته شده بود. سوم این که، قرینه‌ای دایر بر این که قطعنامه مورد بحث در آن موقع بسیار مهم تلقی شده باشد، دیده نمی‌شود. بر عکس، مطبوعات آن زمان، مگر بندرت و به صورت ناقص، هیچ اشاره‌ای به آن نمی‌کنند، و حتی گزارش رسمی کنگره هم، که از جانب حزب سوسیال دموکرات آلمان منتشر شده، به ذکر اسامی پیشنهادکنندگان قطعنامه و درج متن آن، بدون هیچ شرح و تفسیری، بسنده می‌کند. بطور خلاصه، چنان که "ادوار ویان"، یکی از برجسته‌ترین نمایندگان حاضر در آن کنگره، چند سال بعد، به خاطر می‌آورد: "چه کسی

که تنها نقطه اشتراک میان آنان این بود که اصلاً سوسیالیست نبودند. در این طرح آمده بود:

"این روز تعطیل باید عاری از هرگونه عنصر حسادت و نفرت (کلمات رمز به جای مبارزه طبقاتی) باشد. تمامی طبقات، اگر بتوان گفت که طبقات هنوز وجود دارند، و همه انرژی‌های مولد ملت باید با الهام از یک ایده و یک ایده‌آل، با یکدیگر برادری کنند".

پس از "اتحاد جماهیر شوروی"، دولت هیتلر نخستین دولتی بود که اول ماه مه را "روز ملی کار" رسمی تعیین کرد. حکومت "ویشی" مارشال "پتن"، اول ماه مه را "جشن کار و وفاق" اعلام داشت و گفته می‌شود که، در این کار، از ژنرال "فرانکو"ی اسپانیا الهام گرفته بود. پذیرش رسمی اول ماه مه به عنوان روز تعطیلی در کشورهای غربی، در واقع، بر پایه نیاز کنار آمدن با سنت غیررسمی اول ماه مه و به منظور جدا ساختن آن از جنبش‌های کارگری، آگاهی طبقاتی و مبارزه طبقاتی بود. اما چگونه این سنت از چنان وسعت و قوتی برخوردار گردید که حتی دشمنان آن، نظیر هیتلر، فرانکو و پتن که جنبش کارگری سوسیالیستی را نابود کردند، ناگزیر شدند آن را بپذیرند و از آن خود بنمایانند؟

نکته فوق‌العاده جالب توجه در مورد تکامل اولیه این آیین آنست که اصلاً با قصد و برنامه نبوده است. از این لحاظ می‌توان گفت که پیدایش آن دعوتاً صورت گرفته و کمتر حالت یک "سنت ابدعی" داشته است. منشأ تاریخی بلاواسطه ماه مه، امروزه مورد بحث و اختلاف نیست: یکی از دو کنگره رقیب مؤسس "انترناسیونال"، یعنی کنگره مارکسیستها، قطعنامه‌ای را در پاریس در ژوئیه ۱۸۸۹، در صدمین سالگرد انقلاب فرانسه، تصویب کرده و کارگران را به برگزاری تظاهراتی بین‌المللی در یک روز معین فراخواند که طی آن کارگران خواست خود مبنی بر هشت ساعت کار قانونی در روز را در برابر دولتها و یا دیگر مراجع مربوطه مطرح نمایند. و از آنجا که، پیش از آن، "فدراسیون کار آمریکا" تصمیم به برگزاری چنین تظاهراتی در اول ماه مه ۱۸۹۰ گرفته بود، همین روز نیز برای تظاهرات بین‌المللی تعیین گردید. شگفت‌آور این که، اول ماه مه، هیچگاه نتوانست در خود آمریکا، همانند

در مقاله‌ای پیرامون "عید پاک"، "مایکل ایگناتیف" در هفته نامه "بزرور" در سال ۱۹۹۰ نوشت که "جوامع لائیک هیچگاه قادر به ایجاد جایگزین‌هایی برای آیین‌های مذهبی نشدند" و افزود که انقلاب فرانسه "ممکن است رعایا را تبدیل به شهروندان کرده، شعار "آزادی، برابری و برادری" را بر سر در هر مدرسه‌ای نصب نموده و معابد را ویران کرده باشد، اما به غیر از (جشن و تعطیلی) چهاردهم ژوئیه هیچوقت نتوانست خدشه‌ای در تقویم کهن میلادی به وجود آورد". موضوع بحث من در اینجا هم، شاید تنها مورد خدشه تردیدناپذیری است که به وسیله یک جنبش لائیک بر تقویم میلادی و یا هر تقویم رسمی دیگر وارد آمده، و یک روز جشن و تعطیلی، نه فقط در یک یا دو کشور، بلکه به صورت رسمی در ۱۰۷ کشور، در سال ۱۹۹۰، ایجاد کرده است. و مهمتر آن که، این مناسبت، نه بواسطه قدرت حکومتها و فاتحان بلکه از جانب یک جنبش اساساً غیررسمی مردان و زنان تهیدست، بوجود آمده است. موضوع بحث من، جشن ماه مه، یا بطور دقیقتر، اول ماه مه، جشن بین‌المللی جنبش طبقه کارگر است که صدمین سالگرد آن هم می‌بایست در ۱۹۹۰ برگزار می‌شد زیرا که این جشن از سال ۱۸۹۰ آغاز شده است.

در صدمین سالگرد اول ماه مه، در برخی از کشورهای اروپایی، صدهایی در مخالفت با آن و برای برچیدن آن برخاست. کسانی آن را نوعی بدعت‌گذاری "شوروی" قلمداد کرده و بر آن بودند که به دنبال سقوط کمونیسم بین‌المللی، این جشن هم باید ملغی شود. اما تا جایی که به خود کشورهای "جامعه اروپا" مربوط می‌شود، منشأ پذیرش و برقراری رسمی این جشن، درست در نقطه مقابل گرایش بلشویکی و یا حتی سوسیال دموکرات، قرار دارد. منشأ آن به سیاستمداران ضد سوسیالیستی برمی‌گردد که با علم به ریشه‌های عمیق اول ماه مه در میان طبقه کارگر جوامع غربی، می‌خواستند از طریق پذیرش رسمی جشن آنان و تبدیل آن به چیزی دیگر، با محبوبیت و کشش جنبش‌های کارگری و سوسیالیستی موجود مقابله کنند. به عنوان مثال، می‌توان به طرح پیشنهادی ۴۱ نماینده مجلس فرانسه در آوریل ۱۹۲۰ (جهت تعیین اول ماه مه به عنوان تعطیلی) اشاره کرد

می‌توانست پیش‌بینی کند... او جگیری سریع اول ماه مه را؟“

گسترش سریع و نهادینه شدن این جشن، مسلماً مدیون موفقیت خارق‌العاده نخستین تظاهرات اول ماه مه در سال ۱۸۹۰، دست‌کم در اروپای غربی امپراتوری روسیه و منطقه بالکان بود. سوسیالیست‌ها زمان مناسبی را برای ایجاد و یا تشکیل مجدد “انترناسیونال” برگزیده بودند. برگزاری نخستین مراسم اول ماه مه مصادف با پیشرفت پیروزمندانه قدرت و اطمینان جنبش کارگری در کشورهای متعددی بود. در این باره تنها به ذکر دو نمونه آشنا اکتفاء می‌کنیم: یکی ظهور جنبش اتحادیه کارگری جدید در بریتانیا، که متعاقب اعتصاب باراندازان در ۱۸۸۹ به وقوع پیوست، و دیگری پیروزی سوسیالیست‌ها در آلمان، که مجلس آن از تمدید قوانین ضدسوسیالیستی “بیسمارک” در ژانویه ۱۸۹۰ امتناع نمود و در نتیجه، در انتخابات عمومی که یک ماه بعد از آن انجام گرفت، میزان آرای حزب سوسیال دموکرات دو برابر شده و نزدیک به ۲۰ درصد کل آراء را به خود اختصاص داد.

با اینهمه، وسعت استقبال و مشارکت کارگران در این تظاهرات و تجمعات، حتی آنهایی را هم که به این مناسبت فراخوان داده بودند، شگفت‌زده کرد، و از آن جمله سیصد هزار نفری که “هاید پارک” لندن را پر کرده، و برای اولین و آخرین بار، بزرگترین تظاهرات در این شهر به همین مناسبت را برگزار کردند. هر چند که همه احزاب و سازمانهای سوسیالیستی، طبعاً برگزاری میتینگها و تظاهراتی را سازماندهی کرده بودند، ولی تنها برخی از آنها پتانسیل کامل این مناسبت را دریافته و تمامی نیروی خود را از همان ابتدا بدین منظور به کار گرفته بودند. حزب سوسیال دموکرات اتریش، از لحاظ درک سریع این جو و احساس توده‌ای، و نتیجه‌ای که به دست آورد، موقعیتی استثنایی داشت. همانطور که فریدریش انگلس، چند هفته بعد، در این باره نوشت: “در قاره اروپا، اتریش، و در اتریش هم، وین بودند که این جشن را به باشکوهترین و مناسبترین وجهی برگزار نمودند.”

باید گفت که در آن دوره نیز، چنان که در میان جریانات چپ مرسوم است، بحث و اختلافات ایدئولوژیک در خصوص شکل یا اشکال مشروع انجام چنین تظاهراتی، جاری بود. به علاوه، با توجه به احتمال برخورد کاملاً عصبی و حتی جنون‌آمیز دولتها به این

مراسم و با در نظر گرفتن افکار عمومی اقشار متوسط و کارفرمایان که تهدید به سرکوب پلیسی می‌کردند، برخی رهبران سوسیالیست ترجیح می‌دادند که از اشکال تقابل تحریک‌کننده پرهیز و روشی احتیاط‌آمیز اتخاذ کنند.

اما موضوع حساس دیگر در رابطه با برگزاری این مراسم، آن بود که آیا باید از کارگران خواسته شود که در یک روز کاری دست به تظاهرات، یعنی دست به اعتصاب، بزنند، چون که در سال ۱۸۹۰، اول ماه مه مصادف با روز پنجشنبه بود. بطور کلی، احزاب و اتحادیه‌های کارگری که جانب احتیاط را می‌گرفتند، با این استدلال که چرا بایستی به خاطر یک حرکت سمبولیک خود و اعضایشان را به خطر بیندازند، گرایش به آن داشتند که این تظاهرات را در اولین یکشنبه ماه مه، و نه در اولین روز این ماه، برگزار کنند. رهبران و نمایندگان جریانات بریتانیایی و آلمانی دارای این گرایش بودند در حالی که، مثلاً فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها خواستار برگزاری آن در اول ماه مه بودند. این موضوع، سرانجام به “انترناسیونال” کشیده شد که در اجلاس کنگره آن در بروکسل در ۱۸۹۱، نظر فرانسوی‌ها و اتریشی‌ها در این مورد چیره گشت. همانند بسیاری دیگر از جوانب جشن ماه مه، بارز شدن این موضوع هم نتیجه تصادف و اتفاق بود. در قطعنامه اولیه هیچ اشاره‌ای به توقف کار نشده بود، ولی چون روز اعلام شده جهت تظاهرات بین‌المللی مصادف با یک روز کاری بود، این مسئله بلافاصله و لزوماً در برابر هر کسی که می‌خواست برای برگزاری آن برنامه‌ریزی کند، قرار می‌گرفت.

اگرچه احتیاط طریق دیگری را توصیه می‌کرد، اما آنچه در واقع اول ماه مه را پدید آورد دقیقاً همان انتخاب سمبول در مقابل مصلحت عملی بود. همان اقدام توقف کار به صورت سمبولیک بود که اول ماه مه را به چیزی فراتر از یک تظاهرات دیگر و یا مناسبت یادبود دیگر، تبدیل کرد. در کشورها یا شهرهایی که احزاب، حتی به رغم درنگ و تردید اتحادیه‌ها، بر اعتصاب سمبولیک این روز تأکید نمودند، اول ماه مه بواقع به صورت بخش مهمی از زندگی طبقه کارگر و هویت کارگری درآمد. زیرا که امتناع از کار در یک روز کاری، هم نوعی ابراز قدرت طبقه کارگر - و در واقع، مهمترین و اساسی‌ترین شکل ابراز این قدرت - و هم جوهر آزادی، به معنی عدم

اجبار به کار همراه با عرق جبین و متقابلاً گذراندن یک روز با خانواده و دوستان به دلخواه خویش، بود. بدین ترتیب، این اقدام هم نشانه‌ای از ابراز وجود طبقاتی و مبارزه طبقاتی، و هم یک تعطیلی و جشن، نوعی پیش‌درآمد از آن زندگی بهتری که پس از رهایی کارگران فرامی‌رسد، بود. البته، در وضعیت موجود در ۱۸۹۰، و با توجه به موفقیت‌های برخی اتحادیه‌ها و احزاب کارگری، این امر جشن پیروزی نیز به حساب می‌آمد، همانند برنده مسابقه دوی که یک دور اضافی نیز در استادیوم می‌زند. از این لحاظ، جشن ماه مه کوله‌بار سنگینی از احساسات و امید را هم به همراه داشت.

با این که کنگره “انترناسیونال” در ۱۸۹۱ ادامه برگزاری تظاهرات در روز اول ماه را تصویب و بر “توقف کار در همه جا، مگر در جاهایی که انجام این امر غیرممکن باشد” تأکید کرد، لکن این به معنی فراخوان یک اعتصاب عمومی از جانب جنبش بین‌المللی نبود. زیرا که، با وجود همه امیدها و انتظارات گسترده‌ای که در آن مقطع برانگیخته شده بود، کارگران متشکل، در عمل، بر نقاط قوت و همچنین نقاط ضعف جنبش خود واقف بودند. این که مردم باید در اول ماه مه دست از کار بکشند، و یا این که می‌توان از آنها انتظار داشت که به خاطر تظاهرات از یکرود دستمزد خویش چشمپوشی نمایند، مسایلی بود که در سطحی وسیع در بین کارگران مورد بحث بود، چنان که مثلاً گزارش‌های پلیس مخفی از محاورات کافه‌ها و میخانه‌های کارگری هامبورگ در آن دوره، این را نشان می‌دهد. کارکنان راه آهن دانمارک، با ارسال تلگرافی به گردهمایی نخستین مراسم اول ماه مه در کپنهاگ، اعلام داشتند: “اگرچه به دلیل فشارهای وارده از سوی صاحبان قدرت، نمی‌توانیم در آن میتینگ حضور به هم رسانیم، اما پشتیبانی کامل خود را از خواست هشت ساعت کار در روز اعلام می‌داریم.” با اینهمه، در این شهر هم حدود ۴۰ درصد کارگران در تظاهرات اول ماه ۱۸۹۰ حاضر بودند. در هر حال، آن عده از کارگران در آن تعداد از کشورها که در اولین موعد برگزاری تظاهرات اول ماه مه به میدان آمدند، کافی بود تا جنبش تعطیل کار در این روز را به جنبشی واقعی و مقبول تبدیل نماید.

با توجه به توفیق چشمگیر و غالباً غیرمنتظره نخستین اجرای مراسم اول ماه، طبیعی بود که تکرار آن درخواست شود.

کارگری، بطور خودجوش و تقریباً بلافاصله پدیدار شده و با بهره‌گیری از پاره‌ای شرایط مساعد گسترش یافت. این نیز، البته، منطقی به نظر می‌رسید که مردمی که در این روز دست از کار می‌کشیدند، پس از شرکت در میتینگها و راهپیماییهای سیاسی، ساعاتی را هم دور هم جمع شده و به تفریح بگذرانند، بویژه آن که کافه‌ها، رستورانها و مهمانخانه‌ها، به عنوان محل ملاقات و مرکز تجمع فعالان جنبش کارگری، نقش مهمی بر عهده داشتند.

یکی از پیامدهای عمده تبدیل این مناسبت به جشن نیز مشارکت زنان در این مراسم بود. سیاست، در آن دوران، "کار مردان" محسوب می‌شد ولی جشنها، زنان و کودکان را هم در برمی گرفت. منابع و مدارک موجود حاکی از مشارکت زنان در اول ماه مه، از همان آغاز، است. همین ویژگی که این جشن مختص مردان نبوده بلکه به خانواده‌ها تعلق دارد، عامل مهمی در تبدیل این مراسم به یک نمایش طبقاتی اصیل، و باعث جلب فزاینده کارگرانی بود که به لحاظ سیاسی، طرفدار سوسیالیستها نبودند. متقابلاً، شرکت زنان و خصوصاً زنان ازدواج کرده - که اکثریت وسیع آنان در آن زمان مستقیماً در بازار کار حضور نداشتند - در این مراسم، موقعیت و هویت اجتماعی و طبقاتی آنها را مشخص تر می‌ساخت. اگر زندگی کاری مزدبگیران عمده‌تاً مربوط به مردان بود، امتناع از کار برای یک روز آحاد طبقه کارگر از جنس و سنین مختلف را گرد هم می‌آورد.

موضوع قابل بررسی دیگر در خصوص تولد و تکامل این جشن، رابطه آن با مذهب و اعیاد مذهبی است. پیش از آن، تقریباً تمامی تعطیلات عمومی در اروپا (به غیر از بریتانیا) تعطیلات مذهبی بود. یکی از وجوه تشابه اول مه با اعیاد مسیحی این بود که آن نیز خواستار جهانشمولی و یا، به اصطلاح کارگری، "انترناسیونالیسم" بوده است. جهانشمول بودن آن مراسم، شرکت‌کنندگان را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده و بر جذابیت آن می‌افزود. نمونه‌های تشبیه و یا شبیه‌سازی میان اول ماه مه و مناسبتهای مذهبی، نظیر "عید پاک" و "عید پانتکوت" (که پنجاه روز پس از عید پاک برگزار می‌شود) همچنان که با جشنهای بهاری سنتی و تودهای، بسیار است. سوسیالیستهای ایتالیا که از جذبه خودانگیزه "جشن کارگران" در میان جمعیت غالباً کاتولیک و بیسواد کاملاً آگاه بودند، از سال ۱۸۹۲، اصطلاح "عید پاک کارگران" را در

هم که آنها نفوذ بیشتری داشتند، گرامیداشت شهدا در اول ماه مه نیز به واقع به صورت بخشی از مراسم این روز درآمده بود. شیرینی و آجیو جایی در استراتژی انقلابی نداشت. از دیدگاه جریاناتی که می‌گفتند: یا انقلاب جهانی یا هیچ، اقدامات و حرکت‌های سمبولیک اصلاً مهم نبود. در فرانسه، تنها بعد از پایان جنگ اول جهانی بود که "کنفدراسیون عمومی کار" (ث. ژ. ت.) به جشن گرفتن هم در روز اول مه رضایت داد.

می‌توان گفت که رهبران "انترناسیونال دوم" نیز در تبدیل اول ماه مه به یک جشن، نقشی ایفا کرده‌اند، چرا که آنها مسلماً می‌خواستند از تاکتیکهای تصادمی آنارشیستی پرهیز و، همچنین، عده هرچه افزونتری را به تظاهرات این روز جلب کنند. ولی ایده یک روز تعطیلی طبقاتی، هم مبارزه و هم جشن و تفریح، قطعاً از ابتدا در ذهن آنان نبود. این ایده از کجا آمد؟

در آغاز، مطمئناً انتخاب فصل و موعد برگزاری مراسم، نقش بسیار مؤثری در این زمینه داشته است. در نیمکره معتدل شمالی، تعطیلات و جشنهای بهاری پیوندی تنگاتنگ با گردش سال دارند و خود ماه مه هم نمادی از نو شدن طبیعت محسوب می‌شود. در سوئد، به عنوان مثال، طبق یک سنت دیرینه، اول این ماه یک روز تعطیل تقریباً عمومی بوده است (متقابلاً، برگزاری این مراسم در ایام زمستانی استرالیا، یکی از مشکلات کار در این قاره بوده است). بر مبنای مجموعه گسترده منابع در این باره، اعم از مطبوعات، طرحها، تصاویر، پلاکاردها و...، که اکنون در دسترس ماست، کاملاً آشکار است که طبیعت، گیاهان و، بیش از همه گلها، به صورت خود به خودی و در همه جا، به عنوان نمادهای این مناسبت به کار رفته است. در سالهای بعد، همراه با متداول و آیین‌مند شدن بیشتر اول ماه مه، گلهای معینی هم به عنوان سمبل این جشن در کشورهای مختلف شناخته شدند. در ایتالیا و در قلمرو امپراتوری "هابسبورگ"، از حدود ۱۹۰۰ به بعد، گل میخک سرخ به صورت نماد رسمی این جشن درآمد. گل رز سرخ، در سوئد، به همین عنوان رسمیت یافت. در فرانسه، به رغم مخالفت و تأسف انقلابیون سرسخت، گل "موگه" که عاری از هرگونه معنای سیاسی بود، پس از ۱۹۰۰ تدریجاً وارد مراسم اول ماه مه شد تا این که به صورت یکی از مظاهر رایج این روز درآمد. در هر حال، ایده برگزاری یک جشن عمومی و یا تعطیل

جنبشهای کارگری و سوسیالیستی کشورهای اسکاندیناوی در تابستان ۱۸۹۰ و بعد از آنها، اسپانیایی‌ها، چنین چیزی را مطرح کردند. تا پایان همان سال، اکثر احزاب اروپایی نیز خواستار آن شدند. این که تکرار تظاهرات اول مه، نه تنها برای باری دیگر، بلکه به صورت مداوم سالیانه، مشخصاً از سوی حزب یا جریاناتی درخواست شده باشد چندان روشن نیست. ولی هنگامی که کنگره ۱۸۹۱، جنبش بین‌المللی را متعهد به برگزاری منظم سالیانه این مراسم نمود، کسی هم ابراز شگفتی نکرد. در هر حال، این کنگره، علاوه بر تأکید بر سازماندهی تظاهرات واحد در همان اولین روز ماه، دو چیز دیگر را هم مطرح ساخت: یکی، افزودن دست‌کم دو مطالبه دیگر بر خواست اولیه هشت ساعت کار روزانه، که عبارت بودند از: تصویب قوانین ناظر بر مناسبات کار، و مبارزه علیه جنگ. اگرچه خواست صلح بعد از آن جزئی رسمی از آیین اول ماه مه شده، لکن این شعار، فی‌نفسه، به صورت بخشی از سنت توده‌ای اول ماه مه در نیامد، جدا از این که طرح آن، خصلت بین‌المللی این مناسبت را هم تأیید و تقویت می‌کرد. دیگری، طرح "برگزاری جشن" اول ماه مه در قطعنامه، یعنی شناسایی رسمی این مراسم از جانب جنبش بین‌المللی نه فقط به مثابه یک فعالیت سیاسی بلکه به عنوان یک جشن.

در اینجا هم باید تأکید کرد که این کار، یعنی پذیرفتن این مراسم به عنوان یک جشن، جزئی از برنامه اولیه نبود. برعکس، جناح رادیکال درون جنبش بین‌المللی و، همچنین، آنارشیستها، به لحاظ ایدئولوژیک شدیداً مخالف جشن گرفتن بودند. برای آنها، اول ماه مه روز مبارزه بود. آنارشیستها ترجیح می‌دادند که این یک روز فراغت را که کارگران از سرمایه‌داران اخذ کرده بودند به اعتصاب بزرگ عمومی برای براندازی کل نظام گسترش دهند. تصویری که بسیاری از انقلابیون مبارز از مبارزه طبقاتی داشتند با تیرگی آمیخته بود، همانطور که طرحها و تصاویر باقیمانده از آن دوران، که در آنها رنگ سیاه و خاکستری تجمع توده‌ها را تنها پرچم سرخی در اینجا و آنجا قدری روشن می‌سازد، نیز بر این نکته گواهی می‌دهد. ترجیح آنارشیستها آن بود که اول ماه مه را به عنوان روز یادبود شهیدان - شهیدان شیکاگو در سال ۱۸۸۶ - "یک روز سوگواری و نه یک روز جشن" برگزار نمایند، و در جاهایی مانند اسپانیا، آمریکای جنوبی و ایتالیا

مورد آن به کار می‌بردند و اینگونه قرینه سازیها در نیمه دوم دهه ۱۸۹۰ در دیگر کشورها هم رواج یافت. شباهت جنبش نوین سوسیالیستی به یک جنبش مذهبی و حتی، در سالهای اولیه رواج اول ماه مه، به یک جنبش احیای مذهبی، آشکار بود همانطور که، از بعضی جهات، تشابه میان مجموعه رهبران اولیه، فعالان و مروجان آن جنبش، و کشیشان و یا مبلغان عامی. تراکتی از شهر "شارل روا"ی بلژیک مربوط به ۱۸۹۸ بر جای مانده، که از طرف ده تن از نمایندگان "حزب کارگر بلژیک" که مسلماً افرادی غیرمذهبی بودند، تهیه و منتشر شده است که متن آن بیش از هر چیز به نیایش اول ماه مه شباهت دارد. بر بالای آن نیز دو شعار درج گردیده است: "کارگران جهان متحد شوید (کارل مارکس)" و "همدیگر را دوست بدارید (عیسی)".

با اینهمه، نکته مهم درباره جنبش نوین کارگری این نبود که آن یک "ایمان" بود، "ایمانی" که اغلب لحن و شیوه گفتار مذهبی را منعکس می‌کرد، بلکه نکته اینجاست که تأثیرپذیری این جنبش از مدل مذهبی، حتی در کشورهای که توده‌ها عمیقاً مذهبی و خوگرفته با راه و رسم کلیسایی بودند، این قدر محدود بود. به علاوه، همگرایی اندکی میان ایمان قدیم و "ایمان" جدید وجود داشت، مگر در مواردی که پروتستانسیسم به جای ایجاد کلیساهای رقیب، شکل فرقه‌های غیررسمی و بطور ضمنی معارض را به خود گرفت. جنبش کارگری سوسیالیستی جنبشی لائیک مبارز و ضد مذهبی بود که جمعیت دیندار و یا سابقاً دیندار را گروه گروه به سوی خود می‌کشاند.

می‌توان گفت که در موارد و موقعیتهایی، خود این "جنبش" جایگزین جامعه موجود گردیده و، بدین طریق، بخشی از آداب و آیینهایی را که در انحصار مذهب بوده، برعهده گرفته باشد، چرا که مردان و زنانی که به آگاهی طبقاتی می‌رسیدند، در جامعه تحت سیطره کلیسا، جا و مکانی برای ابراز وجود و بیان خویش نمی‌یافتند و در جاهایی حتی، نه فقط کارگران خارجی بلکه کارگران برخی مشاغل (مثلاً معدنچیان و کارکنان مانوفاکتورهای اطراف شهرها و روستاها) نیز از طرف جامعه وسیعتر پیرامونی "بیگانه" به حساب می‌آمدند. لکن این موارد عمومیت نداشته است. دلیل عمده‌ای برای موفقیت گسترده اول ماه مه، در واقع، این بود که این روز تنها تعطیلی منحصرأ مربوط به خود طبقه

کارگر تلقی می‌شد و، علاوه بر این، روز تعطیلی که کارگران با اقدام خودشان آن را به دست آورده‌اند. فراتر از اینها، این روزی بود که کسانی که معمولاً دیده نمی‌شدند در انظار عمومی نمایان شده و فضای رسمی در اختیار حاکمان و جامعه را، دستکم به مدت یک روز، به تصرف خود درمی‌آوردند.

یکی دیگر از چیزهایی که موجب تمایز و جدایی این جنبش از مذهب بود، نوگرایی و آینده‌نگری آن بود. تکیه کلام آن "توین" و تأکید آن همواره بر آینده بود. برخلاف دیگر تعطیلات عمومی، و حتی بسیاری از جشنها و مناسبتهای ادواری خود جنبش کارگری تا آن زمان، اول ماه مه مراسم یادبود هیچ چیزی نبود (صرفنظر از آثارشبهت‌ها که آن را مربوط به واقعه ۱۸۸۶ شیکاگو می‌دانستند).

اول ماه مه درباره چیزی نبود مگر آینده، که بر خلاف گذشته‌ای که چیزی جز خاطرات بد برای پرولتاریا به ارمغان نیاورده بود، نوید رهایی آنها را می‌داد. اما خود این نیز که آینده چه چیزی به همراه خواهد آورد چندان روشن نبود، جز این که خوب خواهد بود و سرانجام هم فرا خواهد رسید. طرح مسئله حق رأی همگانی، به عنوان حداقل یک راه به سوی آینده، هم به موفقیت اول ماه مه کمک کرد و هم این مناسبت را به چیزی بیشتر از تظاهرات و جشن مبدل ساخت. در اروپای سال ۱۸۹۰، دموکراسی انتخاباتی هنوز بسیار نامتداول بود و خواست حق رأی همگانی هم به زودی به هشت ساعت کار و دیگر شعارهای اول ماه مه افزوده گشت. در حقیقت، اقدام به سازماندهی اعتصاب عمومی و یا تهدید به آن، به منظور کسب حق رأی همگانی، که با موفقیتهایی در بلژیک، سوئد و اتریش به پیش برده شد، از توقف سمبولیک کار به مناسبت اول ماه آغاز گردیده و توسعه یافت. نخستین نمونه از این قبیل اعتصابها، به وسیله معدنچیان بلژیکی در همان روز اول ماه ۱۸۹۱ شروع شد. از سوی دیگر باید یادآور شد که همه اتحادیه‌های کارگری همواره در این زمینه همداستان نبودند. برخی از آنها توجه بیشتر خود را معطوف به خواستهایی مانند "ساعات کمتر، دستمزدهای بالاتر" (که شعار سوئدیها در اول ماه مه بود) می‌کردند تا به جنبه‌های دیگر این مناسبت. اتحادیه‌های ایتالیا، در مقاطعی، عملاً خواست دموکراسی را به دیگران واگذار کردند. لکن پیشرفتهای بزرگ این جنبش، و از جمله رهبری مؤثر آن در عرصه دموکراسی، مرهون خواسته‌های

اقتصادی محدود نبود. دموکراسی، البته، جایگاهی اساسی در جنبش کارگری سوسیالیستی آن دوران داشت. این امر، نه تنها برای پیشرفت جنبش کاملاً ضروری، بلکه از آن جدایی‌ناپذیر بود. به عنوان یادبود نخستین مراسم اول ماه مه در آلمان پلاکی ساخته شده بود که یک روی آن تصویر مارکس و روی دیگرش مجسمه آزادی را نشان می‌داد. یک ورق چاپی مربوط به جشن اول ماه در ۱۸۹۱ در اتریش، تصویر مارکس را نشان می‌دهد که کتاب "سرمایه" را در دست دارد و به افق دوردست که خورشید اول ماه از آن برمی‌خیزد اشاره می‌کند و بر اشعه خورشید هم شعار "آزادی، برابری، برادری" نقش بسته است. این شعار، همچنین، بر روی "بج"ها و بسیاری از اشیای دیگر که به مناسبت این جشن در آن دوره ساخته می‌شد نیز به چشم می‌خورد.

در حال حاضر، هر چند که جشن اول ماه مه به یک روز تعطیلی همانند دیگر ایام تعطیل تبدیل شده، ولی ویژگی معینی را همچنان حفظ کرده است. امروزه دیگر نمی‌توان آن را، مثل دوره آغازین "یک تعطیلی خارج از همه تقویمها" نامید، زیرا که اکنون در اکثر تقویمها وارد شده است. در واقع، بعد از روزهای ۲۵ دسامبر (نول یا کریسمس) و اول ژانویه، فراگیرترین روز تعطیلی در جهان، اول ماه است که، بدین لحاظ، دیگر رقیبان مذهبی خود را پشت سر نهاده است.

اما ویژگی مهم این مناسبت آنست که از پائین برخاسته است. این روز به وسیله خود کارگران و زحمتکشان ناشناخته‌ای شکل گرفته است که از طریق آن، و در ورای مرزبندیهای حرفه‌ای، زبانی و حتی ملیتی، به هویت خود به عنوان طبقه‌ای واحد آگاهی یافته و با تصمیم، سالی یکبار، به دست کشیدن عامدانه از کار، اجبار اخلاقی، سیاسی و اقتصادی به کار را نادیده گرفتند. چنان که "ویکتور آدلر" (رهبر حزب سوسیال دموکرات اتریش) در ۱۸۹۳ نوشت: "اینست معنای جشن اول ماه مه، مفهوم دست کشیدن از کار، که دشمنان ما از آن می‌ترسند. اینست آن چیزی که آنان انقلابی می‌دانند." مطالعه شکل‌گیری و گسترش این جشن نشان می‌دهد که چگونه مردان و زنانی که، به عنوان افراد، فاقد توان و بیان بوده و اصلاً به حساب نمی‌آیند، می‌توانند نقش خود را در تاریخ برجای گذارند.

ترجمه و تلخیص از کتاب "مردمان نامتعارف" (Uncommon People)

بزرگداشت روز جهانی کارگر در سالهای سرکوب و اختناق گزارش یکی از رفقای فعال در محافل کارگری

هرگاه از چگونگی، گستره، شرایط و شیوه برگزاری مراسم اول ماه مه، روز جهانی کارگر، در یکی دو سال اول انقلاب بگذریم و مثلاً از سالهای ۶۰ و ۶۱ به بعد به آن نگاه کنیم، به نظر می‌رسد که رژیم جمهوری اسلامی توانسته بود با به کار بستن پیگرد، سرکوب، دستگیری و اعدام نیروهای سیاسی و همچنین زندانی کردن بخش عمده فعالین کارگری در برگزاری این روز و درک و دریافت و به کار بستن اهداف و مضمون این روز، موانع عبورناپذیری بنا کند. شاید بیان مراحل زیر بتواند این موضوع را روشتر نشان دهد.

مرحله اول: با هجوم رژیم به نیروهای چپ دموکرات و انقلابی و همچنین در سایه جنگ خانمانسوز ایران و عراق و مضافاً توهم و تصور کارگران از رژیم، به دلیل عوامل گوناگون، رژیم جمهوری اسلامی حتی از به رسمیت شناختن صوری این روز هم اجتناب می‌ورزید. به این معنا که در شرایط فقدان تشکلهای مستقل کارگری، توهم و گرایش بخش وسیعی از کارگران خصوصاً در بخشهای عقب‌مانده صنعت، به رژیم امکان نادیده انگاشتن اول ماه مه را می‌داد.

اصولاً در این مرحله، رژیم و عوامل پیشبرنده سیاستهای کارگری آن، منکر این موضوع می‌شدند و بیشتر می‌کوشیدند که این روز را به هر شکل ممکن نادیده گرفته و یا آن را در هاله‌ای از ابهام قرار دهند و یا مثلاً آنرا با مراسم مذهبی ممزوج و آمیخته کنند. گفته‌های خمینی در این باره که خدا هم کارگر است و یا هر روز روز کارگر است و اینکه من بر دست و بازوی کارگران بوسه می‌زنم، مثالی از این نوع کوششها بود.

اما این مرحله با همه تمهیدات رژیم و علیرغم تصورات و توهمات گروه وسیعی از کارگران و در فضای سرکوب و زندان و اخراج فعالین کارگری برخوردار از سابقه کار سندیکایی و اتحادیه و یا برآمده از مبارزات با رژیم شاه و انقلاب بهمن، به سرعت گذشت و چون برف آب شد.

اصولاً در شرایطی که در بیشتر کارخانه‌ها، نماز جماعت اجباری برگزار می‌شد و عوامل خیرچین ریز و درشت جدای از انجمن، بسیج و شورا و حراست، حتی در تعاونیهای مصرف فعال بودند و شناختن و معرفی کردن کسانی که کلامی از تشکل کارگران و روز کارگر می‌گفتند فریضه الهی محسوب می‌شد، تلاش برای برگزاری اول ماه مه به صورت مستقل بسیار سخت و غیرممکن می‌نمود.

اما در همین شرایط نیز اول ماه مه در بسیاری از کارخانه‌ها (در تهران و مراکز صنعتی مانند شهر صنعتی کاوه در ساوه، شهر صنعتی قزوین، اراک، تبریز، اصفهان، مازندران، خصوصاً در کارخانه‌های گونی‌بافی و...) حتی به صورت علنی، اگرچه مختصر، برگزار می‌شد. علاوه بر این در تشکلهای مستقل کارگری، مثلاً تشکل فلزکار مکانیک در تهران، اول ماه مه در محل این تشکل به صورت علنی جشن گرفته شد.

در آن سالها من در بُرد آجر سفال (آجر ماشینی تمام اتوماتیک سفالین) کار می‌کردم. در نتیجه توانستم با کارگران کارخانه‌هایی مانند آجر سفالین، پرجلا، و آجر ثبات و جامپاس، کوره‌پزخانه‌های خاتون‌آباد، مامازند، قیامشهر، آقانور و اکبرآباد، ارتباط برقرار کنم. بین کارگران این کارخانه‌ها به طرق مختلف، با کارخانه‌های سیمان ری و تهران، ارتباطهای قوی وجود داشت.

در میان کارگران آجر ماشینی ارتباط مستحکمی وجود داشت و به طور مثال اول ماه مه در کارخانه آجر ثبات به صورت علنی جشن گرفته شد و علاوه بر آن، شب اول ماه مه چند تن از کارگران کارخانه جامپاس و سفالین و ثبات در شهرک گلستان در نزدیکی کارخانه جمع شدیم و در مورد مسایل کارگری منطقه و همچنین درباره اول ماه مه صحبت کردیم.

در همان سال توانستیم جمعی حدود سی نفر را از کارخانه‌های مختلف، در اولین روز تعطیل بعد از اول ماه مه به کوههای اطراف تهران ببریم. در آن موقع بحث قانون کار در کارخانه‌ها داغ بود و موضوع مورد بحث و تبادل نظر در محافل کارگری محسوب می‌شد که از جانب ما دامن زده می‌شد.

در مرحله بعدی، که شاید از نظر زمانی، سالهای ۶۳ به بعد را شامل می‌شود، رژیم علیرغم ادامه "تعمت جنگ" و سرکوب و پیگردها و اخراج کارگران باسابقه و مبارز نمی‌توانست این روز و مفهوم آن را کتمان کند و منکر شود. به همین دلیل تلاش بیسابقه‌ای را به کار گرفته بود که اصولاً این روز را از مضمون آن تهی و آنرا مسخ و به ضد خود تبدیل کند.

بر این اساس، مجموعه شیوه‌هایی را در آن واحد، به کار می‌گرفت. بطور مثال، تلاش می‌کرد که این روز را تبدیل به روز کارگر و کارفرما کند. یعنی ترکیبی از کارگر و مدیر و کارفرما و یا اعضای انجمنها و حتی حراست، به عنوان کارگر و در

روز جهانی کارگر، امسال در تهران

بر اساس اخبار در حدود ۲۰ هزار کارگر در میدان قزوین تهران به مناسبت روز جهانی کارگر - ۱۱ اردیبهشت ماه - تجمع کرده و به طرح خواستهای خود پرداختند.

کارگران با حضور در این تجمع مخالفت خود را با هر گونه تغییر غیرکارشناسانه در قانون کار و برگرداندن آن به نفع سرمایه‌داران اعلام کرده، خواستار لغو قراردادهای موقت و انحلال شرکتهای پیمانکاری، تعیین سطح دستمزد کارگران متناسب با هزینه‌های زندگی، اجرای سریع بازنشستگی پیش از موعد و تجدید نظر در مصوبه شورای عالی کار پیرامون افزایش دستمزد سال ۸۱ شدند.

گروهی از کارگران شرکت قطعات فولادی کرج، نان ماشینی خوشه بهار و ... با در دست داشتن پلاکاردهایی خواهان رسیدگی به وضع معیشتی و دریافت حقوق معوقه خود شدند. برخی از آنان با این توضیح که بعضی از کارفرمایان با وعده اضافه کاری در روز کارگر مانع حضور تعداد زیادی از کارگران از جمله کارگران قراردادی در این تجمع شده‌اند، حضور خود را وسیله‌ای برای رساندن پیام و بیان خواستهای جامعه کارگران به مسولان عنوان کردند. شرکت کنندگان در این تجمع با سر دادن شعارهایی چون:

- کارگر، کارگر اتحاد، اتحاد

- اعتصاب حرفه‌ای ایجاد باید گردد، حقوق حقه ما ایفا باید گردد

- قرار داد موقت، قرارداد اسارت

- هر گونه تغییر در قانون کار محکوم به شکست است

- سکوت، فریاد است و فریاد حماسه می‌آفریند

- ادغام نه! سازمان تامین اجتماعی مستقل می‌خواهیم

- بیمه بیکاری احیا باید گردد، کارگر خارجی اخراج باید گردد،

بر لزوم رسیدگی به خواستهای صنفی خود تاکید کردند.

مضمونی غیرقابل تشخیص ارائه دهد و بی جهت نبود که لغاتی مانند (کارآما) و... اختراع شد تا حتی کلمه کارگر حذف شود.

ترفند دیگر رژیم، طرح کارگر نمونه بود که نه تنها کارگران، بلکه مدیر نمونه، کارفرمای نمونه و یا مبتکر و مخترع نمونه، همه در یک روز، یعنی روز جهانی کارگر معین می‌شدند و در کنار یکدیگر به کارگران معرفی می‌شدند. از شرایط نمونه بودن، شرکت در جبهه‌های جنگ و یا اختصاص بخشی از حقوق کارگران به جبهه و

خود کارگران تهیه شده بود، چند تن از کارگران آوازه‌هایی را خواندند و بیشتر در مورد اول ماه مه صحبت می‌شد. همین جمع در ارتباط با رفقای دیگر فعال در کارخانه‌های مختلف شرق تهران مانند ایران ابرار، روغن نباتی گل، تلویزیون پیام، کارخانجات فیلیس، توانست تا مدت‌ها به عنوان یک تشکل در شرق تهران برای برگزاری اول ماه مه و دیگر مسایل کارگران تلاش کند.

رژیم می‌کوشید از تعطیل شدن رسمی روز اول ماه مه به هر صورت جلوگیری کند و یا حتی در صورت عدم توانایی، آنرا به صورت نیمه تعطیل درآورد. بطور مثال از کارگران می‌خواستند که برای رفتن به استادیوم آزادی و یا برای تجمع در یک کارخانه دیگر در منطقه و گوش دادن به سخنرانی فلان مقام و یا مثلاً وزیر کار و یا رئیس جمهور، در کارخانه حضور یابند و با بطور مثال می‌گفتند کارخانه بعد از سخنرانی تعطیل می‌شود، که معمولاً به ظهر کشیده می‌شد. در محل سخنرانی حضور و غیاب صورت می‌گرفت. البته قبلاً اعلام می‌شد که در این روز مثلاً سه کیلو برنج یا یک کیلو روغن و مقداری قند و شکر، یا مقداری گوشت مرغ و یا... به کارگران داده خواهد شد.

از سالهای ۶۹ به بعد، در اکثر کارخانجات غرب تهران، جاده مخصوص و قدیم کرج، مانند کارخانجات پارس الکتریک، نوشابه سازیهای کوکاکولا، ساسان و زمزم (پپسی)، لندور، کارخانه‌های کفش ملی و شادانپور، ایران تابر، و کارخانه‌های جاده ساوه و شادآباد و قلعه حسن‌خان، نوعی مراسم دولتی روز اول ماه مه برگزار می‌شد و عمدتاً تلاش می‌شد که مثلاً فرماندهان سپاه یا بسیج منطقه و یا دیگر مقامات دولتی برای سخنرانی در کارخانه و یا یکی از کارخانه‌های منطقه که اهمیت بیشتری داشت دعوت شوند.

همچنین راهپیماییهای بسیج کارخانجات جاده کرج از کارخانه‌های خود به مراکز و پایگاههای بسیج به صورت پیاده و بستن سرپند و به دست گرفتن پرچم و پیاده‌روی در کنار جاده کرج تا رسیدن به پایگاههای بسیج با لباس و یونیفورم بسیج و حمل تراکتها و پوستره‌های مختلف خانه کارگر و یا قطع عبور و مرور در جاده کرج و یا جاده ساوه از شیوه‌های رایج برگزاری مراسم اول ماه مه در این سالها بوده است.

در سال ۷۵، اول ماه مه به صورتی وسیع در میان کارگران کارخانه‌های شرق تهران برگزار شد. بدین صورت که به دعوت چند تن از فعالین سابق کارگری که همگی در شرق تهران کار می‌کردند، اول ماه مه را در کوههای اطراف تهران، در منطقه‌ای به نام دشت گل زرد در دامنه کوه دماوند، که محلی بسیار زیباست، برگزار کردند. جمع برگزارکننده از اکثر کارگرانی که با آنها روابط دوستانه و محفی داشتند به صورت فرد فرد دعوت کرده بودند و به آنها گفته شده بود که روز اول ماه مه را با هم بگذرانند.

بقیه در صفحه ۱۵

با توجه به مناطق کارگری و حتی شهرکهای کارگری و کارخانه‌های مختلف، با در نظر داشتن برخورداری از سطوح مختلف تکنولوژی، و موقعیت نیروهای رژیم در آن و نیز شرایط و موقعیت کارگران و عقب‌ماندگی آنها، به اشکال گوناگون و با سازماندهیهای متفاوت برگزار می‌شد. در مواردی، حتی، کارگران توانستند این روز را به صورت علنی جشن بگیرند. به عنوان مثال تعداد زیادی از کارگران عضو در محل تشکل کارگران فلزکار مکانیک جمع می‌شدند و ضمن پذیرایی با شیرینی و میوه و چای، درباره مشکلات و مناسبات و مسایل خود با کارفرمایان و همچنین درباره تجارب خود و مسایلی مانند دستمزد و حقوق سندیکیایی و قانون کار بحث و تبادل نظر می‌کردند و این روز را گرمی داشتند. این تشکل تا حدود سالهای ۷۵-۷۴ فعال بود ولی بعدها، فعالیت آن به حد تعاونی مصرف تنزل یافت.

در سال ۶۳ کمیته ما (واحدی از سازمان) تصمیم گرفت که در کارخانه‌های شرق تهران کارت تبریک اول ماه مه و اعلامیه مربوط به این روز را پخش کند. بیش از ۲۵۰ کارت بسیار زیبای رنگی با چاپ سیلک، به همراه اعلامیه روز اول ماه مه تهیه کردیم.

من در کارخانه آزمایش، حدود صد کارت و صد برگ اعلامیه را در کمدهای لباس کارگران و در بعضی قسمتهای کارخانه گذاشتم. در کارخانه غوغایی به پا شد. به جز اعضای انجمن و شورا و حراست، بقیه کارگران بسیار خوشحال بودند.

رفیق دیگری در کارخانه ایران ابرار، و یک رفیق دیگر در کارخانه پوشاک جامکو همین کار را انجام داده بودند. رفیقی به همراه رفیق حسن شهیدی و رفقای دیگر نیز در مناطق خاک سفید و سازمان آب و خیابان اتحاد همین کار را انجام داده بودند.

در سالهای ۶۴ و ۶۵، همراه زنده یاد رفیق حسن شهیدی، کمیته ۱۶ آذر، در منطقه شرق تهران و خاک سفید اقدام به شعارنویسی روی دیوار، برای برگزاری اول ماه مه کرد. این کار به وسیله سه تیم و در چند روز انجام گرفت. در خیابان دماوند، خیابان سازمان آب، تهرانپارس و خاک سفید، شعارهای مربوط به روز اول ماه مه و مسایل کارگری درشت‌نویسی شد. البته اعلامیه مربوط به این روز نیز در منطقه و محلات نظام‌آباد، رسالت، تهران نو، افسریه و قاسم‌آباد پخش شد.

در سالهای ۶۵-۶۳ در کارخانه آزمایش تشکلی به صورت مخفی، مرکب از سازمان ما و یک نفر از رفقای راه کارگر و یک نفر از حزب توده و یک نفر از کومه‌له - که با هم در این کارخانه کار می‌کردیم - تشکیل شد. ما هر ماه یکبار گرد هم جمع می‌شدیم و راجه به مسایل کارخانه و مشخصاً راجه به برگزاری اول ماه مه گفتگو و تبادل نظر می‌کردیم. در همان شرایط توانستیم نظر کارگران را جلب کنیم تا در چند بخش کارخانه، اول ماه مه را به صورت علنی برگزار کنند. در برگزاری این جشن، علاوه بر پذیرایی با شیرینی و میوه که به وسیله

اضافه‌کاری و یا حتی شب کاری برای رفع نیازهای جبهه بود. برای کارگر نمونه بودن، اخلاق و رفتار او هم مورد توجه دقیق قرار می‌گرفت و غیر از مدیران یا صاحبان کارخانه، اعضای بسیج و شورای اسلامی و حراست نیز باید درین باره نظر می‌دادند. البته می‌بایست چند بار در مسجد محل سکونت هم دیده می‌شد و مورد تأیید قرار می‌گرفت تا به عنوان کارگر نمونه انتخاب شود. برای کارگر نمونه، جایزه هم در نظر گرفته می‌شد، که جایزه‌اش از بیکان صفر کیلومتر، پول نقد و زیارت مشهد و قم و سایر مقابره. همچنین دیدار با رهبر و یا رفتن به جمکران قم در شبهای آخر هفته بود.

در این شرایط رژیم تلاش گسترده‌ای صورت می‌داد تا اصولاً از فراگیر و حتی مثلاً منطقه‌ای شدن این روز جلوگیری شود. علاوه بر آن، از برگزاری اول ماه مه در کارخانجات غیردولتی و یا در بخش خصوصی با شدت جلوگیری می‌شد. تلاش می‌شد حتی برگزارکنندگان روز کارگر دولتی، اعضای انجمنهای اسلامی و یا شورا و بسیج باشند. و در کارخانه‌هایی که این ارگانها وجود نداشت و یا به دلایل بسیار این ارگانها نمی‌توانستند در برگزاری این روز دخیل باشند، برگزاری این روز به مدیران و یا حتی نهادهای غیرکارگری مثلاً مساجد محل و ارگانهای ریز و درشتی که از بیرون از کارخانه راهی به کارخانه‌ها داشتند، صورت می‌گرفت. برخی از این ارگانها عبارت بودند از بنیادهای مختلف از قبیل بنیاد الهادی هادی غفاری، بنیاد آیت‌الله سعیدی، تشکلهای وابسته به انجمنهای اسلامی در بازار، تشکیلات حجتیه، واحدهای حزب جمهوری اسلامی، واحدهای خانه کارگر، عوامل وزارت کار (بطور مثال دار و دسته کاملی). مثلاً در چند مورد در کارخانه‌های شرق تهران مانند آزمایش، جامکو، چاپ ایران (و یا بعضی از کارخانه‌های خیابان سازمان آب و خیابان اتحاد که تعداد کارگزارانشان کمتر از پنجاه نفر یا در حدود همین رقم بود)، تلاش می‌شد در این روز به جای برگزاری این روز، کارگران را برای روضه‌خوانی و برگزاری دعای کمیل و ندبه جلب کنند.

ضدیت نیروهای حجتیه با برگزاری اول ماه مه فراموش نشدنی است. البته در انموقع نیروهای حجتیه در موضع مخالف دولتهای وقت و قانون کار پیشنهادی وزارت کار بودند و بیشتر با باندهای توکلی و امثالهم مرتبط بودند و در بعضی کارخانه‌های حضور داشتند. بطور مشخص به یاد دارم که در کارخانه آزمایش یکی از عناصر حجتیه در اعتراض به برگزاری روز کارگر که کارگران قسمتهای مختلف کارخانه به صورت جداگانه آنرا برگزار کرده بودند، و البته با اشاره به معضلات و مشکلات کارگری در همان موقع، حتی در رد و نفی انجمن و شورای اسلامی و بسیج کارخانه، می‌گفت بجای برگزاری اول ماه مه باید به امام زمان و ائمه اطهار متوسل شویم.

در همین شرایط نیز روز کارگر توسط کارگران و فعالین کارگری برگزار و جشن گرفته می‌شد. و این جشن

مجلس "اصلاحات" و کارگران

زمانی که مجلس پنجم شورای اسلامی، در پایان دوره چهارساله خود، قانون "خروج کارگاههای زیر پنج نفر از شمول قانون کار" را تصویب کرد، بسیاری از نمایندگان اقلیت آن مجلس که خود را جزو اصلاح طلبان می‌دانستند، اعلام کردند که در صورت انتخاب مجدد و کسب اکثریت در مجلس ششم، این قانون را ملغی و بی اثر خواهند کرد.

نمایندگان اصلاح طلب دوم خردادی، در مجلس ششم اکثریت را به دست آوردند، ولی اکنون که دو سال از عمر مجلس ششم می‌گذرد، این قانون هنوز تغییری نکرده است و همچنان به قوت خود باقی است. مجلس ششم که به مجلس "اصلاحات" نیز شهرت یافته است، نه تنها این قانون بسیار ارتجاعی را لغو یا اصلاح نکرد، بلکه خود در طول این دو سال قوانین ضدکارگری دیگری را نیز به تصویب رساند.

مجلس شورای اسلامی در تاریخ سوم مهر ماه ۱۳۸۰، لایحه "بازسازی و نوسازی صنایع نساجی کشور" را به تصویب رساند. طبق این لایحه، مالکین و کارفرمایان صنایع نساجی می‌توانند نیروی مازاد تولید خود را بدون هیچگونه محدودیت قانونی، بازخرید و اخراج کنند. مبنای بازخرید سنوات نیز به ازای هر سال به یک ماه تقلیل یافت. همچنین طبق این لایحه، مالکین کارخانجات اجازه دارند برای تأمین نقدینگی، زمین و املاک کارخانه را بفروشند.

هدف این طرح، ظاهراً حمایت از صنایع نساجی ایران است که در بحران به سر می‌برد. مجلس ششم باز گذاشتن دست کارفرمایان در اخراج کارگران را بهترین راه برای حل بحران صنایع نساجی و تشویق کارفرمایان به سرمایه‌گذاری مجدد و بهبود وضعیت کارخانه‌ها تشخیص داده است. در شرایط بحران اقتصادی در کل جامعه، چنین طرحهایی، به اخراج وسیع کارگران، تشدید استثمار و خارج کردن بیشتر سرمایه‌ها از تولید صنعتی می‌انجامد.

کارفرمایان با استفاده از این قانون، کارگران با سابقه را اخراج کرده و نیروی کار مورد نیاز خود را با قراردادهای موقتی و با مزد کمتر و بدون استفاده آنها از امکانات

رفاهی و درمانی قید شده در قانون کار، تأمین خواهند کرد.

به نظر کارشناسان با اجرای این طرح نزدیک به یکصد هزار کارگر شغل خود را از دست خواهند داد. بطور مثال بنا به گفته دبیر اجرائی خانه کارگر استان همدان از سیصد کارگر یک واحد نساجی بزرگ تنها هشت تن به صورت رسمی استخدام شده اند و بقیه در قالب قرارداد های موقت یک ساله و یا کمتر به کار اشتغال دارند. (روزنامه ایران - ۷ اردیبهشت)

مجلس ششم شورای اسلامی در روز ۲۱ آذرماه ۱۳۸۰، قانون جدید مالیاتها را تصویب کرد. در این مصوبه زمان اجرای معافیتهای مالیاتی برای کارگران از سال ۱۳۸۰ به ۱۳۸۱ موکول شده است. در حالی که بر اساس همین مصوبه، اعمال معافیت برای شرکتها و صاحبان سرمایه، از ابتدای سال ۱۳۸۰ می‌باشد. به بیان دیگر، سرمایه‌داران از سال ۱۳۸۰ می‌توانند از معافیت مالیاتی استفاده کنند، در حالی که کارگران باید فعلاً، یکسال دیگر صبر کنند و اگر در این فاصله این قانون تغییر نکرد، از سال بعد می‌توانند مشمول این قانون شوند. بهانه نمایندگان مجلس، بار مالی ناشی از این طرح بود. بار مالی معافیت مالیاتی کارگران ۲۴۰ میلیارد تومان برآورد شده است و برای سرمایه‌داران نزدیک به هشتصد میلیارد تومان، یعنی سه برابر.

دوشنبه دوم اردیبهشت ۱۳۸۱، مجلس شورای اسلامی پس از چندین روز بحث، لایحه "پرداخت مقرری بیمه بیکاری" را رد کرد. طبق این طرح، کارگران بیکار، برای مدت معینی، حقوق حداقلی از صندوق بیمه بیکاری دریافت خواهند کرد. نمایندگان مجلس به بهانه بار مالی این طرح، ۱۲۶۰ میلیارد تومان، از تصویب این طرح خودداری کردند. علیرضا محجوب، در گفتگویی با ایرنا، اعلام کرد که "این دومین بار است که اجرای طرح مذکور مورد مخالفت نمایندگان مجلس قرار می‌گیرد. حل مسایل معیشتی ۱۲ میلیون خانواده بیکار، مسئله کوچکی نیست که بتوان به سادگی از کنار آن عبور کرد."

نمایندگان مجلس ششم اما معتقدند که می‌توان به سادگی از کنار مسایل معیشتی کارگران و زحمتکشان گذشت. در طول سال گذشته کارگران چندین بار در مقابل مجلس ششم تجمع کردند. چه در اعتراض به مصوبات آن مجلس و چه در طرح خواستها و مسایل کار و معیشتی خود. اما نمایندگان

مجلس ششم که در زمان مبارزات انتخاباتی، وعده‌های فراوان داده بودند، توجهی به این تجمعه‌ها و خواسته‌های کارگران نداشتند.

شکوری راد، عضو هیئت رئیسه مجلس، در پاسخ به سؤال خبرنگاران در مورد تجمعه‌های کارگری در مقابل مجلس می‌گوید: "مجلس نمی‌تواند مشکلات کارگران را حل کند. مجلس خانه ملت است و اگر آنها بخواهند در مقابل مجلس تجمع کنند، حرفی نیست. ولی بهترین راه این است که پیگیریهای جدی‌تری را در محل و دستگاه اصلی دنبال کنند."

مجلس محل حل مشکلات کارگری نیست و نمایندگان حاضر در مجلس نیز، که با رأی همین کارگران و زحمتکشان به مجلس راه یافته‌اند، نیز وظیفه‌ای در مقابل رأی‌دهندگان خود ندارند. نمایندگان مجلس وظیفه مهمتری از رسیدگی به مشکلات کارگران دارند. از آن جمله تصویب قوانینی است که نه تنها گوشه‌ای از نابسامانی وضع کارگران را بهبود نمی‌بخشد، که بر مشکلات آنها می‌افزاید.

کارنامه مجلس ششم، مجلس "اصلاحات"، در رابطه با مسایل کارگری در یکسال گذشته مردود است. در این یکسال نه تنها طرح یا لایحه‌ای برای حل مشکلات عدیده کارگران در صحن مجلس طرح نشده است، بلکه نمایندگان مجلس با پرداخت بیمه بیکاری مخالفت کرده‌اند، معافیت مالیاتی کارگران را به تأخیر انداخته‌اند، بجای پاسخگویی به درخواستهای آنها، کارگران را به ادارات دولتی حواله داده‌اند و در کنار آن به نفع کارفرمایان و صاحبان سرمایه، لویحی را تصویب کرده‌اند. عملکرد تاکنونی مجلس "اصلاحات" در رابطه با کارگران و زحمتکشان نشان می‌دهد که در آینده نیز امید چندانی به این مجلس نمی‌رود. مبارزه کارگران برای کسب حقوق خود ادامه خواهد یافت.

تا زمانی که در مجلس، نمایندگان واقعی کارگران حضور نداشته باشند، نباید انتظار طرح مسایل کارگری را درمجلس داشت. کارگران باید نمایندگان واقعی خود را به مجلس بفرستند. تجربه مجلس ششم نشان داد که امید به وعده‌های کاندیداهای غیر طبقه کارگر بیهوده است. کارگران باید کوشش کنند تا نمایندگان واقعی خود را راهی مجلس کنند. تشکیل سندیکاها و سازمانهای مستقل کارگری امکان لازم را برای مبارزه کارگران در درراه احقاق حقوق و از آن جمله کوشش برای ارسال نمایندگان واقعی خود به مجلس فراهم می‌کند.

کدام سناریو در مناسبات سیاسی ایران و آمریکا؟

مناسبات سیاسی میان ایران و آمریکا به مسئله‌ای محوری تبدیل شده است که می‌تواند سرنوشت سیاست در ایران و مقدرات جامعه ایرانی را تا سالها دستخوش خود قرار دهد. لیکن، با این مسئله نیز در جمهوری اسلامی به سبک و سیاق همیشگی برخورد می‌شود و بدون اغراق با مقدرات یک ملت به شیوه‌ای غیرمسئولانه بازی می‌شود. عده‌ای، از ضرورت مذاکره میان ارگانها و نهادهای غیردولتی دو کشور حرف می‌زنند و دسته دیگری، مذاکره را ناشی از ناآگاهی و یارعب و وحشت می‌دانند و مذاکره‌کنندگان را تهدید به دادگاهی شدن می‌کنند. آنچه مسلم است تهدیدکنندگان، یعنی همان کسانی که قبلاً، پس از تهدید جنگ‌افروزان دولت آمریکا از زبان بوش، رئیس جمهور آمریکا، بر طبل جنگ کوبیدند و خواب برقراری موقعیت فوق‌العاده را می‌دیدند تا در فضایی نظامی و امنیتی خود را از شر "اصلاحات" رها سازند، کارشان به مخالفت صرف با مذاکره کشیده شده است. این امر، خبر از عقب نشینی آنها از مواضع اولیه‌شان می‌دهد. آنها تحت فشار جامعه و نیروهای قدرتمندی از رژیم اسلامی از مواضع اولیه‌شان فعلاً نمی‌توانند دفاع کنند. از سوی دیگر، فرصت طلبی حاکم بر سیاست رژیم اسلامی، به جای اتخاذ سیاستی روشن در این زمینه، تحت تأثیر ستم پر زور ایالات متحده، کشف غیب کرده و مذاکره را برای نهادهای غیردولتی مجاز دانسته است. همه می‌دانند مذاکره تنها ابزاری است میان ابزارهای دیگر برای طرح و حل اختلافات طرفین و توافق حول منافع و مطالبات مذاکره‌کنندگان. مقدم بر هر مذاکره‌ای، یک سیاست روشن باید اعلام شود. سه سناریو در مناسبات سیاسی ایران و آمریکا می‌تواند مورد بحث قرار گیرد. سناریوی جنگ طلبانه آمریکایی، سناریوی اسلامی و بالاخره سناریوی منطبق بر منافع و مصالح جامعه و مردم ایران.

سناریوی جنگ طلبانه آمریکایی، می‌تواند متوجه سرنوشت رژیم اسلامی و استقرار رژیمی گوش به فرمان آمریکا در ایران باشد. "محور شر" خواندن ایران، و اعلام موضع یکی از مقامات آمریکایی در حمایت از دولت آذربایجان در مناقشات میان آن دولت و ایران، و اتهامات وزارت دفاع آمریکا و فضا سازهای برخی مطبوعات آمریکایی و اسرائیلی درباره خطرات ایران، در چنین راستایی هستند.

بی تردید این سناریو، اگر عملی بود، بیشترین منافع را برای آمریکا در منطقه حساس و کشور پر اهمیت ایران در بر داشت. ولی در عملی بودن آن جای حرف بسیار است. بیش از یازده سال است آمریکا چنین پروژه‌ای را در مورد عراق نتوانسته است به اتمام برساند. این در حالیست که ایران از

نظر اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و روانی تفاوت‌های فاحشی با عراق دارد. کشیده شدن امور به این سناریو صدمات جبران‌ناپذیر برای ایران در بر خواهد داشت و منافع آمریکا را نیز با خطرات جدی روبرو می‌سازد. این واقعیت البته به معنای آن نیست که امور اجباراً به این سناریو کشیده نمی‌شوند، عواملی در هر دو طرف وجود دارند که می‌توانند اوضاع را به این سناریوی خطرناک بکشانند. باید جلوی تحقق این سناریو را با تمام توان گرفت. این وظیفه هر ایرانی و هر نیروی صلح طلبی است که علیه سیر رویدادها در این سمت به مبارزه برخیزد.

سناریوی اسلامی، تداوم سیاست "ضد آمریکایی" رژیم اسلامی است. این سیاست در اساس مبتنی بر صدور "انقلاب اسلامی" بوده که به مرور استحاله یافته و از آن پوسته‌ای عوامفریبانه باقی مانده که بیش از مصرف خارجی، مصرف داخلی پیدا کرده است. حمایت "ایران اسلامی" از جنبشهای اسلامی هم عقیده، گرچه از تب و تاب اولیه متعاقب پیروزی "انقلاب اسلامی" دیگر برخوردار نیست، لیکن، کماکان اعتقاد به آن در نیروهایی از رژیم باقیست. انعکاس این عملکرد در برخی از مناطق بحرانی شبیه منطقه خاورمیانه و افغانستان، به حمایت دست کم گروههایی از رژیم اسلامی از جریاناتی افراطی منجر شده است. اقدامات به اصطلاح "ضد صهیونیستی" از این نوع یکی از موارد بحران آفرین در مناسبات میان ایران و آمریکاست. میراث بجا مانده از خمینی در زمینه مناسبات میان ایران و آمریکا نیز عامل دیگری از بقای سناریو اسلامی است. خمینی برقراری مناسبات میان ایران و آمریکا را مشروط به "ادم شدن آمریکا" نموده بود. گویا آمریکا باید از سلطه‌طلبی و جهانخواهیش دست بردارد تا ایران با آن رابطه بگیرد. و بالاخره، منشاء دیگر تغذیه سناریوی اسلامی یعنی تداوم حالت نه جنگ و نه صلح کنونی، رقابتهای جناحی است. محافظه‌کاران، کسب "افتخار" حل مسئله میان ایران و آمریکا را توسط اصلاح‌طلبان حکومتی تحمل نمی‌کنند. آنها برای جلوگیری از تقویت داخلی و خارجی مواضع خاتمی و همراهانش، در حل مسئله میان ایران و آمریکا کارشکنی می‌کنند و خاتمی نیز از ظرفیت و برای لازم پیشبرد سیاستی مطابق منافع و مصالح جامعه و مردم ایران ناتوان است. با این وجود، این سناریو کماکان، علیرغم تغییرات کمی، سیاست جاری است. این وضعیت خطر کشیده شدن امور به سناریوی جنگ‌طلبانه آمریکایی را در بر دارد و باید برای تغییر وضعیت کنونی، پیش از اینکه موقعیتهای فرصت‌های بیشتری از دست برود، اقدام کرد. احتراز از سیاست خطرناک جنگی در مناسبات میان آمریکا و ایران،

ن.ق.

مستلزم کنار گذاشتن صریح و آشکار سناریوی اسلامی است. خطر جنگ به تنهایی کفایت تا یکبار برای همیشه و قاطعانه با سیاست نه جنگ و نه صلح با آمریکا که جز ضرر و زیان برای جامعه ما حاصلی نداشته است تکلیف را یکسره کرد. اما دلایل دیگر وجود دارد که حتی بدون فشار آمریکا نیز بایستی بند سناریوی اسلامی را از پای سیاست خارجی ایران باز کرد. موقعیت ایران در منطقه، موقعیتی است که با اتخاذ یک سیاست مستقل و مبتنی بر مناسبات دیپلماتیک با تمامی کشورهای جهان بر مبنای منافع متقابل می‌توان از سویی منافع ایران را تأمین و از سوی دیگر کشور ما را از نقشی درخور در سیاست بین‌الملل برخوردار کرد. منافع ملی و مصالح بین‌المللی کشور ما ایجاب می‌نمایند که ایران به مناسبات دیپلماتیک با همه کشورهای در چارچوب موازین و مقررات بین‌المللی شناخته شده روی آورد و ضمن طرفداری از اهداف سیاسی مبتنی بر حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، صلح و دوستی میان ملل و دموکراسی و عدالت در سیاست جهانی، از هرگونه اقدام مغایر با عرف دیپلماتیک و موازین بین‌المللی خودداری ورزد. اگر این سناریو بر مناسبات ایران و آمریکا حاکم شود، ایران از یکسو، به امکاناتی که برای فعالیتهای اقتصادی نیاز حاد جامعه کنونی ماست دست می‌یابد و از سوی دیگر، با توجه به وزن آن در منطقه و نقش آن در جغرافیای برخوردار از عظیمترین منابع سوختی جهان، می‌تواند اهدافی را از طریق نهادهای بین‌المللی در رابطه با سیاستهای جهانی دنبال نماید. از زاویه این منافع، ایران باید با روشنی خواستار برقراری رابطه با آمریکا و شناسایی آن به عنوان یکی از طرفهای مهم دیپلماسی، بازرگانی و سیاسی خود گردد. این مشی، به معنای فراموش کردن سیاست خارجی رهبری طلبانه و تکرانه آمریکا و اهداف آن در منطقه و جهان نمی‌باشد. مبارزه با این جنبه از سیاستهای خارجی آمریکا در هماهنگی با دیگر دولتها و نهادهای بین‌المللی و با بهره‌گیری از موقع سنجی دیپلماتیک می‌تواند ادامه یابد. این، آن سناریویی است که ما آنرا مطابق منافع و مصالح جامعه و مردم ایران می‌دانیم و برای تحقق آن مبارزه و فشار به نیروهای رژیم اسلامی را که مانع تحقق آن هستند، ضروری می‌دانیم. سیاست خارجی رژیم اسلامی در رابطه با آمریکا، تحت تأثیر کشاکشهای جناحین رژیم و در چارچوب نفع طلبیهای آنها، عملاً در چارچوب سناریوی اسلامی باقی مانده و حداکثر در حدی که علنی شده، سخنگویان رژیم برقراری مناسبات را مشروط به موضعی از سوی آمریکا در جهت ابراز حسن نیت آنها کرده‌اند.

تصمیم‌سنجیده، چرا؟

محمد اعظمی

هیئت اجرایی سازمان ما، دعوت شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت، را برای شرکت در کنگره این سازمان نپذیرفته است. چرائی این تصمیم اینگونه بیان شده است: "... به اعتقاد ما چنانچه هدف شرکت در کنگره سازمانها و احزاب نخواهد صرفاً جنبه صوری و یا دیپلماتیک به خود گیرد، می‌بایستی این مشارکت بر پایه همگرایی سیاسی و همکاری در پراتیک عملی مشخص در گذشته و حال و نیز در داشتن چشم‌اندازی در همین راستا برای آینده انجام گیرد. از آنجا که فکر می‌کنیم در حال حاضر این شرایط در بین ما فراهم نیست، از شرکت در کنگره آن سازمان معذوریم." بر اساس نظر هیئت اجرایی، چون شرایط همگرایی سیاسی و همکاری در پراتیک عملی مشخص در گذشته و حال و نیز آینده فراهم نیست، پس کنگره اکثریت بایکوت! البته شکل بایکوت ظریف و متمدانه است. چون هم پاسخ دعوت، طی نامه‌ای به صورت رسمی به اطلاع آنها رسیده است و هم از دعوتشان تشکر شده است.

۳ نکته پیرامون سنجدگی این تصمیم گفتنی است:

۱ - همگرایی سیاسی و همکاری در پراتیک عملی مشخص را در اساس، نزدیکی برنامه‌ها و سیاستها روشن می‌کند، نه چیز دیگری. البته هنوز بی‌تدبیرانی را می‌توان یافت که با وجود همگرایی سیاسی، از هماهنگ کردن عمل سیاسی‌شان می‌گریزند. سازمان ما، اما، با فاصله‌گیری از این نگاه می‌کوشد به شکلی آگاهانه اشتراکات برنامه‌ای، سیاسی و موردی با دیگر جریان‌ها را، به اقدامات هماهنگ و متشکل فرارویاند. به نظر می‌رسد هیئت اجرایی سازمان در مورد اکثریت چنین نیندیشیده و اینگونه رفتار نکرده است.

در مبارزات دموکراتیک جاری که مبنای اتحاد عملهای مشخص است، یعنی در مبارزه برای دفاع از حقوق زنان، جوانان و دانشجویان، کارگران و زحمتکشان، معلمین و روشنفکران و علیه سرکوبگرهای رژیم جمهوری اسلامی، سیاستهای سازمان ما و اکثریت را با هم مقایسه کنید، این سیاستها تا چه اندازه مقابل یکدیگرند؟ آیا در مبارزات جاری برای آزادی و علیه سرکوب و اختناق، ما با همدیگر همسویی نداریم؟ اساساً هیئت اجرایی سازمان ما، اکثریت را در کدام صف قرار می‌دهد، آیا برای این نیرو هیچ ظرفیت آزادیخواهانه‌ای قائل

است؟ اگر نیست، رابطه سیاسی ما با این جریان با چه هدفی ادامه دارد و برای پاسخگویی به کدام ضرورت است؟

۲ - به باور من، مشارکت در کنگره‌ها یکی از الزامات وجود رابطه سیاسی بین جریان‌هاست که گفتگو و تبادل نظر را با هدف تأثیرپذیری و اثرگذاری پی می‌گیرد. تعیین معیاری فراتر از رابطه سیاسی، برای این مشارکت، جز با سکتاریسم و فرقه‌گرایی قابل توضیح نیست. و این همان بیماری مزمن اما آشنایی است که همه چپها در حرف انزجار و بیزاری خود را از آن بیان می‌دارند، در عمل اما، کمتر چپی است که به صورت جدی و ریشه‌ای از آن فاصله گرفته باشد. البته سازمان ما گامهایی در جهت دوری از آن برداشته است. تلاش ما در گذشته برای گشودن دریچه‌ای از رابطه به روی خویش با این هدف صورت گرفته است. با چنین نگاهی، هیئت اجرایی، پس از کنگره سازمان در دو سال پیش، هیئتی را مأمور دادن گزارشی از کنگره به سازمانهای سیاسی نمود. این هیئت به دلیل وجود رابطه سیاسی با اکثریت، با نمایندگان این جریان نیز دیدار کرد و ضمن دادن گزارش، پیرامون مصوبات کنگره با آنها به گفتگو نشست. زمانی که هیئت اجرایی سازمان خود را موظف می‌داند حتی پیش از انتشار اسناد کنگره، این سازمان را در جریان ریز مسایل کنگره قرار دهد، قاعدتاً باید از آنها نیز انتظار داشته باشد که پس از برگزاری کنگره‌شان، ما را از تصمیمات و چگونگی پیشرفت آن مطلع نمایند. حال اگر اکثریت از این فراتر رود و از ما بخواهد که مستقیماً هم ناظر باشیم و هم در مباحث مشارکت کنیم، با چه استدلالی باید آنرا نپذیرفت؟

علاوه بر این، سرنوشت تصمیمات سازمان اکثریت برای ما اهمیت داشته و دارد. هیئت اجرایی ما نیز به دلیل همین مسئله، مشارکت در مباحث کنگره آنان را از طریق نشریه اتحاد کار، تشویق نمود. حال چگونه است موقعی که از همین مسئولین خواسته می‌شود که در کنگره شرکت کنند به این دلیل که همسویی سیاسی در گذشته و حال فراهم نبوده و نیست و در آینده نیز فراهم نخواهد بود، از پذیرش دعوت و مشارکت حضوری در بحثها سر باز می‌زنند؟ آیا این سر درگمی و تناقض نیست که ما مشارکت در مباحث کنگره اکثریت را به شکل مکتوب و از راه دور، مفید تشخیص می‌دهیم اما از حضور مستقیم در کنگره، می‌گریزیم؟ این شیوه برخورد می‌تواند ناخودآگاه از یک نگاه سکتاریستی و

مترفعانه که ریشه در خودبزرگ‌بینی‌های کودکانه دارد، ناشی شود که چنین باور کرده که حضور ما به سازمان اکثریت حیثیت و اعتبار می‌بخشد!! و چون اکثریت را شایسته نمی‌داند، این اعتبار را از آنان دریغ می‌دارد.

۳ - تصمیم هیئت اجرایی برای شرکت نکردن در کنگره اکثریت به دلیل فراهم نبودن همگرایی سیاسی و همکاری در پراتیک عملی مشخص در گذشته و حال و نیز آینده، جدا از نادرستی آن، در تناقض با مصوبات کنگره سازمان ما در رابطه با سیاستهای ائتلافی قرار دارد. سازمان ما به جز یک دوره دوساله که طی مصوبه‌ای سنجدگی، نادقیق و متناقض، رابطه با اکثریت را در شکل دوجانبه آن مردود دانسته بود، هیچگاه مصوبه‌ای دال بر رد همکاری با اکثریت نگذرانده است. آن مصوبه نیز فقط رابطه ما با اکثریت را در شکل دوجانبه آن نفی کرده بود. البته جالب اینجاست که ارتباط ما می‌توانست از طریق یک کاتالیزور برقرار شود، یعنی حضور یک نیروی دیگر رابطه را مشروع و قانونی می‌کرد. این مصوبه در دو کنگره پیش رد و کنار نهاده شد. پس از آن، نماینده سازمان طبق تصمیم کمیته مرکزی (به اتفاق آراء) در کنگره اکثریت شرکت نمود. این شرکت به تأیید کنگره پیشین رسید و تا آنجا که در خاطرمان مانده است هیچ قراری در رابطه با نادرستی این اقدام پیشنهاد و به رأی گذاشته نشد. معیارهایی که هیئت اجرایی برای عدم شرکت در کنگره اکثریت تعیین کرده، دوره‌های پیش را نیز در برمی‌گیرد و آن مشارکت را در حالی که در چارچوب گزارش عملکرد به تأیید کنگره رسیده، نیز مردود اعلام می‌کند و این خلاف تصمیم کنگره است. اگر دلایل هیئت اجرایی برای شرکت نکردن (بخوان بایکوت) فقط شامل این دوره می‌شد، می‌توانستیم آن را به عنوان یک اشتباه مورد انتقاد قرار دهیم ولی دلایل هیئت اجرایی هم دوره‌های گذشته را در برمی‌گیرد و مهمتر و بدتر از آن، با این حکم برای آینده نیز خط ترسیم می‌کند.

این تصمیم توسط اکثریت هیئت اجرایی اتخاذ شده است و تا آنجا که من اطلاع دارم اکثریت اعضای کمیته مرکزی با آن موافق نیستند. با وجود این، کمیته مرکزی سازمان در قبال این تصمیم می‌بایست به کنگره سازمان پاسخگو باشد. پیشنهاد من این است که خود کمیته مرکزی قراری مبنی بر انتقاد به این تصمیم هیئت اجرایی تنظیم و برای نظرخواهی به کنگره پیشنهاد نماید.

عیسی صفا

جهانی شدن امپریالیسم و

سرمایه جهانی شده

(بخش دوم)

ماهیت "جهانی شدن"، گسترش سرمایه‌داری با خصلت امپریالیستی است. سرمایه‌داری در کارکرد اساسی خود نه تنها تغییر نکرده بلکه بر شدت استثمار افزوده است. شیوه تولید کالایی، استثمار نیروی کار به وسیله سرمایه، عملکرد اصلی سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری ادعا می‌کند که تولید کالایی بر اساس نیاز مصرفی جامعه تنظیم می‌شود. مارکس به گونه‌ای نبوغ‌آسا در کاپیتال نشان داده است که تولید کالایی و نیاز مصرفی منطبق با یکدیگر نیستند. مثلاً هوا که از هر چیز دیگری بیشتر مورد نیاز انسان است ارزش مبادله ندارد. البته با آلودگیهای ناشی از تولید سرمایه‌داری، احتمالاً در آینده، سرمایه‌دارها هوا و اکسیژن را به مردم خواهند فروخت! در حالی که سلاحهای مرگبار که انسان اصلاً نیازی به مصرف آنها ندارند، بالاترین رقم درآمد سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

درباره خصلت امپریالیستی سرمایه‌داری مراجعه دقیق به تحلیل لنین از خصوصیات امپریالیسم، فوق العاده آموزنده است. مقایسه مبانی تئوریک امپریالیسم لنین و جهانی شدن کنونی، می‌تواند کمک ارزشمندی به تحلیل روندهای کنونی اقتصاد جهانی بکند. خصوصیات امپریالیسم از نقطه نظر لنین چنین است:

- تمرکز تولید و انحصارات. به نظر لنین سرمایه - پول و بانکها برتری مثنی از کارخانجات بزرگ را تعیین‌کننده‌تر می‌کند.^۱ ادامه رقابت به انحصار تبدیل می‌شود. نتیجه این روند پیشرفت عظیمی در اجتماعی کردن تولید است. بویژه در عرصه ابداعات و تکمیل تکنیکی.^۲

- تبدیل تمرکز بانکها به بانک جهانی^۳ (بانکها و نقش جدید آنها) جایگزینی سرمایه‌داری قدیمی که رقابت بر آن حاکم بود، با حاکمیت نوین انحصار منجر به کاهش اهمیت بورس می‌شود. چرا؟ بانکها جای آن را می‌گیرند.^۴

بدین ترتیب قرن بیستم چرخشی است که سرمایه‌داری کهن جای خود را به سرمایه‌داری نوین می‌دهد، جایی که تسلط

سرمایه‌داری مالی جایگزین تسلط سرمایه‌داری عمومی می‌شود.^۵

سرمایه مالی و الیگارشسی مالی

امپریالیسم یا تسلط سرمایه مالی، مرحله بالایی سرمایه‌داری است. جایی که جدایی بخشهای سرمایه به نسبت وسیعی می‌رسد. برتری سرمایه مالی به سایر اشکال سرمایه به معنای هژمونی رانت و الیگارشسی مالی است. این به معنای شرایط ممتاز عدّه قلیلی از دولتهای قدرتمند نسبت به سایر جهان است.

- صدور سرمایه

مشخصه سرمایه‌داری کهن، که رقابت آزاد بر آن حاکم بود، صادرات کالا است. مشخصه سرمایه‌داری معاصر، تحت تسلط انحصارات، صدور سرمایه است.^۶ همینجا لازم است به یک نکته در مورد نظریه صدور سرمایه لنین اشاره کنم. برخی از اقتصاددانان معاصر معتقدند که روند کنونی صدور سرمایه از سایر نقاط جهان به مراکز امپریالیستی است و نه برعکس آن.^۷ با توجه به "پنهانی بودن" میزان نقل و انتقالات مالی در عرصه جهانی، به دست آوردن ارقام صحیح در این زمینه با وجود بانکهای سوئیس (حسابهای مخفی)، بهشتهای مالیاتی نظیر موناکو و... دشوار و شاید غیرممکن باشد. برخی از آمارها چنین است:

مبلغ ۹۵۰ میلیارد دلار از عربستان سعودی به غرب صادر شده است که ۶۰٪ آن در امریکا و ۳۰٪ در اروپا سرمایه‌گذاری شده است.^۸ در ده سال اخیر حداقل ۳۰۰ میلیارد دلار از روسیه به غرب و بویژه به امریکا صادر شده است. صدور سرمایه از اروپا به امریکا ۷۰٪ و از امریکا به اروپا ۵۴٪ است. در واقع صدور سرمایه از مراکز امپریالیستی با جذب سرمایه از کشورهای حاشیه سرمایه‌داری و با اضافه کردن بهره و صدور دوباره آن همراه است. منتهی با دستهای دیگر.

- تقسیم جهان بین قدرتهای بزرگ

اشاره به خصلت تهاجمی امپریالیسم به عنوان مرحله ویژه سرمایه‌داری و نشان دادن اینکه برخلاف نظریه اولترامپریالیسم کائوتسکی، تسلط سرمایه‌داری مالی نابرابری را کاهش نداده و برعکس، آن را تشدید می‌کند.^۹

- گنبدیگی و انگل‌وار بودن سرمایه‌داری درآمد از طریق بهره (رانت) در امپریالیسم پنجاه برابر بیشتر از سود تجارت

خارجی است. اینگونه است جوهر امپریالیسم و انگل‌وار بودن آن. در تأیید نظر لنین این را هم باید اضافه کرد که با جدا شدن پشتوانه پولی از طلا، سوداگر مالی آزادانه جهان را غارت می‌کند. امپریالیسم مانع رشد تکنولوژی است. علیرغم رشد مطلق تولید و صادرات صنعتی، ما شاهد بالا رفتن درآمد حاصله از بهره، سهام، کمیسیون هستیم.^{۱۰}

و بالاخره، ناهمترایی رشد در بخشهای مختلف و بین قدرتهای امپریالیستی.

مقایسه تزهایی لنین درباره امپریالیسم و روند کنونی سرمایه جهانی شده، به گونه‌ای قانع‌کننده صحت این تزه را در شرایط کنونی نشان می‌دهد. لنین زمانی می‌گفت کمونیسم یعنی: سوسیالیسم + الکتریفیکاسیون. منظور لنین نقش انقلاب تکنولوژیک و صنعتی در باروری تولید و امکان گسترش عدالت مادی سوسیالیستی به طرف جامعه کمونیستی بود. امروز می‌توان گفت جهانی شدن یعنی: سرمایه‌داری + انقلاب انفورماتیک.

سرمایه‌داری با انقلاب انفورماتیک امکان کنترل شبکه‌های فعالیت خود را در سراسر گیتی و در زمان واقعی (همزمان) یافته است. انقلاب انفورماتیک تکمیل انقلاب صنعتی است. در انقلاب صنعتی ابزار جای دست انسان را گرفت، در حالی که در انقلاب انفورماتیک ماشین جای مغز انسان را گرفته است.

جهانی شدن سرمایه‌داری و طرح اقتصادی برای کشورهای حاشیه سرمایه‌داری

با وجود جهان دو قطبی (بلوک شرق و غرب) کشورهای عقب مانده، در حال رشد و... طرح اقتصادی در این کشورها متأثر از جهان دو قطبی بود. هیچ اقتصاددان جدی و مستقل نمی‌توانست به دامنه تأثیر رقابت بلوک شرق و غرب بی اعتنا باشد. طرح توسعه برای کشورهای عقب مانده عموماً با تعیین نقش بخش دولتی، خصوصی سیاست صنعتی شدن، کشاورزی، شرکت در تقسیم کار بین‌المللی و... با وجود دنیای دو قطبی و با منطق دوران "جنگ سرد" تنظیم می‌شد. چنین دورانی بطور ریشه‌ای تغییر کرده است. با جهانی شدن سرمایه و تهاجم بیسابقه سرمایه‌داری جهانی به رهبری امریکا، نیرویی تعیین‌کننده‌تر از ساختار درونی جوامع حاشیه‌ای سرمایه‌داری، وارد این جوامع شده است. هیچ برنامه اقتصادی در کشورهای حاشیه سرمایه‌داری، بدون تعیین تکلیف در مقابل این نیروی تعیین‌کننده اعتبار ندارد.

جمهوری فدراتیو

پاسخی به مسئله خلقها

سیروان هدایت وزیری

مختصات جامعه ایران ایجاب می‌کند درباره ملیتها یک طرح جامع و عملی از سوی نیروهای مترقی و انقلابی ارائه گردد. و تضمین گردد که بعد از خاتمه عمر رژیم جمهوری اسلامی، خلقهای ایران مجدداً در موقعیت فلاکت‌بار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی قرار نگیرند. خلقهای ایران چه در طول حکومت جمهوری اسلامی و چه در گذشته، همواره مورد اجحاف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته‌اند. عدم تقسیم عادلانه نعمات اجتماعی جامعه ایران به تمامی نقاط ایران، از یکسو، و از سوی دیگر تمرکز اقتصادی و سیاسی در بخشهای محدودی از کشور، از جمله جلوه‌های این اجحاف می‌باشد.

در عرصه سیاست نیز، دولت‌های حاکم با نفی مکانیسمهای انتخاباتی و اعمال سانسور مطلق در قدرت سیاسی دولتی، خلقها را از مشارکت در قدرت سیاسی دولت مرکزی محروم کرده‌اند. و در دایره‌های منطقه‌ای نیز، آنان از تصمیم‌گیری در مسایل اقتصادی و سیاسی مشارکت لازم نداشته‌اند. بیشک سانسور مطلق قدرت سیاسی دولت مرکزی یکی از مشکلات اساسی خلقها در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و تصمیم‌گیری در مسایل روزمره‌شان می‌باشد. دولت‌های حاکم تاکنون با سیاست دفاع از تمامیت ارضی ایران، هرگونه اعتراضات خلقها را با مهر "تجزیه طلبی" و "انشقاق ایران" سرکوب نموده و به همان نسبت نافی هرگونه تصمیم‌گیری در سرنوشتشان بوده‌اند.

در پاسخ به معضلات فوق و در ادامه مبارزات خلقها جهت مطالبات خود، تاکنون طرحهای مختلفی ارائه شده‌اند. می‌توان گرایش‌های مختلف را بدین صورت تخلص نمود:

گرایشی معتقد است که ایران به عنوان یک کل واحد و تجزیه‌ناپذیر، اجزایش به همدیگر پیوسته‌اند و اگر حرکتی در خصوص گسست آن صورت گیرد، بطور فیزیکی باید از وقوع آن پیشگیری کرد. در عین حال این گرایش معتقد است که "خلقها به عنوان جزئی از کل، سرنوشتشان جز اطاعت از کل را ندارند. سرنوشت و موقعیت فلاکت‌بار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خلقها یک مسئله استعدادی و جغرافیایی می‌باشد." در نتیجه این گرایش، هیچ پاسخی در قبال شکوفایی استعدادها، پیشرفت اقتصادی و سیاسی خلقها ندارد. در حقیقت، وجود تحقق عملی این نوع مسایل تاریک شدن افق این گرایش را به همراه دارد. گرایش‌های دولت حاکمه تاکنونی و اتخاذ سیاستهای معین رژیم جمهوری اسلامی حامل و تقویت این گرایش بوده است.

گرایش دیگری معتقد است که خلقهای ایران تحت ستم‌اند و در چارچوب دولت سرمایه‌داری حاکم بر ایران، چشم‌انداز بهبودی در وضعیت زندگی و سرنوشتشان متصور نیست. از اینرو حق تعیین سرنوشت خلقها تا حد جدایی مطرح می‌باشد. این گرایش مطرح می‌سازد که اما به نفع کل خلقها می‌باشد که داوطلبانه در چارچوب ایران باقی بمانند. این گرایش با مطرح ساختن "اماها" یک راه حل غیرتضمین شده و غیرعملی پیش رو گذاشته است. تجارب تاریخی نشان داده است که این گرایش، بیشتر بر رمانتیسیم انقلابی رادیکال استوار می‌باشد تا یک راه حل عملی.

گرایش دیگری معتقد است که خلقهای ایران در وجود تمرکز قدرت سیاسی، اقتصادی دولت‌های حاکم و سلب مکانیسمهای انتخاباتی و پارلمانی، از شرکت در امور دولتی و تصمیم‌گیری در زندگی روزمره اقتصادی و سیاسی‌شان محروم می‌باشند. بدین سبب این گرایش خواهان شکستن تمرکز قدرت اقتصادی - سیاسی جامعه در شکل دموکراتیک و تقسیم آن به ملت و خلقهای ایران می‌باشد.

واقعیت‌های موجود نشان می‌دهند که خیلی از پتانسیلهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در درون خلقها وجود دارند که آنان بتوانند وضعیت فلاکت‌بار کنونی را تغییر داده و از هر لحاظ خود را در سطوح معینی از پیشرفت و تکامل ارتقاء دهند. اما این مسئله، جز از طریق سازماندهی خویش از یک طرف، و از طرف دیگر در اختیار داشتن امکانات مادی کل جامعه ایران، غیرممکن می‌باشد. طبعاً وجود عملی این دو مسئله، به سرنوشت دولت حاکم کنونی ایران گره خورده است. با وجود حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، و اعمال قدرت اجرائی قانون اساسی‌اش، بر راه‌های فوق خط بطلان کشیده شده است. در نتیجه، افق روشن خلقهای تحت ستم ایران در گرو زوال حکومت کنونی ایران و تشکیل یک حکومت فدراتیو می‌باشد.

طبعاً درجات تعمیق و سلسله اقدامات حکومت فدراتیو به چگونگی مکانیسمهای عملی شکل‌هایی از دموکراسی توده‌ای و ساختمان معین حکومت دموکراتیک بستگی خواهد داشت.

در حقیقت، حکومت فدراتیو و شکل وجودی آن نه محصول اقدامات به صرف یک بخش معینی از جامعه ایران، بلکه یک مسئله مشخص در ابعاد کلی جامعه می‌باشد. این حکومت، از هر قید و بندی که به تحمیل اذهان و افکار مردم ایران از جمله مذهب منجر گردد پابندی ندارد و مذهب اساساً از این حکومت جداست. اسکلت‌بندی و ساختمان این حکومت نه بر مبنای انتصاب این یا آن گروه و سازمان معین، بلکه به شیوه دموکراتیک ساخته می‌شود. این حکومت باید پاسخگوی نیازهای تاریخی جنبشهای حق‌طلبانه خلقهای ایران باشد.

گردهمایی کارگران بدون حقوق

گردهمایی کارگران بدون حقوق روز گذشته در خانه کارگر تهران برگزار شد. به گزارش ستاد خبری خانه کارگر در این گردهمایی کارگران شرکت جامکو و کفش شادانپور و سایر واحدهایی که قادر به پرداخت حقوق کارگران نیستند شرکت کردند. کارگران شرکت جامکو با در دست داشتن پرچمی که روی آن نوشته شده بود ۱۴ ماه است که حقوق نگرفته‌ایم اعتراض خود را نسبت به این وضعیت اعلام کردند. یکی از کارگران این شرکت گفت: در تمام این مدت فقط صندوق حمایت به ما کمک کرده است و هنوز از هیچ مرجعی نتوانسته ایم کمک بگیریم. همچنین یکی از کارگران شرکت شادانپور گفت: حدود ۵ ماه است که برخی از کارگران شرکت زیر پوشش بیمه بیکاری رفته اند اما من به این دلیل که ده سال پیش از این بیمه استفاده کرده ام تحت پوشش بیمه نیستم و امروز با شش سر عائله هیچ محلی برای معاش ندارم. (روزنامه اقتصادی آسیا/ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۱)

ثقل این خواستها عمدتاً مسایل اقتصادی و دموکراسی درون خلقها و تصمیم‌گیری آنان در شکل اداره کردن مناطق خود رقم می‌خورد.

ساختمان این حکومت، دولت فدراتیویست که عمدتاً از مجرای احزاب سیاسی که قاعدتاً از طرف مردم انتخاب می‌شوند، خواهد گذشت. رئیس دولت فدراتیو از طرف مجلس ملی انتخاب خواهد شد، که این مجلس نمایندگان بطور مستقیم از جانب مردم ایران انتخاب می‌شود. مجلس ملی قانون کشور را اتخاذ خواهد نمود و از طرف مجلس نمایندگان ایالات به تصویب نهایی خواهد رسید. مجلس نمایندگان ایالات از اعضای دولت فدراتیو و رؤسای ایالات تشکیل خواهد شد.

در هر صورت تأکید بر حکومت فدراتیو نه صرفاً از جنبه‌های مکانیسم دموکراتیک آن، بلکه تأکید بیشتر به پاسخ نیازهای تاریخی خلقهای تحت ستم در تصمیم‌گیری مناطق‌شان و استفاده از امکانات کل جامعه برحسب نیاز هر ایالت می‌باشد.

بقیه بزرگداشت روز...

از صفحه ۹ البته این مراسم، به بهانه گذراندن یک روز در خارج از شهر صورت گرفته بود. مقدمات جشن و تدارک وسیله رفت و برگشت به وسیله برگزارکنندگان صورت گرفته بود و هر خانواده می‌بایست یک وعده غذا برای خود همراه بیاورد. بیش از شصت اتوبوس کرایه شده بود. باورنکردنی و رؤیایی می‌نمود. وقتی کارگران قدیمی در دامنه کوهستان همدیگر را می‌دیدند شادی بی پایان آنها بیان کردنی نبود.

در طول روز، در فاصله‌های گوناگون رقص و آواز و بازیهای مختلف برقرار بود، در جمع‌های ده، پانزده نفره بحثهای مربوط به مسایل کارگری و اوضاع و احوال جریان داشت و بازار بازیهای مختلف از جمله شطرنج داغ بود. چای و میوه و شیرینی فراوان بود...

مروری کوتاه بر تاریخ مبارزات زنان در ایران

نشد. بعضی از تحولات حقوقی و اجتماعی مربوط به حقوق زنان نیز چون به طور آمرانه، از بالا، بدون مشارکت زنان و بدون بازآموزی فرهنگی و اجتماعی به جامعه تحمیل شد از کنار اکثریت زنان گذشت بی آنکه وضع آنها را تغییر دهد یا باورهای زن‌ستیز را به چالش بطلبد.

وقتی سازمانهای زنان تحت کنترل دولت فعالیت کنند طبعاً اولیتهای مبارزه را نیز دولت و در جهت تحکیم قدرت خود تعیین می‌کند. نتیجه همین است که می‌بینیم. شاید که نظام ولایت فقیه و حرکت واپسگرایی اجتماعی در حکومت اسلامی، بازتاب چاره‌ناپذیر این تجربه بود.

س: به نظر شما در سالهای اخیر، مبارزات زنان در داخل و خارج چه دستاوردها و چه موانعی داشته و آیا به یک جنبش وسیع فمینیستی تبدیل شده است؟

ج: به نظر من جنبش زنان از انقلاب بهمن به اینسو تحولات درخشانی کرده. زنان بار اصلی مبارزه علیه اختناق فرهنگی و اجتماعی را به دوش کشیده‌اند. این مقاومت جانانه زنان در تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی بود که دولت اسلامی را به عقب نشینی‌هایی از سیاست سالهای اول انقلاب، که من آنها را سیاست "زن‌زدایی کردن جامعه" نامیده‌ام، وادار کرد. جنبش فمینیستی چه در ایران و چه در خارج سهم بسزایی در توهّم‌زدایی جامعه ایرانی نسبت به مذهب و فرهنگ سنتی و روابط دو جنس داشته است. فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی زنان در خارج از کشور در افشای سیاست‌های زن‌ستیز حکومت اسلامی نقش بسزایی داشته و به نظر من از لحاظ فکری و عملی نیز تأثیرات مثبتی بر فعالیت‌های داخل ایران گذاشته است.

در ایران، مقاومت زنان بسیار آگاهانه و با متانت و پیگیری بی نظیری ادامه دارد. تعداد بیشمار سازمانهای دولتی زنان، سمینارها، همایشها و سخنرانیها، واکنش دولت اسلامی در مواجهه با جنبش پیگیر و بسیار فعال زنان ایران است. با این امید که بهانه اعتراض را از زنان بگیرد. فعالیت‌های بسیار متنوع گروهها و انجمنهای زنان، مستقل از دولت، مثل انجمن حامیان حقوق زنان، انجمن زنان پیشرو، کتابخانه سیار برای زنان، انجمن زنان برای ورزش و سلامتی، و... بیانگر جنبش بسیار جدی و پیشرو زنان ایران است و بیشک مایه غرور همه فمینیست‌های ایرانی است. تردیدی نیست که ما با یک جنبش فزاینده همه‌گیر فمینیستی مواجه هستیم.

و غیره. اما در هیچیک از این اعتراضات و نه حتی در جنبش تنباکو، زنان لزوماً به عنوان افراد مستقل و آگاه و با توجه به وجود اجتماعی مستقل خود شرکت نمی‌کنند. آنها سیاهی لشکرند و عمدتاً زیر پرچم روحانیون و در حمایت آنها و قدرت آنها به صف تظاهرکنندگان می‌پیوندند. (در انقلاب بهمن هم ما شاهد همین پدیده بودیم).

در جنبش مشروطیت البته وضع متفاوت بود. معدود زنان تحصیلکرده و آگاه آن زمان که رهبری حرکت‌های اجتماعی و سیاسی زنان را به عهده داشتند، آگاهانه و با امید آنکه تحول سیاسی و حرکت ایران به سوی تجدد به محرومیت اجتماعی و حقوقی آنها خاتمه دهد، در جنبش مشروطیت شرکت کردند. در دوران مشروطیت تا اوایل سلطنت رضاخان، در دورانی که انتشار روزنامه در ایران پدیده نوینی بود، نزدیک به ۲۰ نشریه زنان در سراسر ایران، در انتقاد به محرومیت حقوقی و اجتماعی زنان انتشار می‌یافت. به هر رو، شاید از جهاتی دستاوردهای زنان به قول شما، متناسب با تاریخ حضور اجتماعی و فعالیت‌های آنها نبوده است. اما اگر سطح عقب ماندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی ایران در اوایل قرن ۲۰ را در نظر بگیریم؛ که مثلاً خروج زن از خانه منحصر به شرکت در روضه‌خوانی، تعزیه و سفره بود، سوادآموزی رواج بی‌عفتی قلمداد می‌شد و روحانیون بر سیستم آموزشی و حقوقی کنترل کامل داشتند و اوپاش خود را وادار به سنگباران مدارس دخترانه می‌کردند، شاید بشود گفت که دستاوردهای زنان ناچیز نبوده است. یعنی با توجه به سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران، وضع زنان با اوایل قرن تفاوت فاحشی کرده است. اما تردیدی نیست که روابط قدرت و سلسله مراتب جنسی و زن‌ستیزی ادامه یافته، چرا که حتی در اوج توسعه و رشد اقتصادی ایران در دوران پهلوی، زنان امکان مبارزه مستقل فرهنگی و اجتماعی را نیافتند. دلیل عمده این مشکل را باید بیش از هر چیز در فرایند مدرنیته یا تجدد در ایران جستجو کرد. یعنی جامعه ما دگرگونی اقتصادی را با شتاب سرگیجه‌آور، ناموزون و بی برنامه، و دگرگونی اجتماعی را بسیار سطحی و بی ارتباط با متن فرهنگی جامعه و بدون مشارکت مردم تجربه کرد.

به عبارت دیگر، پروژه تجدد در ایران بطور جدی تحقق نیافت. دگرگونی سیاسی و فرهنگی و بازنگری در باورهای اخلاقی و فرهنگی، احترام به حقوق و پذیرش تفاوت‌های فردی، برابری در مقابل قانون که بخشی از تجربه مدرنیته است و رفع تبعیض حقوقی و اجتماعی از زنان نیز که از پیامدهای این تحولات است در جامعه ما تجربه

خانم هایده مغیثی از فعالین جنبش زنان و از بنیانگذاران (اتحاد ملی زنان) می‌باشد. در حال حاضر ایشان در دانشگاه یورک، در تورنتو (کانادا) به تدریس جامعه‌شناسی و مطالعات زنان مشغول است. او تألیفات متعددی در زمینه‌های جامعه‌شناسی و مسایل زنان دارد. از جمله، کتاب "فمینیسم پوپولیستی و فمینیسم اسلامی" که در نقد نظرات فمینیسم اسلامی می‌باشد.

در رابطه با مبارزات زنان در ایران مصاحبه‌ای با ایشان کرده‌ایم که از نظراتان می‌گذرد.

ملیحه فرهنگ

سؤال: به رغم حضور فعال زنان در جنبش‌های اجتماعی - سیاسی یک قرن و نیم اخیر، نه تنها دستاوردها متناسب با این حضور نبوده، بلکه نابرابری و زن‌ستیزی همچنان پابرجاست و یکی از معضلات اساسی جامعه است. اگر شما هم با این ارزیابی موافقت، علت را چه می‌دانید؟

جواب: من با این تحلیل لزوماً موافق نیستم. به عنوان مقدمه بگویم که حضور زنان در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی هرگز و در هیچ جامعه‌ای بطور اتوماتیک به نابرابریهای اجتماعی و فرهنگی زن‌ستیزی خاتمه نمی‌دهد. مشارکت سیاسی و اجتماعی و حضور فعال زنان عامل بسیار مهمی است در زیر سؤال بردن باورهای اجتماعی و فرهنگی سنتی و مردسالارانه که زنان را شایسته و قادر به فعالیت مهمی جز همسری، مادری، خانه‌داری و پرستاری و خدمت به دیگران نمی‌داند. حضور اجتماعی زنان بی تردید اخلاقیات و عادات فرهنگی را که بر توان مرد و بی‌توانی زن، قدرت مرد و ضعف زن و ارزش‌گذاری بر رفتارها و روشها و اخلاقیات مردانه و تخفیف زن و ارزشهای زنانه استوار است، تضعیف می‌کند. اما برای آن که این فعالیت به برابری حقوقی، اجتماعی و رفع تبعیض از زنان بینجامد، مبارزه گسترده فرهنگی زنان و هواداران برابری جنسی را می‌طلبد، یعنی مبارزه‌ای پیگیر برای تغییر روابط اجتماعی و فرهنگی سنتی و تغییر رابطه تبعیض‌آمیز و سلسله مراتب جنسی و حقوقی در خانواده.

به هر حال، حضور فعال زنان در جنبش‌های اجتماعی و سیاسی (و نه تلاش فرهنگی و فکری زنان منفرد) در ایران در حقیقت از اواسط قرن نوزده شروع می‌شود با شرکت زنان در جنبش‌های اعتراضی مقطعی، مثلاً اعتراض به فقر و مذلت، افزایش قیمت نان، کمبود آب در محلات، افزایش مالیات بر ارزاق

س: فکر می‌کنید، اصولاً، برابری زن و مرد و رفع تبعیضهای جنسی در یک حکومت دینی مانند جمهوری اسلامی امکانپذیر است؟ راه برونرفت برای زنان چیست؟

ج: به نظر من هیچ حکومت دینی قادر به رفع تبعیض از زنان نیست. حکومت دینی یعنی این که قوانین، مقررات و سیاستهای اجتماعی و اخلاقیات فرهنگی و جنسی بر مبنای قوانین الهی تنظیم و تدوین می‌شود. قوانین الهی قابل بحث و گفتگو نیست. ممکن است بتوان تعابیر و تفاسیر ملایمتری از آنها ارائه داد اما اصل و اصول را نمی‌توان تغییر داد. این حقیقت در چند سال اخیر در بحثهای روشنفکرانه درباره "قرائنهای متفاوت از متون اسلامی" و امکان "اجتهاد فردی" تا حدود زیادی مخدوش شده است. من در کتاب آخر خودم "فمینیسم و بینادگرایی اسلامی" این نکته را مفصلاً توضیح داده‌ام که ما باید بین حکومت دینی و اعتقاد دینی تمایز قایل شویم.

بحث این نیست که آیا شخص مذهبی می‌تواند به برابری زن و مرد معتقد باشد یا نه. پاسخ من این است که بستگی دارد که مذهب برای این شخص نقش راهنمای اخلاقی را دارد و او به خاطر نیاز معینی به مذهب روی آورده یا اینکه برابری زن و مرد را در چارچوب "اصول" و "متون" اسلامی و شریعت اسلامی میسر می‌داند. در مورد دوم، برابری حقوق زن و مرد در چارچوب شریعت اسلامی توهمی بیش نیست، چون در شریعت اسلامی، زنان و اقلیتهای مذهبی از همان حقوق و امتیازات مرد مسلمان برخوردار نیستند. حالا هر چقدر ما این اصل را بیچنانیم و بچرخانیم مسئله را نمی‌توانیم عوض کنیم. اگر معتقد به اجرای اصول قرآن و شریعت در همه عرصه‌های زندگی فردی و اجتماعی باشیم، دستورات قرآنی در این مورد بسیار روشن است.

امور حکومت دینی به ناچار باید بر اساس این اصول و دستورات تنظیم شود و چاره‌ای جز انطباق روابط اجتماعی (و بخصوص خانوادگی) بر مبنای این سلسله مراتب حقوقی، به سود زنان و اقلیتهای مذهبی، نیست.

البته من این نتیجه را نمی‌گیرم که هیچ نوع تغییر مثبت در زندگی زنان در جوامع اسلامی میسر نیست. توسعه و تحول واقعی اجتماعی به ناچار از اهمیت اعتقادات خشک مذهبی می‌کاهد، قدرت روحانیون و امکان سوءاستفاده آنها از جهالت توده‌های محروم را کاهش می‌دهد، زنان را نسبت به فقدان حقوق انسانی خود حساستر می‌کند و جدایی دین و حکومت به یک ضرورت اجتماعی تبدیل می‌شود. در چنین صورتی پیش‌شرطهای لازم برای مبارزه وسیع علنی و پیگیر علیه تعصبات و خرافه‌های مذهبی و فرهنگی که بر تحقیر زنان و

ارزشهای زنانه و حرمت مردان و ارزشهای مردانه استوار است، فراهم خواهد شد.

زنان ایرانی به اهمیت مبارزه برای دموکراسی و آزادی سیاسی برای پیشبرد مبارزه فمینیستی به خوبی واقفند و در صف اول مبارزه قرار دارند.

س: سؤال آخر من، خانم مغیثی، در مورد الحاق مشروط ایران (به شرط عدم مغایرت با موازین شرع اسلام) به کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان است. همانطوری که می‌دانید کلیات این طرح در اسفندماه سال گذشته در کمیسیون فرهنگی مجلس به تصویب رسید و بنا به گفته خانم فاطمه راکعی، نایب رئیس فراکسیون زنان در مجلس، در یک ماه آتی در دستور کار مجلس قرار خواهد گرفت.

سؤال این است که با توجه به اینکه ایران قبلاً الحاق به این کنوانسیون را رد کرده است، در شرایط کنونی خواست الحاق برای پاسخگویی به چه نیاز و مصلحتی است؟

ج: اخیراً در این مورد تبلیغات زیادی شده. کنوانسیون رفع تبعیض از زنان بیش از بیست سال پیش در مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد.

بسیاری از دولتهای جهان (از جمله، حتی عربستان سعودی) این کنوانسیون را پذیرفته‌اند. البته عربستان سعودی و بقیه دولتهای اسلامی تعهد به اجرای موادی که به قول آنها با شریعت اسلام مغایرت داشته باشد، نکرده‌اند.

از جمله مواد مورد اعتراض آنها، تعهد به تصویب قوانین حمایتی است که بر مبنای اصل برابری زنان با مردان استوار باشد و نیز فسخ کلیه قوانین و مقررات حقوقی و کیفری که موجب تبعیض می‌شود.

حال مسئله این است که اگر این مواد از کنوانسیون حذف شود "رفع تبعیض از زنان" چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ دولت ایران که از جمله دوازده کشوری است که کنوانسیون را نپذیرفته، این مواد را مغایر شرع اسلام می‌داند و بنابراین پذیرش "مشروط" کنوانسیون را در دستور کار قرار داده است.

با توجه به این مسئله، شاید تصویب کنوانسیون ارزش سمبلیک داشته باشد اما ارزش اجرایی نخواهد داشت. برای جمهوری اسلامی البته تصویب کنوانسیون ارزش تبلیغی دارد چون به قول زنان نخبه حکومت، مانند اشرف بروجردی و زهرا شجاعی، به "شبیهات" در مورد وجود تبعیض علیه زنان خاتمه می‌دهد! در ضمن، تصویب کنوانسیون دلیل اقتصادی روشنی دارد یعنی الحاق ایران به سازمانها و اتحادیه‌های بین‌المللی مثل سازمان تجارت جهانی را تسهیل خواهد کرد.

* * * * *

بقیه کدام سناریو...

از صفحه ۱۱
این سیاست، در شرایطی که نیروهای جنگ طلبی در آمریکا و اسرائیل در جهت تحریک افکار عمومی و جهت دادن اوضاع به سمت بحرانی‌تر کردن آن می‌باشند، سیاستی است که می‌تواند فرصتها را باز هم از دست بدهد و کار را به جایی برساند که خواست جنگ طلبان است. این سیاست محافظه کارانه و سوداگرانه رژیم اسلامی نمی‌تواند ابتکار عمل را از جنگ طلبان امریکایی و ایرانی بگیرد و زمینه کشیده شدن اوضاع بسمت فاجعه را حفظ می‌کند. این سیاست باید مورد اعتراض قرار گیرد و علیه آن گفت، نوشت و اقدام کرد.

در مقابل این سیاست نه جنگ و نه صلح رژیم اسلامی، باید خواستار سیاستی علنی، روشن و مبتنی بر مناسبات سیاسی و دیپلماتیک در چارچوب موازین و معیارهای بین‌المللی بین ایران و آمریکا گشت.

از آنجا که برقراری مناسبات میان ایران و آمریکا، سیاستی فرصت طلبانه نیست و عمل و اقدام بر اساس آن ضروری است پس تنها با حرف کلی نمی‌شود آنرا اعلام کرد. این سیاست مستلزم آنست که از اقدامات ماجراجویانه جنگ طلبان داخلی که منافع و مصالح جامعه را فدای منافع گروهی و ایدئولوژیک خویش می‌نمایند، قاطعانه جلوگیری شود. در این جهت، باید دو موضوع مشخص ارسال اسلحه قاچاق که اسرائیل و برخی مقامات آمریکائی ادعا کرده‌اند و نیز دخالت گروههایی از نیروهای رژیم اسلامی در اوضاع افغانستان پی گیری شوند و اگر واقعیت این موارد اثبات شوند با امرین و عاملین آنها برخورد جدی صورت گرفته و دست آنها از موقعیتهایی که امکانات اینگونه اقدامات را برایشان فراهم می‌سازند، قطع گردد.

سیاست بین‌المللی هم اکنون متأثر از بحران منطقه ای در فلسطین و افغانستان می‌باشد. بنابراین سیاست خارجی ایران نمیتواند نسبت به این جنبه های کنونی سیاست بین‌المللی بی تفاوت و یا مغایر با موازین و معیارهای شناخته شده باشد. آشکار است که سیاست رژیم اسلامی بخصوص در قبال مبارزات آزادیبخش مردم فلسطین یکی از زمینه‌های بحران در سیاست خارجی ایران بوده است. منافع و مصالح جامعه ما و نیز مردم فلسطین ایجاب می‌کنند که از حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین و برخورداری آنها از سرزمین متعلق به آنها مطابق مصوبات بین‌المللی دفاع و تلاش برای این حق در چارچوب نهادهای بین‌المللی صورت گیرد. ما دفاع از حقوق مردم تحت ستم فلسطین را در چارچوب پذیرش واقعیت دولت دو دولت و اجرای مصوبات سازمان ملل در این زمینه را سیاست درست می‌دانیم و خواستار اعمال فشار نهادهای بین‌المللی برای مهار رژیم تجاوزکار اسرائیل می‌باشیم. برای اتخاذ این سیاست از طریق ایران، باید مبارزه برای عقب راندن رژیم اسلامی از سیاست ارتجاعی اش که در مواردی زمینه ساز اقدامات مرتجعترین جناحهای دولت اسرائیل می‌باشد، گسترش یابد. تا سیاست خارجی رژیم اسلامی، خود را مورد اعتراض گسترده تر علنی و جسورانه روشنفکران، دانشجویان، زنان و مردان و اقشار و طبقات مختلف نبیند، می‌تواند علیه منافع مردم ما به کارکرد خود ادامه دهد.

آلترناتیو!

همایون فرهادی

در بستر تحولات اجتماعی در میهنمان ایران که بازتاب تضادهای طبقاتی در منشا زندگی میلیونها انسان است شاهد جنبشی هستیم عمیقا سیاسی که انگیزه‌هایش به فراوانی در هرکجا که زندگی جریان دارد خود را عریان به نمایش می‌گذارد. تضادهایی که از حد گذشته و پرسشگر عمل انسانهاییست که مصمم گردیده‌اند تا از فقر و جهل و خرافات تن برهانند. میلیونها انسان هنوز متفرقی که به خیابانها آمده‌اند تا فریاد برکشند: مرگ بر رژیم انسان‌کش جمهوری اسلامی!

در معادله نابرابری که در جامعه عمل می‌کند یک سو اکثریت مطلق وجود دارد که با فقر دست و پنجه نرم می‌کند، کمترین آزادیها را چشیده است و آینده‌ای تاریک برای نسلی دارد که در دامان خود آن را می‌پروراند و سوی دیگر بورژوازی، سرمایه‌داران زالوصفت و نوکیسه اسلامی، دلان و مزدوران مسلحی قرار دارند که از سوی حامیان سرمایه بین‌المللی تر و خشک می‌گردند تا هر آنچه که ثروت مردم است تا به قران آخرش به چپاول برند. سایه سیاه سرمایه‌داران و مفتخوران اسلامی آنچنان سنگین است که رها شدن از این مجموعه نفرت و خفت که آرزوی دهها ساله مردم رنج‌کشیده ما بوده، هر روز آشکارتر از پیش به فریاد درآمده است. جنبشهای اجتماعی که پروسه صرفا اعتراض را پشت سر نهاده‌اند در بطن خود اشکال سازماندهی محفلی و برخا صنفی و سیاسی را نیز تجربه کرده‌اند و در هر فرصتی، بویژه در دوسال گذشته که به جان آمده و به خیابان آمده‌اند این اشتراک خواستها را به نمایش نهاده‌اند. "دانشجو / کارگر / اتحاد اتحاد" - "معلم / کارگر / اتحاد اتحاد" شعارهایی است که در اعتراضات، به گوشهای ناشنوا نیز رسیده است.

اما تبلور یک خواست تا به عمل درآمدن آن خود روندی را می‌طلبد که رسیدن به آن امکانات و ابزار لازم را احتیاج دارد.

در شرایطی که هرگونه شکل سازماندهی اعتراض به شدیدترین وجهی سرکوب می‌گردد و سازمانگران آن تحت پیگرد قرار می‌گیرند و توسط نهادهای رسمی و غیررسمی حاکمیت اسلامی به قتل می‌رسند. در شرایطی که هرگونه اعتراض دسته‌جمعی عقوبتی اسلامی می‌یابد، بی‌انصافی است که از فعالین جنبشهای اجتماعی انتظاری بیش از آنچه عمل می‌کنند داشت. چرا که این فعالین حداقل تجربه انقلاب ۵۷ را در ذهن خود دارند و به موازات جنبه اعتراضی خود به شرایط موجود، در تفکر آنچه که در چشم‌انداز باید به وقوع بپیوندد نیز می‌اندیشند و در نبود یک آلترناتیو انقلابی و دموکراتیک، تداوم این مبارزات جاری را در معرض خطر می‌بینند. چه

درکی از آلترناتیو انقلابی دموکراتیک وجود دارد و نبود آن چرا به سمتگیری مبارزات روزمره جان نمی‌دهد. این سؤالی است که در ذهن فعالین جنبش مبارزاتی وجود دارد و برخا نیز جنبه‌هایی از آن اینجا و آنجا طرح گردیده‌اند. آیا یک آلترناتیو انقلابی دموکراتیک صرفا در ذهن باید ساخته شود و یا اینکه می‌تواند به وجود بیاید. صرفا یک چشم‌انداز آرمانیست و یا این که یک برنامه عمل اجتماعی و یا هر دو آنهاست. انویاست یا واقعیت؟

این تفاوتها از آنجا بوجود آمده‌اند که سالهای سال است که از نبود این آلترناتیو به هزاران لجهه به درستی صحبت می‌شود اما گامی جدی در راه بوجود آمدن آن و یا حداقل چگونگی ایجاد آن برداشته نشده است. چرا؟ به یک دلیل ساده و آن نیز عدم درک درست بسیاری از ما از این مقوله است. همیشه گفته‌اند که وقتی موضوعی را نمی‌شناسی، راه‌هایی هم که ارائه می‌دهی بگير نگير دارد. از آنجا که در مبارزه اجتماعی مالیات این بگير نگيرها می‌تواند به قیمت بسیار گرانی تمام شود و جبران آن به نسلهای نیازمند باشد پس می‌باید به مالیات حرفهایی که زده می‌شود توجه نمود.

آلترناتیو انقلابی دموکراتیک در تعریفی ساده نیروی اجتماعيست که اولاً تغییر اوضاع را خواستار است، با کلیت روند حاکم بر جامعه مخالف بوده، طرحی نو برای جایگزینی آن دارد و بر اساس یک اعتماد عمومی به برنامه اعلام‌شده‌اش حرکت می‌کند و مطالبات برنامه‌ای‌اش خواستهای اکثریت مردم است. به آزادی و دموکراسی و اراده آگاهانه مردم باور دارد. با هر نوع برتری‌طلبی ملی خط و مرز داشته و هرگونه قیامی را نفی کرده است. چنین چهره‌ای از یک تحول اجتماعی سنگ پایه اول برای کسب اعتماد و گسترش آن در ابعاد یک جامعه است.

این آلترناتیو به دلیل همین خصوصیاتش چون در هوا حرکت نمی‌کند و تمام فکر و ذکرش تحول در یک جامعه معین است پس طبیعی است که در مقابل هیولای نظم حاکم قرار می‌گیرد. نظمی که ناظمینش تا حد بقای خود به مقابله با آن بر می‌خیزند. پس این آلترناتیو شکل تشکیلاتی به خود گرفته و با استفاده از تمامی اشکال مبارزه، سازماندهی و مبارزه توده‌ای را به پیش خواهد برد.

این آلترناتیو به دلیل همین ویژه‌گیهایش که وجه اولیه آن شناخت از وضعیت حاکم و جایگزینی موقعیتی نوین است، نیرویی ذهنی نیست و صرفا بر اساس آرمانخواهی حرکت نمی‌کند. چون نیرویی اجتماعيست پس برنامه مطالباتی‌اش محور شکل‌گیری و گسترش آن می‌گردد. نیروی اجتماعی این آلترناتیو نیروهای چپ و دموکرات جامعه‌اند. نیروهایی که فراتر از تعلقات حقیر طبقات بالادست

و منافع مالی هزارفامیل حرکت می‌نمایند. نیرویی اجتماعی که از سوی اکثریت توده مردم حمایت می‌گردند. در صفوف آن، کارگران و مزدبگیران، زنان، جوانان و زحمتکش‌ان جامعه قرار می‌گیرند چرا که رسیدن به خواستهای خود را در تقویت آن می‌بینند.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو با دو حافظه تاریخی سلطنت و روحانیت خط و مرز معین دارد. چرا که با قیامی گورکنان تاریخ و حاکمیت مذهب بسیار آشنايند و لطمات بسیاری را از این دو سنت ارتجاعی چشیده‌اند. پس به دنبال شکل دموکراتیکی از حکومت می‌باشند.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو، دهها سال است که چماق اختناق سیاسی و تک حزبی و تک مرامی را با جان خویش لمس کرده‌اند. این نیروها ۲۳ سال است که حاکمیت ایدئولوژیک را تجربه کرده‌اند و به دلیل همین تجربه نیز از تکرار چنین اشکالی از حاکمیت بیزارند و آزادی و دموکراسی را پاس می‌دارند.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو، دهها سال است که از وجود احزاب گوناگون که بیانگر خواستهای طبقاتی اقشار و طبقات مختلف اجتماعی‌اند محروم بوده‌اند. پس به همین دلیل خواهان آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی و آزادی احزاب می‌باشند.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو، خواهان برابری زنان و مردان و به رسمیت شناختن حقوق فردی و اجتماعی خود هستند. چرا که دهها سال است که شاهد حقارت انسانیت بوده‌اند.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو، از فقر بیزار است. از نبود امکانات اجتماعی زجر کشیده و بی‌آیندگی را تجربه کرده است. پس به همین دلیل خواستار تامین امکانات اجتماعی برای کار، مسکن و بهداشت خود و فرزندانش است.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو از فساد بیزار است. از اعتیاد ضربه خورده و باندهای رسمی و غیر رسمی مافیایی در حاکمیت را در اشاعه فسادهای دولتی و اجتماعی تجربه کرده است. پس مخالف آنهاست.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو از کشتار همسنگران خود که از ملیتهای مختلف ساکن در ایران تشکیل می‌شوند، دردهای رنج‌آوری را در دل و جان خود دارد. پس مخالف تضییق حقوق خلقها می‌باشد.

نیروی اجتماعی این آلترناتیو از زندان، شکنجه و اعدام، لطمات بسیار و غیرقابل جبرانی دیده است. پس به همین دلیل مخالف آنست. دیگر نمی‌خواهد که کسی به جرم بیان اندیشه و بخاطر عقایدش به غل و زنجیر کشیده شود، شکنجه گردد و اعدام که عملی ضدانسانی است را بار دیگر تجربه نماید. و ...

طرح پیشنهادی برای کنگره

به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه

با تکیه بر جنبش توده‌ای

عیسی صفا

جامعه ایران در آستانه دگرگونی سیاسی قرار گرفته است. اکثریت مردم ایران خواهان به زیر کشیدن نظام ولایت فقیه هستند. تجربه تاریخی همه جوامع نشان می‌دهد، هنگامی که اکثریت جامعه به طور پیگیر خواهان دگرگونی مهم سیاسی باشند، این تحول دیر یا زود رخ خواهد داد. تمرکز مبارزه چند سال اخیر ایران بر محدود کردن قدرت ولایت فقیه و ارگانهای وابسته به آن، نشانگر بلوغ سیاسی مردم است. منزوی کردن دشمن اصلی و گسترش جبهه دوستان، فن مبارزه‌ای است که به اندازه خود مبارزه قدرت دارد. تجربه انقلاب بهمین در شعور و آگاهی مردم ایران حضور دارد و عمل می‌کند. مبارزه سیاسی عالیترین شکل مبارزه اقتصادی و اجتماعی است. طرح "توسعه سیاسی" جناح خاتمی تنها بازتاب بیرنگی از مبارزه سیاسی است که در جامعه علیه رژیم ولایت فقیه جاری است.

توسعه سیاسی، اصلاحات ساختاری برای "قانونیت و مدنیت" که جزو وعده و وعیدهای خاتمی بود، طبق روال همیشگی با سد دیکتاتوری ولی فقیه روبرو شده و در حد حرف باقی مانده است. انحصارطلبی ولی فقیه آنچنان غلیظ است که حتی خواست اندکی آزادی در چارچوب جمهوری اسلامی و قانون اساسی را توطئه برای سرنگونی نظام قلمداد می‌کند. دستگیری رهبران ملی - مذهبی و شکنجه روحی و جسمی آنان نشانگر این ادعاست. بی اعتباری مجلس در مقابل قدرت ولی فقیه، شورای نگهبان، قوه قضائیه، مجمع تشخیص مصلحت نظام، و... نشانگر این است که جمهوری اسلامی خصلت اصلی خود را که دیکتاتوری مذهبی متکی بر ولایت فقیه است حفظ کرده است.

حملات اخیر نظام ولایت فقیه علیه جنبش دانشجویی که نقش مهمی در آگاهی سیاسی جامعه بازی می‌کرد، دستگیری رهبران ملی - مذهبی، ادامه آدم‌ربایی، بستن روزنامه‌ها و دستگیری روزنامه‌نگاران و عدم واکنش خاتمی، بیانگر ظرفیت محدود اصلاحگران در بالاست. خاتمی به جای موضعگیری مشخص و علنی و حمایت از دموکراسی در جامعه، ترجیح می‌دهد که همانند شیوخ قبایل برای حفظ خود و خودپرها در قدرت، به زد و بندهای پشت پرده متوسل شود. نظام ولایت فقیه بعد از غافلگیری اولیه در مقابل جنبش دوم خرداد به تجدید سازمان خود دست زده و با شعارهای جدید

کارزار سرکوب کل جامعه را هدف قرار داده است. با تهدیدات پی در پی ژرژ دبلیو بوش برای مداخله نظامی در ایران، ولی فقیه و نوچگانش در تدارک اعلام "وضعیت فوق‌العاده" هستند. یکی از مؤلفه‌های استراتژی جدید آمریکا برای مداخله در کشورهای دیگر، انزوا و تنفرانگیز بودن دولتهای این کشورها در افکار عمومی ملی و بین‌المللی است. بی تفاوتی و انفعال مردم، مؤلفه دیگر آمریکا برای تهاجم نظامی است. نظام ولایت فقیه با سرکوب مردم، شرایط مناسبی برای مداخله آمریکا در امور داخلی ایران فراهم آورده است. در صورتی که بهترین شیوه مقابله با مداخله آمریکا، حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و میزان بالای همبستگی در بین آنهاست.

بن‌بست اقتصادی جامعه، بیکاری روزافزون، رشد واسطه‌گری و دلالتی، گرانی سرسام‌آور، جامعه ایران را به زیر خط فقر کشانیده است. در حالی که ایران کشورپرست با منابع عظیم و ظرفیت مناسب رشد اقتصادی، دستمزد زحمتکشان ایران معادل عقب مانده‌ترین کشورهای جهان است.

برنامه اقتصادی جمهوری اسلامی در دو دهه همواره بر تقویت "کاخ نشینان" در مقابل "کوخ نشینان" بوده است. آنها، خصوصی‌سازی همراه با زد و بند مافیایی را همواره دنبال کرده‌اند. بنیادهای مختلف "مستکبران"، شهپدا، و... انحصار اقتصاد ایران را به دست گرفته‌اند و درآمدهای ارزی ایران در بین "نهادهای" رنگارنگ تقسیم می‌شود. "سرمایه‌داری وحشی" یعنی بدون قوانین شناخته شده، جهتگیری اصلی همه جناحهای جمهوری اسلامی است. "آقا‌زاده‌ها" در رابطه تنگتنگ با مسئولین دولتی، غنایم جنگی را بین خود تقسیم می‌کنند. محافل مافیایی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی را در دست دارند.

سیاست دولت خاتمی در زمینه اقتصادی اگر بدتر از "خط ولی فقیه" نباشد اصلاً بهتر نیست. با توجه به جهانی شدن سرمایه‌داری تحت ایدئولوژی نئولیبرالیسم، راه حل اقتصادی ایران اقتصاد برنامه‌ریزی شده متناسب با نیازهای داخلی مردم ایران است نه بخشیدن اموال دولتی به بخش خصوصی. سیاست اقتصادی جمهوری اسلامی، تقویت "تجار محترم" است که در روی کار آوردن جمهوری اسلامی نقش مهمی داشتند. سرمایه‌داری وحشی، بدون قانون و با امتیازات پشت پرده، پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی است.

با طرح به زیر کشیدن رژیم ولایت، ابهامات و سئوالاتی درباره چشم‌انداز مبارزه، تعیین تکلیف با کل جمهوری اسلامی و بویژه جناح خاتمی طرح می‌شود. آیا می‌توان با دور زدن کل جمهوری

اسلامی به مبارزه با ولایت فقیه پرداخت و آن را بطور مکانیکی از جامعه ایران حذف کرد؟ در طرح این سئوالات باید توجه کرد که اهمیت جناحهای حکومتی زمانی مطرح است که مبارزه از پایین و توده‌ای ضعیف است و صحنه سیاسی ایران با مبارزه جناحها اشغال شده است. با گسترش مبارزه مردم، معادله سیاسی تغییر خواهد کرد. در روند مبارزه، این جناح خاتمی خواهد بود که باید موضع خود را در مقابل جنبش مردم صریح و مشخص کند و نه عکس آن. مبارزه در پائین می‌تواند شکاف در بالا را عمیقتر و همه جانبه‌تر کند و حتی به شکافهای نوین دامن بزند. تضاد بین دو جناح حکومتی باید به نفع تقویت مبارزه انقلابی حل شود و نه علیه آن.

پراکندگی اپوزیسیون سیاسی عامل مهم و تعیین‌کننده در تضعیف مبارزه سراسری مردم ایران علیه رژیم ولایت فقیه است. این پراکندگی ریشه در تاریخ یک دوره از جنبش بعد از انقلاب بهمین دارد. هنوز مرزبندیهای گذشته منبای حرکت بسیاری از نیروهای سیاسی است. در حالی که اوضاع و احوال ایران و بویژه جهان تغییرات اساسی کرده‌اند، عده‌ای به دنبال تصفیه حسابهای گذشته، انتقام‌گیری، بایکوت و سوءاستفاده ایدئولوژیک هستند. این پیشداوریها را باید از بیخ و بن کنار گذاشت. باید از موضع منافع آینده به گذشته نگاه کرد. شعارها و خواستههای زیر می‌تواند عمومی ترین شعارهای مبارزه و مورد توافق وسیعترین نیروهای اپوزیسیون باشد:

۱ - آزادی احزاب سیاسی.

۲ - آزادی بیان و عقیده.

۳ - به رسمیت شناختن حق حاکمیت خلقها.

۴ - آزادی زندانیان سیاسی و پرداخت غرامت به آنها.

۵ - آزادی و برابری حقوق زنان در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی.

۶ - لغو شکنجه و اعدام.

۷ - آزادی تظاهرات و اعتصابات.

۸ - محاکمه علنی جنایتکاران جمهوری اسلامی از جمله سردمداران آن، نظیر خامنه‌ای، فلاحیان، رفسنجانی، و...

تحقق واقعی و قطعی این شعارها با دست یافتن به نتایج زیر ممکن است:

- انحلال همه ارگانهای وابسته به رژیم

ولایت فقیه و قبل از همه، به زیر کشیدن ولی فقیه.

- تشکیل دولت موقت از شرکت‌کنندگان در جنبش مردمی.

- انتخابات آزاد و همگانی برای تشکیل

مجلس مؤسسان.

جنبش طبقه کارگر

ناهدید

هدف از نوشتن مقاله زیر طرح بحثی است در خدمت کنگره آتی ما بر روی موقعیت جنبش کارگری ایران و وظایف کنونی ما در قبال آن. باشد که طرح بحث زیر تلاشی باشد برای راهگشائی و تبادل نظر در جهت حل معضلات پیش رویمان و رسیدن به نقطه‌های مشترک در جهت رشد و سازماندهی جنبش کارگری ایران.

طرح بحث

جنبش طبقه کارگر در ایران علیرغم مبارزات و اعتصابات گسترده در چند سال اخیر اما همچنان در پراکندگی بسر برده، و موفق نگردیده است به عنوان یک طبقه مستقل مهر طبقاتی خود را بر تارک اجتماع به ثبت رساند. رژیم جمهوری اسلامی همواره با ترفندهای حيله‌گرانه و نفوذ درون کارگران و اجرای قوانین ضد کارگری تلاش نموده است مبارزات کارگران را به انحراف بکشاند.

بحران مالی و اوضاع فلاکت بار اقتصادی و در نتیجه عدم پرداخت دستمزدهای عقب مانده، تمام نیرو و انرژی کارگران را در جهت کسب این حقوق به خود مشغول نموده و مجال برای مبارزه در مقابل قوانین استثمارگرانه وضع شده از سوی دولت و سرمایه‌داران باقی نگذاشته است. لذا مبارزه کارگران صرفاً جنبه صنفی داشته و عاری از تعرضات سیاسی در خدمت مبارزات طبقاتی مختص این طبقه می‌باشد. واقعیت این است که جنبش طبقه کارگر در ایران در مقایسه با اول انقلاب و در مقایسه با مبارزات سایر اقشار جامعه از نقشی عقب مانده تر برخوردار است. خواسته‌های کارگران جدا از خواسته‌های صنفی، عمدتاً با خواسته‌های دمکراتیک سایر اقشار جامعه گره خورده است.

آنچه مهم است اینکه طبقه کارگر برای موفقیت به عنوان یک طبقه پیشرو به دو شکل از مبارزه محتاج است: مبارزه صنفی برای احقاق حقوق صنفی خود و قدرت چانه زنی بر روی نحوه فروش نیروی کارش که برای موفقیت در این مهم حتماً احتیاج به تشکلهای مستقل و پایداری چون سندیکاها و اتحادیه‌ها و امثالهم خواهد داشت. زیرا که بدون وجود این تشکلهای مبارزاتی شکننده و مقطعی و صرفاً تدافعی خواهد بود و اما برای به ثبت رساندن رسالت طبقاتی‌اش به عنوان یک طبقه مستحکم و تعیین کننده به لحاظ پیش برد مبارزات سیاسی خود در جامعه به سازمان آهنگین سیاسی خود محتاج است.

بدون مبارزات صنفی و سیاسی آنها مشکل و در جایگاه اختصاصی خود، قادر نخواهد بود به عنوان یک طبقه مستحکم در جامعه عرض اندام نماید.

تاریخ مبارزات کارگری در ایران در مقاطعی مشخص به وجود سندیکاها کارگری اشاره می‌نماید اما این مقاطع متأسفانه زودگذر بوده و دوامی نداشته اند بطور مثال در سال ۱۲۸۴ نخستین اتحادیه کارگران چاپخانه ها در تهران تاسیس می‌گردد و این مسئله در چندین شهر مهم ایران گسترش می‌یابد که می‌توان از تشکیل اتحادیه در شهرهای بندر انزلی و آبادان و اصفهان نام برد. به دنبال سرکوب جنبش مشروطه این حرکت کارگری هم خاموش می‌گردد. سپس در سال ۱۲۸۶ کارگران شیلات بندر انزلی هسته اولیه تشکیل کارگران را پایه ریزی می‌نمایند و درست در همان سال اولین هسته‌های تشکل کارگری کارگران کارخانه‌های چرم‌سازی تبریز پایه‌گذاری می‌گردد. در سال ۱۲۹۶ اتحادیه خیاطان و کفاشان و نانویان و کارمندان اداره پست تاسیس می‌گردد و در سال ۱۲۹۹ شورای اتحادیه‌های تهران، و درست یکسال بعد از آن شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه ای ایجاد می‌گردد. آنچه که از تاریخ گرفته می‌شود علیرغم مبارزات درخشان و فداکارانه کارگران (بطور مثال اعتصاب کارگران چاپخانه‌های تهران برای هشت ساعت کار در سال ۱۲۸۶ و یا اعتصاب کارگران شیلات در سال ۱۲۸۷ و در سال ۱۲۸۹ اعتصاب کارگران نفت آبادان و ...) اما این مبارزات، مبارزه‌ای پیگیر در جهت ایجاد سوسیالیسم نبوده و اصولاً تلاشهای پیشروان کمونیست درون طبقه برای ایجاد حزب سیاسی این طبقه همواره به لحاظ موانع مختلف و ضعف و پراکندگی و نداشتن تحلیل واقعی از مناسبات جامعه با شکست روبرو می‌گردد. از مهمترین دلایل عدم موفقیت کمونیستها در ایران می‌توان، بطور نمونه، چنین استدلال نمود که اولاً آنان قبل از اینکه تمام تلاش خود را در ابتدا برای ایجاد سازمانهای صنفی کارگران صرف نمایند نگاه از بالا نبوده و به قدرت سیاسی اندیشیده اند. و این خود از بزرگترین اشتباهات جنبش کمونیستی ایران تا کنون بوده است زیرا مادامی که کارگران سازماندهی در راه گامهای عملی نشوند قادر نخواهند بود مهر خود را به عنوان یک ارتش قوی بر تارک جامعه بکوبند. دوماً تاریخاً همواره میان سازمانهای کمونیستی و طبقه کارگر در ایران شکافی عمیقی وجود داشته که این شکاف مانع بزرگ پیوند کمونیستها و جنبش طبقه کارگر و در نتیجه سدی بزرگ در جهت شکل‌یابی جنبش سوسیالیستی ایران بوده است که جای آن است جنبش کمونیستی قبل از هر چیز به عوامل وجود این شکاف بر خورد نمایند. سوماً طبقه کارگر مادامی که به اندیشه سوسیالیست مسلح نگردد دستخوش انحرافات از بیرون گشته و بورژوازی می‌تواند با نفوذ درون صفوف آنان مبارزات این طبقه را به شکست بکشاند. وظیفه بردن اندیشه سوسیالیسم به عهده سازمانهای کمونیستی ایران بوده که متأسفانه در پیشبرد این وظیفه هم کار انچنانی انجام پذیرفته است و بیشتر سازمانهای کمونیستی در چند دهه گذشته به جای پرداختن به این امر درگیر بحثهای

طولانی، کلیشه‌ای و جدلهای خسته‌کننده و برخا برخوردارهای خصمانه درون خود بوده و نتیجه این جدلهای نه تنها کمکی به سازماندهی طبقه کارگر ننموده بلکه فرسنگها فاصله میان آنان و خواسته‌های واقعی کارگران به وجود آورده است و باعث گردیده که بخشی از چپ دون‌کیشوت وار در آمال و آرزوهای خود همه چیز را حل شده بدانند. خود محوربینی این بخش از چپ به حدی رشد می‌کند که می‌اندیشد تنها راه علاج و درد جامعه اکنون گرفتن قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است و چپ در مرکزیت این تحول قرار دارد بدون اینکه تجزیه و تحلیل نماید و اهرمهای لازم برای این ادعای بزرگ را که همانا طبقه کارگر مسلح به اندیشه سوسیالیسم است را در چشم انداز کوتاه مدت خود داشته باشد. آنچه که بسیار قابل توجه است این واقعیت است که جنبش سوسیالیستی ایران به لحاظ اشتباهات و انحرافات مختلف تاکنونی جنبش سوسیالیستی جهانی در موضع بسیار ضعیفتری در مقابل بورژوازی ایران قرار دارد زیرا که بورژوازی ایران سرمایه جهانی و قدرتهای امپریالیستی جهانی را یدک می‌کشد و این مسئله تا کنون توازن قوا را به نفع سرمایه‌داری ایران تمام کرده است. و اما از مهمترین دلایل ناکامی جنبش کمونیستی در نفوذ میان طبقه کارگر ایران، از بین رفتن هژمونی کمونیستها درون جامعه ایران می‌باشد رخوت و عدم مداخله و عدم حضور کمونیستها در مقاطع طولانی مدت در جامعه به اضافه اشتباهات جبران‌ناپذیر در موضعگیریهای سیاسی هژمونی آنان را خدشه‌دار و عاری از پایه توده ای وسیع درون طبقه نموده است. هر زمان که واقعه مهمی رخ داده است چپ مداخله‌گر شده و به مجرد این که وضع آرام گشته به لاک خود فرو رفته است. نمونه مشخص این ادعا سکوت دو دهه تا سال ۱۳۵۷، و حضور آن درست در مقطع قیام است. در آنموقع به یکباره چپ فعال شد اما بعد از چند سال دیگر دوباره غایب گردید. البته قبل از انقلاب سازمانهای مختلف سیاسی در مبارزه مخفی خود در شکست جو ترور و خفقان جامعه جانفشانیها نمودند اما مفهوم دخالت به معنای کار سوسیالیستی جامع درون جامعه است که متأسفانه در آن دوران هم حضور چپ ملموس نبود.

چه باید کرد؟

به نظر من قبل از هر دستور عملی در ابتدا می‌بایست به تاریخ صد ساله جنبش کمونیستی ایران رجوع نمود و دلایل شکست و عدم هژمونی کمونیستها را مورد بررسی قرار داد. مادامی که به اشتباهات پی نبریم قادر نخواهیم بود قدمهای سنجیده بر داریم. دوماً عدم توجه به نقش مذهب و دامنه دار بودن افکار و عقاید خرافی درون جامعه، بالاخص درون بخش عمده‌ای از کارگران و زحمتکشان که به لحاظ فرهنگی همواره از طرف دو رژیم گذشته و حال و از طرف بورژوازی مورد سوءاستفاده‌های فراوان قرار گرفته‌اند از کاستیهای دیگر

باشد که قادر باشد وسیعترین اقشار کارگری را متشکل سازد و زمینه پیوندی مستحکم را فراهم سازد. به اعتقاد من پلاتفرم چنین اتحاد مستحکمی می‌بایست از دل نشستها و تبادل نظر نیروها و افراد کمونیست و دیالوگ میان آنان شکل بگیرد که در برگزیده نظر تمامی شرکت‌کنندگان در چنین اتحادی باشد. پلاتفرم از قبل تهیه شده نمی‌تواند جامع نظر اکثریت بوده بلکه می‌بایست مخرج مشترک نظرات گوناگون بر روی چگونگی سازماندهی طبقه کارگر، تدوین شود و به اجرا در آید.

آنچه که حائز اهمیت است اینکه پلاتفرم تهیه شده می‌بایست جوابگوی وضعیت فعلی طبقه کارگر ایران با در نظر گرفتن خواسته‌های واقعی‌اش باشد نه آمال و آرزوهای آرمانی این یا آن سازمان کمونیستی. این پلاتفرم با هر محتوایی که به تصویب رسد می‌بایست قادر باشد وسیعترین کارگران را برای سازماندهی آنان بسیج نماید در غیر آن صورت فقط بر روی کاغذ باقی خواهد ماند و چون صدها پلاتفرم دو دهه اخیر با شکست روبرو خواهد شد. و اما در خاتمه باید اشاره نمایم که قبل از هر چیز چپ اگر درک نماید که برای هرگونه پیوند واقعی میان خود و طبقه کارگر ایران می‌بایست در ابتدا از سرنگونی جمهوری اسلامی گذر کند و به این لحاظ می‌بایست بالاترین نیرویش را در شرایط فعلی بر روی این مسئله بگذارد، دچار اشتباه عظیمی خواهد گردید که دود آن فقط و فقط به چشم کمونیست‌ها و طبقه کارگر خواهد رفت. ما قبل از پرداختن به هرگونه اتحاد عمل سوسیالیستی می‌بایست متحداً به دنبال تلاش برای به وجود آوردن یک جنبش وسیع براندازی باشیم و تمام نیروی خود را به کار گیریم وسیعترین اقشار مردمی و وسیعترین نیروهای متعهد را دور یک پلاتفرم که از مملوسات مردم و زحمتکشان ایران حرکت می‌نماید جمع نموده تا بتوانیم به بهترین شکل آن، گورکن جمهوری اسلامی بوده و راه را برای پیوند خود با جنبش کارگری هموار سازیم. چپ می‌بایست تلاش نماید پرچمدار این مبارزه باشد تا بتواند با یک پلاتفرم همه‌گیر و واقعی نشأت گرفته از خواسته‌های دمکراتیک مردم، هژمونی از دست رفته‌اش را دوباره کسب نموده و آنرا در خدمت پیوند با جنبش کارگری به کار گیرد.

غفلت ما در این شرایط حساس کنونی میدان را برای دشمنان طبقه کارگر خالی گذاشته و در صورت پیروزی مجدد ارتجاع و یا انواع و اقسام بدیل‌های ارتجاعی این بار نسلی از انقلابیون و باقیمانندگان جنبش کارگری ایران را به نابودی و قتل عام مجدد می‌سپارد.

کمونیستی جهان درس بگیرد و دیوار مستحکمی در مقابل گروه‌گرایی و فرقه‌گرایی و دگماتیسم بنا نماید، خرد جمعی تنها عاملی است که می‌تواند خردکننده هرگونه کجروی و افتادن به دام جزم‌گرایی و یا بوروکراسی باشد. مادامی که از انگ‌زدنها و تهمت‌زدنهای واهی دست نشوئیم نمی‌توانیم یک اتحاد مستحکم میان کمونیست‌ها به وجود آوریم. نحوه نگرش ما به جهان و پیرامون آن می‌تواند با یکدیگر متفاوت باشد و حتی نحوه نگرش ما به سازماندهی طبقه کارگر می‌تواند متفاوت باشد و این طبیعی است اما بر روی یک مسئله می‌توانیم توافق داشته باشیم آنهم سوسیالیسم و پیروزی طبقه کارگر است. به اعتقاد من در دستیابی به این حداقل در میان نیروهای کمونیست توافق حاصل است و دقیقاً از همین نقطه می‌بایست شروع نمود تا بتوان در آینده‌ای نه چندان دور به یک حداکثر لازم رسید زیرا که ره صد ساله را نمی‌شود یک‌شبه پیمود.

و اما برای اینکه یاران ما مشخص گردند می‌بایست از طریق بولنتی مشترک و یا از طریق نشریات ماهانه سازمان‌ها وارد یک دیالوگ سازنده با یکدیگر شویم. به اعتقاد من این کاملاً اشتباه است که چند نیرو تلاش کنند به دور خود دیوار چین کشیده و ورود دیگران را مستلزم پذیرفتن شروط خویش سازند (نمونه بلوک کمونیستی معروف به کنفرانس هانوفر) یک بلوک قوی و کارساز کمونیستی سنگهای زیر بنای خود را با دگم برخورد کردن به دیگر جریان‌ها نمی‌ریزد بلکه مادامی که ما از یک پلاتفرم واقعی برخوردار هستیم در را باز می‌گذاریم. نحوه همکاری قبول پلاتفرم است نه حرکت از انگ‌های بیهوده و کار شکن و مخرب.

تجربه ثابت نموده که متاسفانه تمامی اتحاد عمل‌های تا کنونی چه بر روی مبارزات در راه جنبش سوسیالیستی و چه مبارزات دمکراتیک (از بالا) تشکیل شده است به این مفهوم که سران سازمان‌های سیاسی بر مبنای مناسبات میان خود به پای این اتحادها نشسته‌اند هیچگاه تاکنون اتحادی شکل نگرفته که هسته اصلی آن و در واقع طراح اصلی آن نیروهای کارساز سازمان‌های چپ باشند. و دقیقاً این عامل همیشه باعث شکست این چنین اتحادیهایی گردیده است.

بنا بر این برای شکل‌گیری یک حرکت مشترک در جهت نزدیکی و وحدت کمونیست‌ها ناگزیریم از اشکالات تا کنونی پرهیز نموده و به سوی یک اراده واحد منتج از شرایط کنونی جنبش حرکت نماییم. ما نیروهای پشتیبان و کارساز چنین اتحاد مشترکی، می‌بایست با در نظر گرفتن سنتها، تجارب، و درک و برداشتهای متفاوتمان تلاش نماییم در مسیر مبارزه متحد، به یک فرهنگ و زبان مشترک نسبی نائل آئیم و فراموش نکنیم که هر کدام از ما به بلوک بندیهایی متفاوت تعلق داشته و مسلماً اعتماد متقابل در مسیر مبارزه انقلابی کسب خواهد شد.

اما چه پلاتفرمی می‌تواند در شرایط حاضر و در شرایط عدم پیوند کمونیست‌ها با طبقه آن‌گرای را داشته

ماست که می‌بایست جدا مورد بررسی قرار گیرد. باید توجه داشت پیدایش یک جامعه سوسیالیست در کشوری مثل ایران که روانشناسی عمومی توده‌های آن از افکار مذهبی شیاع شده است خیلی آسان نمی‌باشد، برای مردمی که صدها سال است قانون و عدالت آنهم از نوع اسلامی را فقط از زبان شیوخ محرابها و منبرها و تعزیه‌های شنیده‌اند و فرهنگ آشورا و تاسوعای حسینی با تار و پودشان عجین گشته است آسان نیست که تعدیل اجتماعی و حتی تنظیم اوضاع اجتماعی را روی اصول سوسیالیستی و کمونیستی به راحتی درک نمایند. تجربه به ما ثابت نمود که کم بها دادن به این عامل مهم چه ضرباتی به جنبش کارگری عجلالتا در ۲۳ سال گذشته زده است.

و اما مهمترین راه چاره پرداختن به مناسبات جنبش کمونیستی، چگونگی برون رفت از پراکندگی و از همه مهمتر نگرش واقعی به وضعیت جامعه و بررسی مجدد توازن قوا در جامعه است. مادامی که ما بررسی و تجزیه تحلیل درست از مناسبات درون طبقه کارگر بر مبنی واقعیت، نه آرزوها، نمائیم موفق نخواهیم بود با این طبقه پیوند لازم را فراهم سازیم. تنها شمردن تعداد اعتصابات کارگری و... یاری ما نخواهد بود. پرداختن به این مسئله که اصولاً چند درصد و چه حجمی از صنعت موجود ایران مونتاژ و وابسته و چه درصدی مستقل است و یا رشد نیروهای مولده در چه سطحی قرار دارد و یا کارگران صنعتی در چه بخشهایی بیشتر پراکنده اند و یا کلاً افکار دهقانی درون طبقه تا چه مقدار رشد دارد و در کل تجزیه و تحلیل کیفی و کمی وضعیت کارگران در شرایط امروز ایران از مهمترین اصول دسترسی به یک رهنمود کارساز است. در صد بالای کارگران فصلی و روزمزد با افکار دهقانی درون طبقه که در بخش مونتاژ و خدمات کارخانجات مشغولند می‌توانند ترمز مهمی در مقابل رشد اندیشه سوسیالیسم درون طبقه باشد زیرا که آنان همواره خواهان برگشت به مناسبات عقبتر می‌باشند و جبر زندگی آنان را به کارخانجات کشانده است اما در سر هنوز رؤیای کشت و کار و تکه زمین خود را می‌پروراندند و متاسفانه بخش بسیار عظیمی از کارگران کارخانجات ایران از میان همین قشر می‌باشند. تا ما قادر نباشیم یک بررسی و تحلیل درست از موقعیت طبقه بنمائیم نخواهیم توانست به راهبردی چاره‌ساز دست یابیم.

چگونه میتوان از پراکندگی جلو گیری نمود ؟

آیا تشکیل یک بلوک کمونیستی می‌تواند به این پراکندگی پایان دهد و یا اتحاد چپ کارگری چاره‌ساز است ؟ و یا اصولاً چه پلاتفرمی می‌تواند وسیعترین نیروها و افراد کمونیست را حول خود متشکل گرداند؟

به اعتقاد من قبل از شکل دادن این یا آن وحدت و اتحاد که اگر بخواهد واقعگرا باشد و در آخر به ضد خود تبدیل نشود می‌بایست در ابتدا از تجارب جنبش

با کمکهای مالی خود

سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران

را یاری رسانید.

شوک سیاسی یا سقوط؟

خود خواسته است تا در انتخابات شرکت کنند اما رأی سفید به صندوقها بیندازند.

شکست چپ پارلمانی در فرانسه، متشکل از حزب سوسیالیست، حزب کمونیست، حزب سبزها، جنبش شهروندان و حزب چپ رادیکال، ائتلاف معروف به "چپ متکثر"، اگرچه ریشه در عملکرد آنها بویژه در زمینه‌های اجتماعی و پاسخ به مطالبات مردم مبنی بر کاستن از فاصله‌های طبقاتی، بهبود سطح زندگی، مقابله جدی با بیکاری، تضمین حقوق مناسب بازنشستگان؛ ضمن عدم شکستن بار آن بر دوش حقوق‌بگیران جزء، و همچنین تأمین امنیت در کشور، می‌باشد، و می‌توان در کنار آن به عدم هماهنگی آنها در دور اول انتخابات نیز اشاره داشت، اما نباید نسبت به تأثیر فضای نامناسب جهانی بر حوادثی که در درون کشورها می‌گذرد، بی توجه بود. رشد افراطیون راست در اتریش، ایتالیا، دانمارک، پرتغال، و...، حاکمیت میلیتاریستها در آمریکا و تحقیر مردم جهان از جمله اروپائیان با اعلام آقای خود بر دنیا. وقایع خاورمیانه و جنایات دولت اسرائیل به رهبری "آریل شارون" و درماندگی جهان در مقابل آن، همگی از موج وحشتی خبر می‌دهد که متأسفانه آغاز تیره‌ای را بر سپیده‌دمان قرن بیست و یک گشوده است.

امروز به نظر می‌رسد بی چشم‌اندازی، نگرانی و حتی وحشت و هراس نسبت به آینده، بر بخشی از مردم جهان مستولی شده است و می‌دانیم که در چنین فضایی همواره زمینه رشد گرایش‌های فاشیستی خارجی‌ستیز و نژادپرستانه فراهم است.

هرگاه از چنین منظری به تحولات اخیر فرانسه نگریسته شود، می‌توان نگران سقوطی بود که برخی از صاحبزنان بدان اشاره دارند و برخاً در آرای شهروندان فرانسوی به "ژان - ماری لوپن" منعکس است. شهروندانی که مطابق نظرسنجی‌هایی که ارائه می‌شود، بخشاً از محرومترین اقشار جامعه می‌باشند.

در آنچه به نگاه تحلیلگران فرانسوی نسبت به نتایج دور اول انتخابات مربوط می‌شود، مصاحبه هفته‌نامه فرانسوی "ماریان"، به تاریخ ۲۵ آوریل، با آقای "ژان - لوک ملنشون" (Jean-Luc Mélenchon)، وزیر آموزشهای حرفه‌ای در کابینه ژوسپن را برگزیده‌ایم که از نگاه جناح چپ حزب سوسیالیست فرانسه، دیدگاه‌های خود نسبت به دلایل این شکست را توضیح می‌دهد.

رضا اکرمی

خاموشی گذاشت، و حل شد در یک سیستم تقسیم وظایف: حمایت از محیط زیست به سبزها، جمهوری به "ژان - پیر شونمان" (جنبش شهروندان)، تنوع فرانسه به خانم "کریستیان توبیرا"، و مطالبات اجتماعی به مثلث "روبرت هو - آرلت لاگیر - الیویه بزانتسو" (کاندیداهای حزب کمونیست و دو حزب کمونیست - تروتسکیست)، و کار حزب سوسیالیست به اداره رتق و فتق امور خلاصه گردیده است.

این سیستم برای چپ کشنده بود. اگرچه اجازه داد پنج سال حکومت کند اما از جوهر و محتوای درونی خود تهی شد. این درست نیست که همچون بچه‌هایی که به دور پدر خود حلقه زده‌اند، امروز تمامی گناهان را به گردن حزب سوسیالیست بشکنند. این تمام چپ است که باید در خود بازنگری کند، از خود سؤال نماید و به بازسازی خود بنشیند.

م: در مورد اقدام "لیونل ژوسپن" چه فکر می‌کنید.

آیا الان وقت استعفاء بود؟

ل. م: ژوسپن بار دیگر از حیثیت ما دفاع کرد. پس از سالها، اولین بار است که یک شخصیت سیاسی مسئولیت شکستی را به عهده می‌گیرد که ضمناً همه در

تنگ‌ناک وجود دارد. ما دیگر قادر نیستیم به نارساییهای قانونی و ساختاری بحران ناشی از هویت جمهوریخواهانه و اجتماعی فرانسویان پاسخ دهیم. آنچه این روزها شاهد هستیم بازتاب همین موضوع می باشد.

م: چپ، سهمی در مسئولیت این زمین لرزه سیاسی و ساختاری ندارد؟

ژ. ل. م: چپ قادر نشد آلترناتیوی واقعی پیش روی مردم بگذارد. توده‌های مردم این بحران را بهتر از نخبگان فهمیده و لمس کرده‌اند. اعم از بحران جمهوری و یا بحران سیاسی. وقتی چپ قادر نیست بحران را دریابد، عنان احتیاط را کاملاً از دست می‌دهد و انتخابات را به تقسیم سهام وامی گذارد.

م: چه می‌خواهید بگوئید؟

ل. م: تمام دستاوردهایی که حزب سوسیالیست در جریان کنگره "اپینه" (Epinay) در سال ۱۹۷۱ به دست آورد، ارزشهایی که توانست تمام گرایش‌های بیدار شده و یا به ظهور رسیده مه ۱۹۶۸ را در خود زنده نماید و چپ را به پیروزی هدایت کند، به مرور رو به

روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های فرانسه با عنوان فوق و با تیرهای چون "نگ"، "نه"، "فاجعه" و "زمین‌لرزه سیاسی" به انعکاس نتایج و تحلیل دور اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه پرداخته‌اند. انتخاباتی که طی آن "ژان - ماری لوپن"، کاندیدای حزب جبهه ملی، با عقاید و برنامه نوفاشیستی، در کنار "ژاک شیراک"، رئیس جمهور فعلی فرانسه از حزب دست راستی گلیست "اجتماع برای جمهوری"، به دور دوم راه یافتند و "لیونل ژوسپن"، نخست وزیر کنونی و کاندیدای حزب سوسیالیست، در حالی که بر اساس برخی نظرسنجیها، رئیس جمهور آینده فرانسه ارزیابی می‌شد، از دور رقابتها حذف گردید.

همزمان با اعلام نتایج فوق، هزاران نفر، بویژه جوانان، بطور خودجوش به خیابانها ریختند، سیمای سیاسی فرانسه بکلی دگرگون گشت و برای اولین بار از سال ۱۹۶۵ - آغاز جمهوری پنجم تاکنون - احزاب چپ پارلمان فرانسه تصمیم گرفتند برای سد کردن راه راست افراطی و در "فراندومی" علیه فاشیسم و نژادپرستی رأی خود را به نام کاندیدایی به صندوق بیندازند که نه تنها رقیب آنها طی دهه‌های گذشته بوده است، بلکه با کوبیدن بر جو عدم امنیت در کشور، وی را از جمله مسببین شکست خود می‌دانند.

اگرچه پیروزی کاندیدای نوفاشیست در دور دوم انتخابات غیرممکن به نظر می‌رسد، اما کسب حدود بیست درصد آرای فرانسویان توسط راست افراطی، با توجه به در پیش بودن انتخابات مجلس که تا دو ماه دیگر برگزار می‌گردد، این نگرانی را دامن زده است که در شرایط فرضی سه قطبی شدن پارلمان، امکان تشکیل دولتی با گرایش چپ و یا راست غیرممکن گردد و راست افراطی در این میان به بازی خطرناکی دست بزند. مقاومت یک صدای این بخش از چپ فرانسه در دعوت مردم به دفاع از کاندیدای "جمهوریخواه" در مقابل راست افراطی، از جمله، متوجه مسدود کردن راه ائتلاف و تحمل این جریان در صحنه اداره آتی کشور می‌باشد.

ویژگی دیگر این انتخابات، حضور سه کاندیدا از چپهای رادیکال در دور اول انتخابات بود. کاندیداهای فوق که عموماً گرایش تروتسکیستی دارند، جمعاً حدود ۱۰٪ آراء را به خود اختصاص دادند. احزاب فوق ضمن پیوستن به جنبش اعتراضی علیه حضور "لوپن" در دور دوم انتخابات و ضرورت پائین نگاه داشتن آرای وی تأکید کرده‌اند. از میان آنها، خانم آرلت لاگیراز هواداران

ماریان: شیراک، کمتر از ۲۰٪ لوپن در دور دوم انتخابات ریاست جمهوری، و لیونل ژوسپن حذف گردیده، شما این را چگونه توضیح می‌دهید؟

ژان - لوک ملنشون: ما بحران سیاسی بزرگی را پشت سر می‌گذاریم؛ بحران نمایندگی سیاسی. غیبت چپ در دومین دور انتخابات ریاست جمهوری واقعیت این کشور نیست؛ تصویر نیست کاملاً غیرواقعی. اما این تصویر لااقل ریشه‌های عمیقتری از بحران را بروز داد، که اولین جلوه آن، بحران ساختاریست. جمهوری پنجم برای "همزیستی" ساخته شده است (منظور همزیستی دولت از جناح چپ و رئیس جمهور از جناح راست و یا بالعکس، چنان که در دوران میتران و یا پنج سال اخیر شاهد بوده‌ایم). ما از سال ۱۹۸۶ تاکنون با نظام پارلمانی‌ای مواجهیم که دو نهاد مشروع با هم در تقابل بوده‌اند. دومین وجه بحران به موضوع هویت ملی ما برمی‌گردد. هر بار که در تاریخ فرانسه پای مسئله هویت ملی به میان آمده، همه چیز تحت‌الشعاع قرار گرفته است.

کمون پاریس با رد اشغال نیروهای پروس شروع می‌شود و جمهوری پنجم با جدایی چهار دیپارتمان (استان) فرانسه. بنابراین بین این دو وجه بحران، ارتباط

جدا شدن مردم از ما لازم بود صورت نگرفت و طبعاً بهای آن نیز باید پرداخته می‌شد. به عنوان مثال می‌توان به مسئله بازنشستگی اشاره کرد که معضل میلیونها فرانسویست و بی پاسخ گذاشتن آن، لطامت بسیاری به همراه داشته است که از جمله میدان را برای امثال لوین باز کرده است.

م: حالا چه باید کرد؟

ل. م: حزب ما فعلاً در مقابل این ننگ قرار دارد: انتخاب بین شیراک یا لوین. من گوش و بینی خود را بسته و چشمبندی بر چشم خواهم زد و برگ رأی خود را به نام شیراک در صندوق خواهم انداخت. پس از آن باید برای به پنگ آوردن هر متر مربع میدان مبارزه انتخاباتی مجلس، به تلاش دست زد. باید برای رسیدن به یک توافق واقعی در صفوف چپ اقدام کرد. اگر لازم بود بر سر حوزه‌های انتخاباتی به توافق رسید. چپ باید به یک بلوک تبدیل شود. باید چشم‌انداز یک مقاومت متحد را برای پیشگیری از پاشیدگی کشور گشود. ما باید حامل این پیام باشیم.

امروز میلیونها فرانسوی ناامید هستند، بسیاری دچار هراسند. انتخاب شیراک در چنین فضایی باز هم زمینه رشد گرایش لوین را تقویت خواهد کرد، چنانکه در جریان مبارزات انتخاباتی اخیر، با عمده کردن فقدان امنیت، چنین کرد. تنها راه، پیروزی چپ در انتخابات مجلس خواهد بود.

م: کدام رهبر جدید برای چپ؟

ل. م: فکر نمی‌کنم کاندیداهای زیادی آماده پذیرفتن چنین مأموریتی باشند. در هر صورت من برای وحدت سوسیالیستها و در پرتو آن، وحدت چپ، مبارزه می‌کنم. چرا که الان زمان مناسبی جهت نزاع و درگیری نیست. پیش از این قرار و توافقی سیاسی حول فردی صادق، لیونل ژوسپن، وجود داشت. او می‌رود و ما هر کدام آزادی عمل خود را خواهیم داشت و من از نخستین آنها خواهم بود.

امروز زمان به صحنه آمدن انسانهای توانمند و لایق است. کسانی که می‌خواهند از حزب خود دفاع کنند، و نه دوره تکنوکراتها.

انتخابات ۹۷، هر چند ضعیف، اما پیش افتادیم. دیگر اجزای چپ نخواهند به سنتزی پیوندند که ژوسپن از اوضاع به دست می‌داد و چنین است که به نقطه اول و دوره شکست باز می‌گردیم. اینجاست که ژوسپن به نسل ما می‌گوید "حالا نوبت ایفای نقش شماست". و من عاری ندارم که بگویم درک می‌کنم آنچه را او انجام داد.

م: از چند سال پیش گرایش به چپ در حزب سوسیالیست، که شما هم در رهبری، نماینده آن بودید، به حزب اعلام خطر می‌کرد و از آن می‌خواست به مردم گوش بسپارد. بعداً شما از ژوسپن، ژوسپن‌تر شدید. درست در مقطعی که حوادث در جهت ارزیابی شما پیش می‌رفت. از زمانی که به وزارت رسیدید انتقادات شما خاموش شد...

ل. م: نمی‌توانم به شما اجازه دهم چنین قضاوتی داشته باشید. تحلیل چپ سوسیالیست با تصویری که از جامعه فرانسه دارد توضیح داده می‌شود. ما می‌دانستیم که کشور در جستجوی یک مرکز ثقل است و اینکه عمیقاً در بحران دست و پا می‌زند و به همین جهت بود که پا پیش گذاشتیم، مسئولیت به عهده گرفتیم، تمام نیروی خود را در انجام اقداماتی صرف کردیم که به نظرمان اساسی بود. چه کسی هنوز هم می‌تواند بگوید شیراک و ژوسپن یکی هستند. یکسان تلقی کردن این دو همان تزویر دشمن بود که طبیعتاً حاصلی جز خدمت به شیراک نداشت. چنین است که چپ در کشور خود به تبعید رانده شد.

م: شما از وحدت سوسیالیستها صحبت می‌کنید و این قابل فهم است. اما این را هم می‌پذیرید که بهای چرخش به مواضع لیبرالی بخشی از حزب سوسیالیست را هم می‌پردازید؟

ل. م: خیر، ولی این را می‌پذیرم که جناح راست حزب، پیام مردم را نفهمید. من همیشه برای سیاست پویایی قائل بوده‌ام، که قادر است جامعه را به جلو سوق دهد. ولی برخی از مسئولین حزب سوسیالیست متقاعد شده‌اند که طبقات متوسط امروز موتور جامعه‌اند. آنها فکر می‌کنند با جذب طبقات متوسط قادرند کل اجتماع را به دور خود جمع کنند. اقداماتی که برای پیشگیری از

آن شریک بوده‌اند. ما برای دفاع از شأن و مقام شخصیت سیاسی دوست داشتیم چنین اقدامی را ببینیم. چیزی که درست بود ژاک شیراک هم پس از شکست در انتخابات سال ۱۹۹۷ (همزمان با انحلال مجلس و برگزاری انتخابات زودرس) انجام می‌داد. و دوست داریم که دیگران در صفوف چپ به همین شکل عمل کنند و سهم خود در این شکست را به عهده گیرند؛ آنهایی که به جای تحلیل واقعی از اوضاع، در جهت پیشگیری از فاجعه‌ای که در دور اول انتخابات روی داد، ترجیح دادند وزن و اعتبار خود را به نمایش بگذارند. اگر ژوسپن تصمیم به کناره‌گیری گرفت، دیگرانی نیز در چپ می‌بایست همین راه را بروند.

م: ولی این لیونل ژوسپن نبود که "چپ متکثر" را اختراع کرد، این هم از ابتکارات حزب سوسیالیست بود؟
ل. م: خیر. "چپ متکثر" یک ایده جمعی بود. همه ما در اختراع آن نقش داشتیم و همه مسئولیم. چپ، چند کاندیدا داشت؟ هفت؟ شش نفر از آنها تمامی حملات را متوجه هفتمین کاندیدای چپ کردند! و بعد به جز لیونل ژوسپن هیچیک از آنها حاضر به پذیرفتن مسئولیت خود نشد.

م: به نظر شما آرای پائین ژوسپن هیچ ارتباطی به بیان کار دولت ندارد؟

ل. م: من چنین فکر نمی‌کنم. بدون تردید نارضایتی وجود دارد؛ عدم فهم متقابل، سوءتفاهم و اشتباهات. ولی این، توضیحگر تمام مسئله نیست. چپ یک قاعده کلی را فراموش کرد. **وقتی پیروز می‌شویم که متحدیم. در تفرقه بازنده‌ایم.** ما فکر می‌کردیم که جامعه در وضعیت باثباتی قرار داد. در حالی که در واقعیت چنین نبود. چپ به یک عنصر گردآورنده احتیاج دارد. چیزی که لیونل ژوسپن در صدد انجام آن بود. ما خیلی سریع فراموش می‌کنیم وضعیتی را که بیشتر در آن قرار داشتیم. قبل از این که ژوسپن در سال ۱۹۹۵ کاندیدای ریاست جمهوری بشود و قبل از اینکه آرای ما را به ۴۸٪ برساند، در کجا قرار داشتیم؟ چپ در چه وضعیتی بود؟ در فاصله سالهای ۹۷ تا ۹۵ ما به مرور به بازسازی خود دست زدیم. تا اینکه در

دارندگان حق رأی: ۴۰۵۳۹۲ / رأی دهندگان: ۲۹۲۷۱۹۹۱ / آرای کسب شده: ۲۸۲۷۶۹۶۱ / غایبین: ۲۷/۸۶٪ / آرای باطله: ۳/۴۰٪

کاندیدها	احزاب	تعداد آراء	درصد
ژاک شیراک	راست، حزب اجتماع برای جمهوری	۵۵۷۳۹۵۸	۱۹،۷۱
ژان - ماری لوین	راست افراطی، حزب جبهه ملی	۴۷۹۱۷۵۰	۱۶،۹۵
لیونل ژوسپن	چپ، حزب سوسیالیست	۴۵۵۸۵۵۴	۱۶،۱۲
فرانسوا بیرو	سانتریست، اتحاد برای دموکراسی	۱۹۳۹۱۲۴	۶،۸۶
ارلت لاگییر	تروتسکیست، مبارزه کارگری	۱۶۳۵۱۶۹	۵،۷۵
ژان - پیر شونمان	چپ جمهوریخواه، جنبش شهروندان	۱۵۰۹۶۴۴	۵،۳۴
نویل مامر	طرفدار محیط زیست، حزب سبزها	۱۴۸۴۳۲۸	۵،۲۵
الیویه برانسنو	کمونیست رادیکال، لیگ انقلابیون کمونیست	۱۲۰۶۷۸۲	۴،۲۷
ژان - سن ژوس	طرفدار طبیعت و سنت، حزب شکار و طبیعت	۱۲۰۱۵۲۴	۴،۲۵
آلن مادلن	لیبرال، حزب دموکراسی لیبرال	۱۱۰۳۸۴۱	۳،۹۰
روبرت هو	کمونیست، از حزب کمونیست	۹۵۹۳۳۸	۳،۳۹
پرونو مگره	راست افراطی، حزب انشعابی از جبهه ملی	۶۶۴۸۳۶	۲،۳۵
کریستیان توپیرا	چپ میانه، حزب رادیکال چپ	۶۵۶۰۴۸	۲،۳۲
کربن لویاز	سانتریست، کاندیدای مستقل، وزیر محیط زیست در کابینه راست	۵۳۱۶۰۱	۱،۸۸
کریستین بوتن	راست، کاندیدای مستقل، نماینده مجلس، طرفدار ارزشهای مذهبی	۳۳۸۱۲۲۹	۱،۲۰
دانیل گلوکشتن	چپ رادیکال، حزب کارگران	۱۲۲۳۳۵	۰،۴۷

منبع آمار: روزنامه لوموند، سه شنبه ۲۳ آوریل.

– در فرانسه، چپهای شرکت‌کننده در دولت و دارنده کرسی در پارلمان را اصطلاحاً چپ پارلمانی و سایر چپها را چپ افراطی می‌نامند در جدول فوق به عنوان رادیکال ذکر شده‌اند. – راست با مشخصات بالا راست پارلمانی و مابقی راست افراطی گفته می‌شوند.

راهیابی برنام‌های نوین در جنبش‌های اجتماعی

ماهنامه آلمانی زبان "نشریه سوسیالیستی"، در شماره ماه مارس ۲۰۰۲ خود مصاحبه‌ای با یکی از فعالین جنبش ترقی‌خواهانه آسیای جنوب شرقی به نام خانم *Gigi Francisco* انجام داده است که تلخیص شده آن را برای آشنایی با شیوه کار فعالین جنبش‌های اجتماعی در این منطقه از جهان ترجمه نموده‌ایم. وی از دوران نوجوانی، در دهه ۷۰، به فعالیت‌های سیاسی روی آورده و در جنبش ملی - دموکراتیک فیلیپین مبارزه می‌کرده است. او در تشکلی از زندانیان سیاسی سابق و زنانی که در جبهه ملی - دموکراتیک فعال بوده‌اند اولین هسته فمینیستی را بنیان می‌نهد. خانم "جیجی" بعد از سقوط دیکتاتور (مارکوس) ادامه مبارزاتش را در نهاد زنان *Gabriela* و در کانون پشتیبانی از کارگران به نام "جنبش اول ماه مه" ادامه می‌دهد. او در حال حاضر مسئول هماهنگی سازمانی (الترناتیو ترقی‌خواه زنان منطقه) است که زنانی را که در جنوب زندگی و کار می‌کنند تحت پوشش بین‌المللی قرار می‌دهد.

همایون فرهادی

س: فعالین جنبش‌های اجتماعی در منطقه چه نیروهایی هستند؟

ج: در جنوب شرقی آسیا، جنبش‌های قدرتمندی حضور دارند که من مایلیم به چهار مورد از آنها اشاره نمایم. مواردی که به نظر من نقش مهم و استراتژیکی دارند. این گروه‌بندیها، مبارزه‌ای مشترک را علیه "جهانی‌شدن" پیش می‌برند.

اولین آنها که من به نام جنبش سیاسی سنتی از آن یاد می‌کنم، رابطه‌ای تنگاتنگ با چپ مارکسیست - لنینیست دارد. در مصاحبه هر آنجا که از چپ صحبت می‌کنم منظورم نیروهایی است که به مارکسیسم - لنینیسم باور دارند.

دومین جریان، جنبش نوینی است که در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ کار روی موضوعاتی را در دستور قرار داده بودند که در مبارزات چپها آنچنان جذابیته نداشت. برای نمونه، جنبش برای حقوق زنان، سیاهان، اقلیتها، حقوق بشر، محیط زیست و...

سومین جریان مربوط به نهادهای اجتماعی غیردولتی است که این نوع تشکلهای در کشورهای سوسیالیستی سابق در واقع در نهادهای دولتی مستحیل شده و کارکرد مستقلی نداشته‌اند. می‌توان نمونه‌های آن را در کشورهای هندوچین (لائوس، کامبوج، ویتنام) برشمرد. این جریان سوم نسبت به نگاه ما به مقوله

"جهانی‌شدن" به گونه‌ای دیگر نظر دارد. موضع آنها نسبت به نهادهای مالی بین‌المللی زیاد انتقادی نبوده و برنامه‌های منسجم در برخورد با مسائل ندارند.

جریان چهارم، سازمانها، احزاب و جریاناتی را در بر می‌گیرد که مبارزه مسلحانه را پیش می‌برند که بیش از هر جای دیگر نمونه‌های آنها را در اندونزی و فیلیپین می‌توان نام برد.

س: آنگونه که عنوان کردی، بسیاری از فعالین جنبش سنتی سوسیالیستی، امروز در جنبش‌های اجتماعی فعالند. سؤال اینست که برخورد آنها در حال حاضر به این جنبش‌های نوین چگونه است و شما چه تاثیری روی شیوه برخورد آنها داشته‌اید؟

ج: باید توجه داشت که امروز چپ با انشعابات متعددی که داشته بسیار ضعیف شده و بسیاری از رهبران سابق چپ امروز عنوان می‌دارند که ساختمان فکری حاکم بر آنها در گذشته، از بین رفته است. گروهی از آنان نیز هستند که دیگر انگیزه‌ای برای ایجاد یک نیروی سیاسی نوین ندارند. اما بسیاری وجود دارند، که من هم خود را در آن دسته قرار می‌دهم، و بر این نظرند که چپ متحول شده و از درون تغییر نموده و هر چه بیشتر از تمرکزگرایی و ادعای پیشاهنگی فاصله گرفته‌است.

اما برای تغییر، نه تنها فشار از درون بلکه عوامل بیرونی نیز در آن تأثیر داشته است. اگر چپ می‌خواست که در مبارزات اجتماعی نقش داشته باشد لازم بود در ایدئولوژی و سیاست‌هایش تغییراتی به وجود آورد. چپ ما با چپهای اروپایی متفاوت بودند چرا که آنها از نظر سنتی و ساختاری با نهادهای دولتی آمیخته شده بودند و نمونه‌هایش را ما در دولتهای ملی شاهدش بودیم در صورتی که در اروپا این‌گونه نبوده است. مسئله دیگر که لازم می‌بینم ذکر کنم اینست که در منطقه‌ای که ما در آن زندگی و مبارزه می‌کنیم به خاطر آن که حاکمیت‌های دیکتاتور و سلطه‌گر را تجربه مستقیم نموده ایم، نیروهای چپ ما با وجود حاکم بودن سانترالیسم دموکراتیک بر ساختارهای تشکیلاتی‌اش، اما در پی آن بود که فضای آزادی را برای تنفس دنبال کند و بهای آن را نیز با فدا نمودن جانهای بسیاری پرداخت.

قدرتهای دیکتاتوری در فیلیپین و دیگر کشورهای منطقه همیشه با هدف پنهان نمودن منش دموکراتیک چپها، ما را سرکوب می‌کردند در حالی که واحدهای پایه‌ای نیروی چپ مروج فرهنگ دموکراتیک و مستقل بوده‌اند.

(...)

س: اما چپ با ساختارهای سازمانی قدیمی چگونه می‌تواند در جنبش اجتماعی تأثیرگذار باشد؟ نظرت در این مورد چیست؟ و این که چطور شد که به جنبش‌های اجتماعی جلب شدید؟ چه عناصری را از این جنبشها گرفته‌اید و شما چه دستاوردهایی را برای این جنبشها می‌توانید به ارمغان بیاورید؟

ج: در شرایط حاضر با وجود "جهانی شدن"، مبارزه علیه سرمایه‌داری و تقسیم عادلانه قدرت و ثروت که خواست نیروهای چپ است، بیش از همیشه خواست توده‌های وسیعی است. مبارزه طبقاتی بسیار پیچیده‌تر از قبل جریان دارد و نیروهای بسیار وسیعی به مبارزه کشیده شده‌اند. تحلیل‌های مارکسیستی قدیمی و یا حداقل آنچه را که من در طول دوران زندگی‌ام آموزش دیده‌ام در رابطه با سرمایه‌داری، سلطه‌گرایی، راسیسم و بسیاری دیگر از اشکال جنایات اجتماعی به تنهایی پاسخگو نیست. تجربه نیروهای چپ در مبارزات اجتماعی به تکمیل تحلیل مارکسیستی آنها افزوده است. ما باید برخوردی انتقادی به تمامی پدیده‌ها را جایگزین دگم‌های جان سخت کنیم. مارکسیستی که به تئوری دگم برخورد کند، در مبارزات اجتماعی راه به جایی نخواهد برد. مارکسیسم خلاق را باید جایگزین برخورد بسته کرد.

من هیچگاه بر خلاف هویتم سخن نمی‌گویم. من یک مارکسیست هستم ولی ادعای نمایندگی تمامی مارکسیست‌های فیلیپین را ندارم.

چپهایی که در جنبش‌های نوین اجتماعی فعالند برای یافتن اشکال و سیاست‌های جدید آماده‌اند. اشکال نوین هدایت مبارزه برای مبارزات مشترک، مشغله آنهاست. یکی از هدفهای چپ بوجود آوردن یک نیروی توده‌ای منتقد در پایین است و به همین دلیل هرگز چپ را من در موضع ضعف ارزیابی نمی‌کنم، چرا که شاهد یک جهش نوین در چپ می‌باشیم.

آنچه را که ما دنبال می‌کنیم شکلی از همکاری میان گروههای مختلف اجتماعی است. به بیان دیگر انعکاس آن روحیه تعاون که بطور ابتدایی در جامعه وجود دارد در ابعادی اجتماعی در دستور کار ما می‌باشد. جامعه واحد پیچیده‌ای است و دموکراسی باید در تار و پود آن به مثابه یک امتیاز نگریسته شود.

دو مسئله مهم دیگری که باید به آن اشاره نمایم این است که ما باید به هویت‌یابی شهروندی شتاب بخشیم، هویتی منتقد و مستقل که بویژه در آسیای جنوب شرقی اهمیت بسزایی دارد. این مقوله با آنچه که در اروپا به عنوان فردیت طرح است متفاوت است. در اینجا هر انسانی باید حق شهروندی به دست آورد. مقوله قدرت و شهروندی در آسیای جنوب شرقی به دلایل فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و نه استعماری شکلی دگرگونه دارند.

ما امروز تصور کاملاً متفاوتی نسبت به توده منتقد آنگونه که قبلاً احزاب کمونیست یا جنبش‌های آزادی‌بخش ملی طرح می‌کردند، داریم. سابق بر این توده منتقد در ارتباط تنگاتنگ ایدئولوژیک چپ تعریف می‌شد و اینکه تنها یک راه برای تحلیل مناسبات اجتماعی و تغییر آن وجود دارد و آن نیز خلاصه می‌شد به یک برنامه انقلابی و یا به عبارت دیگر کسب قدرت سیاسی و برای اثبات آن نیز مدل‌های چین، روسیه و کوبا ترسیم می‌شد. بقیه در صفحه ۲۵

ویرانی اعتیاد در ایران

ترجمه ملیحه فرهنگ

ایران جزو کشورهایی است که بیشترین معتاد به هروئین و تریاک را دارد (بنا به آمار سازمان ملل در سال ۲۰۰۲، ایران حدود ۲٫۸٪ معتاد به هروئین و تریاک دارد، لاوس ۲٫۱٪، تاجیکستان ۲٪ و پاکستان ۱٫۷٪). بنا به آمار رسمی، از بین ۷۳ میلیون نفر جمعیت ایران، حدود ۱٫۲ میلیون نفر معتاد و ۸۰۰ هزار نفر مصرف‌کننده غیردائمی این مواد هستند. یک خبرنگار متخصص امور معتادین معتقد است که آمار رسمی سال ۱۹۹۹ بسیار پائینتر از آمار واقعی است، به دلیل این که صحبت از اعتیاد در ایران یک تابو است. به عنوان مثال، در اواسط ژانویه، پلیس دهها نفر را در پارک هفت تیر تحت عنوان "مزاحمت برای بانوان" دستگیر می‌کند. این جرم، کلمه رمزی است که در تلویزیون دولتی، که در اختیار محافظه‌کاران است، به کار گرفته می‌شود، و در واقع، موضوع مربوط به معتادین و دلالان مواد مخدر بوده است.

در خیابانها و پارکهای جنوب شهر تهران برخورد با چهره‌های زرد تریاکها و هروئینها امری جاری است. به راحتی، یک گرم تریاک به مبلغ حدود ۲۰ هزار ریال - معادل ۳ یورو - و یک بسته هروئین به مبلغ ۱۰ هزار ریال خرید و فروش می‌شود. از تابستان گذشته به این طرف، قیمتها سه برابر شده است. ۹۰٪ این هروئینها ناخالص است و امواج مرگبار مسمومیت را موجب شده است. بطور مثال، در سه ماهه گذشته، در تهران، هشت نفر بر اثر مصرف این نوع هروئین درگذشته‌اند.

در ایران، در طول قرنهای گذشته، مصرف معتدل تریاک در چارچوب فعالیت‌های فرهنگی مرتبط با شعر و عرفان، متداول بوده است. در شهرهای کرمان، اصفهان بین عشایر لر، در شیراز در بین عشایر قشقایی، و در استانهای کردستان و آذربایجان در بین افراد مسن رایج بوده است. اما در حال حاضر مصرف تریاک از عرصه‌های فرهنگی به همه عرصه‌های اجتماعی رانده شده است.

عرضه فراوان مواد مخدر و تقاضای وسیع مصرف‌کنندگان، با وضع اسفبار اقتصادی تشدید شده است. بیکاری دامنگیر ۲۰٪ از جمعیت شده و ۵۳٪ ایرانیان زیر خط فقر زندگی می‌کنند. اعتیاد، بخصوص، دامنگیر مهاجرین شده است: افغانها، ایرانیانی که در طول جنگ ایران و عراق جابجا شده‌اند یا روستائینی که به دلیل مهاجرت اجباری و فقر، آسیب‌پذیر گشته‌اند. در مناطق خراسان و سیستان و بلوچستان و کرمان که بیشترین درصد معتادین را دارند، اعتیاد عامل بیش از هفتاد درصد طلاقهاست.

بنا به نظر متخصصین، عدم رضایت جوانان یکی از عوامل تشدیدکننده اعتیاد است: ۷۰٪ از نسل جدید ایرانیان را افراد زیر ۳۵ سال تشکیل می‌دهد.

یکی دیگر از دلایل اعتیاد، تقابل هویت ملی و هند و اروپایی ایرانیان با ارزشهای اسلامی می‌باشد. با توجه به این که فرهنگ غربی توسط رژیم مذهبی نفی می‌شود، اکثریت جوانان به دنبال تفریحاتی هستند که از نظر رژیم، غیرقانونی است: ورود غیرقانونی موسیقی پاپ از کشورهای همسایه، تکثیر موسیقی از اینترنت، فیلمهای ویدئویی که مخفیانه خرید و فروش می‌شود، الکل قاچاقی، برگزاری جشنهای پنهانی و غیره. در شرایطی که همه تفریحات ممنوع است، استعمال مواد مخدر، مانند تفریحات ممنوعه دیگر به نظر می‌آید. برداشتن فشارهای فرهنگی از جامعه، حتی بطور موقت، می‌تواند روزنه تنفسی برای جوانان باشد، کاری که محافظه‌کاران در فواصل انتخابات انجام می‌دهند بدون آنکه بدان اعتراف کنند. ولی چنین کاری امری موهوم است. حتی کافه‌های اینترنت به علت استقبال زیاد به زودی ممنوع خواهند شد.

یک مددکار اجتماعی که در طول بیست سال گذشته همه نوع مواد مخدر را تجربه کرده، اظهار می‌دارد: "وقتی که کسی نمی‌تواند خود را با جامعه تطبیق دهد به اعتیاد روی می‌آورد". او در حال حاضر مسئول انجمن "آفتاب" در تهران می‌باشد. کار این انجمن کمک به معتادین است. هر روز حدود پنجاه نفر زن و مرد چهارده تا هفتاد ساله به این انجمن می‌آیند تا از تجارب خود در چارچوب گروه‌درمانی صحبت کنند. مددکار مزبور اضافه می‌کند که متأسفانه مواد مخدر جذابیت زیادی بین مردم دارد. از اینرو مسئله پیشگیری و تبلیغات در این مورد بیش از پیش ضروری می‌نماید. در ماه ژانویه ۲۰۰۲ در تهران دوازده میلیون نفری، فقط سه نوع آفیش پیشگیری از اعتیاد به چشم می‌خورد. با اینهمه اطلاع‌رسانی در حال پیشرفت است. چند سال پیش بطور رسمی گفته می‌شد که اعتیاد با رژیم شاه از بین رفته است.

اکنون حکومت در تبلیغات خود علیه اعتیاد، زبان مردم کوچه و بازار را به کار می‌گیرد. در تلویزیون فیلمهای کوتاه نمایش داده می‌شود که از اثرات مخرب هروئین و تریاک صحبت می‌کند و عمدتاً خطاب به جوانان و پدران خانواده‌ها می‌باشد.

از اواسط ژانویه، دولت اجازه فروش سرنگهای استرلیزه را به داروخانه‌ها داده است "برای محدود کردن سرایت بیماری از طریق سرنگ". اقدامی که قبلاً غیرقابل تصور بود.

مردم با انتخاب مجدد خاتمی در سال ۲۰۰۱، خواهان ارزیابی شفاف از ضعفهای رژیم شده‌اند. کم رنگ شدن تابوی اعتیاد متأثر از این جریان می‌باشد.

(لوموند دیپلماتیک، مارس ۲۰۰۲)

بقیه راهبایی برنامه‌های...

از صفحه ۲۴

به نظر من آلترناتیوی که ما در پی‌اش هستیم روندی کاملاً روشن دارد. ما خواهان حاکمیتی اجتماعی می‌باشیم که در آن دولت موظف است که به مردم گزارش داده، دموکراسی را پاس دارد و فقر را از میان ببرد.

آنچه که ما کمبود آن را احساس می‌کنیم بخش برنامه‌ای فعالیت‌های ما می‌باشد. چنین برنامه‌ای باید از سوی جنبشهای مختلف اجتماعی مورد بحث قرار گیرد تا نتیجه، تبلوری از خواسته‌های واقعی آنها گردد. برنامه‌ای زنده که بتوان آن را تغییر داد. استراتژی ثابتی که بعد از کسب موفقیت‌های کوتاه‌مدت امکان تغییرش را داشته باشیم. ما به برنامه‌ای نیاز داریم که مجموعه‌ای از اهداف و تاکتیکها را در بر گیرد و طبیعی است که ما نمی‌توانیم در جایی بی در و پیکر بایستیم و خانه ما احتیاج به یک سقف دارد.

س: منظور از مقوله شهروند منتقد چیست؟

ج: خیلی صریح بگویم منظورم این است که هر واحد از مجموعه اجتماع بتواند خود را تغییر دهد و بدین وسیله اتوریتته را باید زیر سؤال برد و همین‌طور رهبری یگانه را - یعنی آنچه که در گذشته اعتبار داشت و هر کس می‌بایست سرباز حزبی خوبی می‌بود. مفهوم شهروند منتقد با آنچه در اروپا به عنوان فردیت شناخته می‌شود متفاوت می‌باشد. برای ما مقوله فردیت در ساختاری جمعی و همبسته مثل همبستگی خانوادگی و یا همسایگی معنا پیدا می‌کند. انگیزه‌ای که در مبارزه می‌توان آن را مد نظر داشت. در نگاه اول شاید نکات منفی این شیوه برخورد بویژه در مورد زنان شاخص باشد چرا که او را در چارچوب نظم خانوادگی محدود می‌کنیم. اما من در این مصاحبه بیش از این روی این مقوله مکث نمی‌کنم و می‌توانم بگویم که تصورم از این شهروند منفرد بیشتر عنصر همبستگی اجتماعی است.

به هر جهت پروژه سیاسی ما با چپ سنتی متفاوت است که خواهان نابود نظم قدیم و استقرار دولتی دیگر به جای آن بود. ما میان به وجود آوردن انقلاب و قدرت سیاسی بعد را به چنگ آوردن فرق قائل هستیم. ما یک نیروی آلترناتیو می‌باشیم.

کمکهای مالی رسیده:

- فرهاد، هانوفر ۵۰ مارک
- بهار پنجاه ۵۰ مارک
- بیژن، کلن ۱۰۰ فرانک فرانسه
- تانیا، هلند ۱۰۰ گیلدن
- حمید، آلمان ۱۵ اورو
- آتوسا، سوئیس ۱۵۰ فرانک سوئیس
- رفقای نهاد سوئیس هزینه چاپ اتحاد کار شماره ۹۷ را به عهده گرفته‌اند.

دموکراسی سوسیالیستی

ترجمه سیامک

سند کوتاه و خلاصه شده زیر، تزه‌های گرایش دموکراسی سوسیالیستی را پیرامون انتخابات رهبری حزب کارگر برزیل توضیح می‌دهد.



جهانشمولی مبارزه علیه نئولیبرالیسم

از اواخر دهه ۹۰، تهاجمات طبقات حاکمه در سراسر جهان با مقاومت سیاسی مواجه شده است. در بسیاری از کشورها و به ویژه در آمریکای لاتین، قیامهای توده‌ای صورت گرفته است. از زمان تظاهرات "سیاتل" در پاییز ۹۹ (اولین حرکت سازماندهی شده مخالفان جهانی شدن سرمایه در قالب نهادهای مالی - اقتصادی بین‌المللی - مترجم)، این ایستادگیها جنبه جهانی یافته است. مشروعیت برنامه نئولیبرالیستی، با بی‌ثباتی و بحران فزاینده اقتصاد جهانی زیر سؤال رفته است. تحت تأثیر چنین پارامترهایی، موفقیت‌های مقطعی گوناگونی در سطح بین‌الملل به دست آمده است. سرمایه بزرگ نیز با وجود امکانات و ابزاری که در اختیار دارد هنوز موفق به اعمال قوانین خود بر تمامی خلقهای جهان نشده است.

سرمایه بزرگ، خواهان تحمیل محدوده تجارت آزاد به سراسر قاره آمریکاست و دولت ایالات متحده آمریکا از این کانال درصدد آنست که تمام قاره آمریکا را به منطقه تحت کنترل خود تبدیل نماید. تظاهرات اعتراضی "کیک" (کانادا) در آوریل ۲۰۰۱ بخشی از مقاومت فزاینده در مقابل این تهاجم سرمایه می‌باشد. پیش‌شرط مقاومت همه‌جانبه و مداوم و ضربه زدن به سیاستهای نئولیبرالیستی، فرارفتن از جنبش مخالفت علیه گلوبالیزاسیون، ایجاد یک آلترناتیو با برنامه‌های ضدسرمایه‌داری می‌باشد. زمان چنین چالشی را اگرچه نمی‌توان پیش‌بینی نمود اما در آینده شاهدش خواهیم بود. در همین راستا دومین اجلاس اجتماعی - جهانی در "پورتو آلگره" (این اجلاس از ۳۱ ژانویه تا ۴ فوریه ۲۰۰۲ همزمان با اجلاس مجمع عمومی اقتصاد، در شهر "پورتو آلگره" برگزار شد.

این اجلاس در قالب ۷۰۰ کارگاه، ۱۰۰ سمینار، و ۲۸ کنفرانس، طی چهار روز به کار خود با موفقیت پایان داد. از جمله تمهای این اجلاس می‌توان به تجارت جهانی، کنترل جریانهای مالی، بدهی خارجی کشورهای جنوب، اشتغال، سیاست جنگ‌افروزان امپریالیسم و... اشاره نمود - مترجم) می‌تواند جهشی کیفی در راستای غلبه بر پراکندگی در شکل سازماندهی و برنامه‌های این آلترناتیو ضدسرمایه‌داری گردد.

سوسیالیسم، آلترناتیوی زنده و قابل دسترس

سرمایه‌داری، تنها یک شکل ساختاری اقتصادی نبوده، بلکه اساس حاکمیت جهانی و اشکال روابط

نمونه "پورتوآلگره" از ۱۲ سال پیش تاکنون در مقابل چشمانمان قرار دارد. شهری که مردم این تجربه خودگردانی را در آن آزموده‌اند و کنترل علنی و مستقیم خود را پیش می‌برند. تجربه ما در تقسیم‌بندی بودجه برای اداره مناطق خودگردان، اینک مورد بحث نیروهای چپ جهان قرار دارد. ما دموکراسی را به آن گونه گسترش می‌دهیم که دخالت سیاسی مردم تنها به رای دادن خلاصه نگردد. حضور مستقیم توده‌ها در نحوه تصمیم‌گیریها برخلاف منطق جامعه سرمایه‌داری، فاصله میان حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان را هرچه بیشتر کم نموده و به جای پیشداوریهای تکنوکراتی، فرهنگ دخالت سیاسی و مسئولیت جمعی را تعمیق می‌بخشد.

- به کارگیری تجربیات عملی با فراگیری انتقادی پیشرفتهای تکنولوژیکی جزو وظایف دائمی ما قرار دارد. این موارد امروز این اجازه را به ما می‌دهد که سوسیالیسم را به مثابه تئوری و عمل اجتماعی و قابل تحقق به عنوان وظیفه در زندگی خود در نظر بگیریم. ما می‌بایست همواره موضعی آگاهانه و همگام داشته باشیم تا بر اساس دستاوردهای کنونی، جهشی کیفی و گسستی انقلابی از شرایط حاکم را مهیا سازیم و رابطه ناگسستی میان سوسیالیسم و آزادی، دموکراسی و فمینیسم و برابری و عدالت را مادیت بخشیم.

ضعفهای ساختاری نئولیبرالیسم برزیلی

"کاردوسو" همانند "کولو" و "ایتومر"، پروسه تغییر ساختاری دولت برزیل را ادامه داده است. بازار سرمایه جهانی است که مناسبات داخلی اقتصادی برزیل را تعیین می‌کند. حقوق سرمایه بزرگ شدیداً افزایش یافته و استقلال ملی ضربه خورده است. در پی بدهیهای مخرب برای برزیل، خصوصی‌کردن واحدهای تولیدی و مالی، نامتعادل بودن گردش سرمایه و انطباق بودجه دولتی بر اساس اهداف بانک جهانی، شرایط ایجاد یک سیاست اقتصادی مستقل برزیل، به سود بازار سرمایه، ضربه اساسی خورده است.

حقوق مدنی مورد هجوم قرار گرفته است. در شرایطی که در قانون اساسی ۱۹۸۸، خدمات اجتماعی برای همگان تضمین شده بود، حقوق کارگران محدود و اختیارات صاحبان سرمایه بی‌اندازه افزایش یافته است.

انسانی را می‌سازد. به دنبال رشد شکاف میان قاره‌های فقیر و ثروتمند، مناطق و خلقها، حادث‌شدن تضادهای طبقاتی، نابودی حقوق اجتماعی و ساختارهای دموکراتیک، شکل جدیدی از حاکمیت جابرانه، نابودی فرهنگهای بومی، رشد بنیادگرایی مذهبی، رشد فزاینده بحران محیط‌زیست، زیانهای غیرقابل‌جبرانی را بوجود آورده که نسلهای آینده بشری را تهدید می‌نماید. کارکردهای نظامی و ادعاهای امپریالیستی آمریکا، به ویژه از سوی دولت جورج دبلیو بوش، انسانهای بیشمار را در جنبشهای اعتراضی، گروههای سیاسی و اقشار مورد تبعیض به ضرورت دستیابی به یک آلترناتیو جهانی در مقابل این شکل تولید سرمایه‌دارانه، این شکل از ساختار قدرت و فرهنگ و تمدن! رسانده است.

این آلترناتیو در مقابل سرمایه‌داری نئولیبرال، خواستار جایگزینی یک دموکراسی واقعی، پولیاریتی و خودگردانی سوسیالیستی است که در آن تحقیر جنسی و قومی از بین رفته و سازمانهای خودگردان جامعه براساس نیازهای انسانی و همبستگی واقعی به رشد جامعه کمک نمایند. مناسباتی که در آن به چندگانگی احترام گذاشته می‌شود و همه انسانها با خلاقیت‌های ویژه فردی خود در آن رشد نموده و به دانش و معلومات مورد نیاز خود دسترسی پیدا می‌کنند و به عنوان انسانهای آزاد از دانسته‌های خود استفاده می‌نمایند. فرهنگهای منطقه‌ای مورد حمایت قرار گرفته و برای حفظ محیط‌زیست تمام تلاشهای لازم به کارگرفته می‌شود.

ما بدون آن که قصد ناچیزش کردن درسهای مبارزاتی استثمارشدگان و انسانهای تحت ستم را در دیگر نقاط جهان را داشته باشیم از تجربه خود و مهم‌ترین درسهایی که مضامینی سوسیالیستی داشته و در پروسه زندگی و مبارزه در برزیل کسب نموده‌ایم جمع‌بندی آغاز می‌کنیم:

- ما خود را با مبارزات کارگران که به عالیترین اشکال سازماندهی دست یافته و یکپارچه به میدان آمده‌اند و به لحاظ سیاسی خود را از بورژوازی مستقل نموده‌اند هماهنگ می‌سازیم.

- ما با دخالت دادن مردم ساکن مناطق مختلف و شهرهایی که توسط حزب کارگر اداره می‌شوند آنها را در امور مربوط به زندگی خود سهیم نموده و خودگردانی را به یک شیوه ملموس ادامه خواهیم داد.

یک برنامه دموکراتیک و سوسیالیستی

چپ برزیل امروز از این موقعیت برخوردار است که با موضعی تهاجمی بر ائتلاف دولتی پیروز گردد و حاکمیت مرکزی را در دست گیرد. برای تحقق چنین امری باید جنبشهای دموکراتیک و اجتماعی حول یک سیاست روشن و یک برنامه اقدام مشترک متحد شده و خود را برای یک پروسه جدید و تبلیغات انتخاباتی آماده سازند.

مهمترین ابزار متحدساختن چپهای برزیل، کسب پشتیبانی گسترده سیاسی و بازسازی یک جنبش وسیع توده‌ای برای پیروزی بر ائتلاف دولتی از طریق یک برنامه دموکراتیک و اجتماعی می‌باشد. هدف این برنامه باید برونرفت از مدل توسعه کنونی و همچنین ساختار اجتماعی حاکم و روابط سیاسی سنتی که کشور را به سرمایه مالی امپریالیستی و بانک جهانی وابسته ساخته و کشور را دچار بحران اقتصادی و ساختاری نموده و دولت‌های دیکتاتور را با فاصله منظمی بر سر کار می‌آورد باشد.

با پیروزی چپها می‌توان یک هژمونی سیاسی و اجتماعی برقرار کرد تا راه برای یک ائتلاف دولتی - تاریخی جدید هموار گردد تا مورد حمایت میلیونی توده‌ها قرار گیرد، توده‌هایی که امکان یابند تا بطور دموکراتیک در سیاست دخالت نموده و مستقیم بر تحولات تاثیر نهاده و منافع‌شان را تامین نمایند. در این حالت است که یک مبارزه علنی بر سر قدرت در جامعه برزیل صورت خواهد پذیرفت.

چنین برنامه‌ای در مقابله با طبقات حاکم و بخصوص زمینداران بزرگ، سرمایه مالی و سرمایه بزرگ جهانی قرار خواهد گرفت. تجربه ما در اداره بخشی از شهرهای ایالت‌های برزیل نشان می‌دهد که بخشی از پیشنهادات ما عملی بوده و به گسترده شدن حزب کمک می‌کند. عوامل تعیین‌کننده دیگر مانند اعتراضات عمومی و سازمانهای حمایت‌کننده آن، اتحادیه مرکزی (س. او. ت) و جنبش دهقانان بی‌زمین (ام. اس. ت)، که تحت پوشش سازمان مرکزی (س. ام. پ.) هستند که راهپیمایی جهانی زنان و آکسیونهای مقاومت علیه نئولیبرالیسم را مانند اجلاس جهانی "پورتوالگره" را سازماندهی نمودند می‌باشد. با وجود این نباید این جریانات را تنها نیروی پشتیبان حزب در انتخابات دانست چون پتانسیل جنبشهای اجتماعی فراتر از آنست. سازماندهی مستقل، شرط اقدام مشترک است و پیشبرد هدف مشترک را سهلتر می‌کند.

همه این تجربیات زمانی می‌توانند پیروزمندانه به اجرا درآیند که ما تغییر ساختار دولت برزیل را با پرنسپ‌های دموکراتیک و سوسیالیستی هدف خود قرار دهیم. چنین دموکراسی متفاوتی از دموکراسی لیبرالی، باید براساس تضمین و گسترش حقوق اکثریت مردم بویژه در دنیای کار، نقد قانون بازار و ایجاد یک امکان عمومی که همگان بتوانند بطور مستقیم

اقتصادی و دستگاههای ارتباط جمعی را در اختیار دارد و با توسل به آنها امکان بقا دارد.

ما در مرحله حساس و تعیین‌کننده آینده حزب کارگر برزیل قرار داریم. باید رهبری نوینی را برگزینیم که توان هدایت حزب را در شرایط بحرانی و موقعیتهای حساس داشته باشد. برای تحقق چنین امری، نوگرایی سیاسی، عملی و برنامه‌ای حزب می‌باید در سبک کار نوین رهبری پیش گرفته شود.

چشم‌انداز

دولت "کاردوس" امروز به دنبال کاندیدایی است که به عنوان نیروی محرکه و استراتژیک، وارد صحنه کند. دولت اعلام نموده که خواهان فرم در سیستم ساختاری دولت بدون تغییر اساسی آنست. اپوزیسیون خرده‌بورژوازی به دنبال فراکسیونی است که برنامه‌هایش را نمایندگی نماید. در چنین موقعیتی، حزب کارگر برزیل از سوی نیروهای چپ و جنبشهای اجتماعی مخالف سیاست نئولیبرالی تقویت شده و باید کاندیدای خود را بر اساس ضوابط هنوز موجود معرفی نماید. از نظر ما، امروز "لولا" در شرایط بسیار مناسبی قرار دارد و از پشتیبانی گسترده‌ای برخوردار است و باید خود را کاندیدای حزب کارگر معرفی نماید. جنبشهای اجتماعی و دموکراتیک با داشتن یک برنامه نوین سیاسی و با جهتگیری سوسیالیستی قادر خواهند بود که آلترناتیو واقعی در شرایط کنونی برزیل باشند.

امروز حزب ما بیش از هر زمان دیگری، در مقابل دولت "کاردوس"، به عنوان یک نیروی آلترناتیو شناخته شده است. ما در بسیاری از موارد و در برخورد به سیستم حاکم توانستیم اختلافات داخلی‌مان را حل نماییم و سیاست مشترکی را پیش ببریم. هر چه که موضع ما به عنوان اپوزیسیون دقیق‌تر شود، ضعفهای برنامه‌ای ما نیز بعنوان آلترناتیو دولت کنونی مشخص‌تر می‌شود.

ما همچنان نوک تیز حمله‌مان باید روی نئولیبرالیسم، دولت فدرال و پایه‌های اجتماعی آن قرار داشته باشد. به اپوزیسیون خرده‌بورژوازی باید صریح برخورد شود و محدودیتها، ملاحظه‌کاریها و عدم توانایی این نیرو در دفاع از منافع اکثریت مردم را باید آشکار نمود. تنها از این طریق است که حزب کارگر برزیل و جنبشهای اجتماعی و دموکراتیک در مقابل جبهه نئولیبرالیسم موفق خواهند شد. در این چالش، حزب هر چقدر دقیق‌تر منافع کارگران، برنامه دموکراتیک با سمتگیری سوسیالیستی و ائتلاف چپ را نمایندگی کند موفق‌تر خواهد بود.

حزب می‌باید با تمام قوا به یک چشم‌انداز سوسیالیستی و بین‌المللی مجهز گردد.

تلاشهای "وارگاس" در دهه چهل که هدفش جذب نیروی انسانی بیشتری به بازار کار بود از برنامه حذف گردیده است. در راس سیاستهای دولت در زمینه خدمات اجتماعی، پایین آوردن این خدمات تا حد امکان قرار گرفته است. تنها، فقیرترین اقشار مردم در چتر حمایتی حداقلی قرار دارند و بقیه مردم به حال خود رها گردیده‌اند. مزدگیران بیشترین مالیاتها را باید بپردازند و سرمایه‌داران از پرداخت مالیات معاف گردیده‌اند. سرمایه بزرگ و کنسرن‌های چندملیتی و به ویژه شرکت‌های خصوصی‌شده از سوبسیدهای میلیاردری بهره‌مند شده و در واقع به آنها این اجازه داده شده که موجودی دولت را چپاول کنند.

تغییر ساختاری نئولیبرالیستی، هم‌چنین، ضوابط دموکراتیک را زیرپا نهاده و قدرت دولت مرکزی در جهت کنترل دستگاه قضایی و قانونگذاری را تقویت نموده است. این کنترل با حمایت مطبوعات و دستگاههای ارتباط جمعی شکلی از یک دولت استبدادی را بوجود آورده است.

بحران دولتی و انتخابات ۲۰۰۲

بحران نئولیبرالیسم، توان حکومت کردن دولت "کاردوس" را هرچه بیشتر محدود نموده است. مشکلات در ساختار دولتی آشکارتر و بحران دامنه بیشتری یافته است. محبوبیت "کاردوس" نسبت به ۱۹۹۹ کاهش قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد. همان‌گونه که انتخابات سال ۲۰۰۰ نشان داد، نیروهای چپ و بویژه حزب کارگر برزیل توانستند آرای بیشتری را به دست آورند و در مقابل احزاب تشکیل دهنده دولت در سال ۲۰۰۱، آرای زیادی را از دست دادند. بعد از اعلام انتخابات جدید قبل از موعد مقرر، اختلاف در احزاب مؤتلفه دولت کنونی بالاگرفته است. تداوم بحران در پارلمان، بی‌اعتباری رئیس‌جمهور پس از رد تقاضای یک کمیسیون تحقیقاتی مجلس برای پیگیری رشوه‌خواری، فعال نبودن سیستم قضایی و همچنین افزایش نارضایتی مردم و اعتراضات، بحران دولت را ابعاد گسترده‌ای داده است. این بحران ساختاری را بی‌ثباتی اقتصادی جهانی بیشتر تشدید نموده چرا که اقتصاد وابسته برزیل مستقیماً از آن تاثیر می‌پذیرد. از سوی دیگر مختل شدن سیستم برق‌رسانی که در پی سیاست خصوصی‌سازی غیرمسئولانه دولت به وجود آمده دولت را آچمز نموده است. شرایط فاجعه‌بار کنونی تعمیق یافته و مخالفتهای مردم با سیاستهای دولت دیگر با وعده و وعید متوقف نمی‌گردد و به این ترتیب شانس موفقیت حزب کارگر در انتخابات بطور چشمگیری افزایش یافته است.

با این وجود و با برشماری مشکلات و گره‌گاههای اقتصادی دولت، نباید دچار توهم گردیم که این دولت قادر به ادامه‌کاری نخواهد بود چرا که از لحاظ سیاسی، ابزارهای لازم مانند مجلس، حمایت‌های

دموکراسی را حاکم سازند قرار گیرد. هیچگاه یک برزیل جدید بدون دستیابی به یک سیاست اجتماعی نوین، امکان پذیر نخواهد بود.

بر این پایه است که مدل جدیدی از پیشرفت اقتصادی و تکنیکی و تقسیم ثروت و محو تضادهای منطقه‌ای و رشد اقتصادی دیگری استقرار می‌یابد.

موضوع مرکزی برای یک کشور پیرامونی، استقلال ملی و حمایت از ایجاد یک مجموعه نوین جهانی است و پروژه‌های که ما در این ارتباط دنبال می‌کنیم یک فرهنگ نوین جهانی و ضد سرمایه‌داری است که برنامه حرکتی خود را با تکیه بر مبارزات طبقه کارگر و اجلاسهای جهانی رشد داده و تسلط بازار بر مناسبات اجتماعی را نفی می‌کند.

چشم‌اندازهای آتی

نقطه تمایز گرایش دموکراسی سوسیالیستی حزب کارگر با سایر گرایش‌ها موجود در حزب، اختلاف در درک از مفهوم حزب است. طبیعتاً ما که از یک سنت انقلابی می‌آییم و برای جامعه‌ای فراتر از سرمایه‌داری مبارزه می‌کنیم می‌باید مجموعه اختلافات خود را از برخورد به سیاست حاکم گرفته تا ابتدایی‌ترین انتقادات به سرمایه‌داری و مسائل پراگماتیستی شرکت در حکومت و مسائل استراتژیکی و تاکتیکی برشماریم تا با برخورد به آنها به تفاهم‌های مشترک دست یابیم. ما در حزب شاهد رشد خصلتهای پراگماتیستی هستیم. تاکیدات، صرفاً بر انتخابات و کارهای تشکیلاتی می‌شود. مبارزات پیش‌انتخاباتی محتوای سیاسی خود را کاملاً از دست داده‌اند و پراکندگی ایجاد نموده است. به روحیه جمعی لطمه وارد شده و دموکراسی درون حزبی تحت تاثیر عوامل دیگر و از جمله گردهم‌آییهای گسترده و بدون محتوی سیاسی تضعیف شده است.

حزب باید خود را برای وظایف مهمی که پیش روی دارد آماده سازد و انتظارات زیادی را برآورده سازد که از ۲۰ سال پیش در مقابلش قرار گرفته‌اند. مدتی است که عملکرد سازمان نایافته، تشکیلات بی‌رنگ، پیمانها و توافقات جمعی بدون چارچوب، ستایش امتیازهای برنامه‌ای در حزب دیده می‌شود که تمام آنها در شرایط تعیین‌کننده و مهم مبارزه طبقاتی به عقب رانده خواهند شد. برای حل مشکلات هرچند که مهم هم باشند نمی‌توان تنها با پای فشاری دگماتیک بر اصول حلمان نمود.

ما این تجربه زنده را داریم که به همت یک پراتیک سیاسی منطبق بر اصول توانستیم بدون آنکه دشمن سیاسی ما را منحرف کند. به تجربه و آگاهی دست یافته و به موفقیت‌هایی نیز برسیم، چرا که ایدئولوژیک برخورد نکرده بودیم. به همین جهت حزب باید همیشه از دموکراسی درونی خود برای گسترش بحثها استفاده کرده و به کارها آموزش دهد و جنبشهای اجتماعی را تقویت نماید. حزب باید هژمونی خود را از

طریق پشتیبانی از فعالیتها و تجربیات نیروهای دموکراتیک و سوسیالیست در جنبشها و پروژه‌های اجتماعی تقویت نماید. حزب کارگری که خود را تنها به مجموعه‌ای از گرایشهای سیاسی و گروه‌بندهای محدود سازد مورد قبول ما نیست. این وظیفه ماست که همواره تلاش نماییم که حزب خود را به تبلیغ انتخاباتی محدود نسازیم.

ما در یک آزمایش قوا با مخالفین خود قرار گرفته‌ایم و میانه‌روی و مسالمت‌جویی نباید کنیم و ارزشهای سوسیالیستی را فراموش کرده و از خواسته‌های مردم دست‌کشیده و موجودیت خود را به عنوان حزب نفی نماییم.

توده‌های وسیع تنها جذب برنامه‌ای می‌شوند که پاسخ مشکلات خود را در زمان رودرروی تعیین‌کننده در مقابل حاکمین و قدرتمندان در آن بیابند و ظرفیت فرارویی را در آن ببینند. حزب باید پروسه تغییر را تشویق کند و اعتماد به نفس و ابتکار عمل توده‌های تحت ستم و استثمار را تحت اصل "رهایی کارگران به دست خود طبقه کارگر است" را متجلی گرداند.

تزه‌ها:

۱- پیروزی انتخاباتی در دهها شهر و به دست‌گیری دولت در ایالت "ریو گراند دو سول" نمایانگر توانایی و ضرورت حضور یک جبهه واحد سیاسی متشکل از نیروهای دموکرات، فمینیست، ضدژن‌ادپرست، طرفدار حفظ محیط زیست و سوسیالیست می‌باشد که پایه اجتماعی برای برنامه انتقالی به سوسیالیسم را تشکیل می‌دهند. آن چه که در ایالات امکان‌پذیر بوده در سطح ملی نیز باید ممکن گردد.

تضمین‌کننده چنین انتقالی، برنامه‌ای است که منافع اکثریت مردم را تامین نماید.

۲- کار در حکومت این امکان را به ما می‌دهد که با دموکراسی موجود تجربه کسب نموده و با آن سیستم طبقاتی را به لرزه درآورده و نابود سازیم.

دموکراسی مستقیم و استقلال تصمیم‌گیری توده‌ها از درک طبقاتی فراتر می‌رود. این دموکراسی به توده‌ها امکان شرکت سیاسی داده و آگاهی آنان را بالا می‌برد و بحث تاریخی پیرامون دولت و جامعه از سر گرفته می‌شود.

۳- مسئله دموکراسی که در تناقض آشکار با دولت سرمایه‌داری نقولیرال قرار دارد، اصل استراتژیک و اساسی طرح انتقال به سوسیالیسم را بیان کرده و به واسطه قدرت سازمان‌گرا‌نش در کنار مسئله ملی، محور مهم برنامه‌ای و عنصر اساسی استراتژیکی مورد هدف ما سوسیالیست‌ها می‌باشد.

تجربیات ما در حکومت‌های چپ، زمینه دفاع، حمایت و اعمال دخالت توده‌ها را با حفظ استقلال و سازماندهی توسط خود آنان را مهیا می‌سازد. هیچ‌گونه پروژه سوسیالیستی بدون سازماندهی خود کارگران و

تولیدکنندگان وجود ندارد. برای آموزش سیاسی اکثریت توده‌ها، تامین استقلال آنان در مقابل سیستم موجود لازم است.

۴- شرکت ما در حکومت برای کسب هژمونی در جامعه مهم است. این دموکراسی تقسیم شده امکان برخورد به مطبوعات و اقتصاد را به ما می‌دهد بدون این که نفوذ آنان را نادیده بگیریم و یا دچار توهم شویم که گویا توده‌ها قدرت سیاسی خود را اعمال می‌کنند. مسئله مالکیت، نهادهای دولتی سرمایه و امتیاز شبکه ارتباطات جز از طریق تسخیر قدرت ماشین دولتی به دست آوردنی نیست. از طریق این دموکراسی نیمبند تنها می‌توان نهادهای خدماتی، فرهنگی، تفریحی و ورزشی را گسترش داد و در این ارتباط امکان تماس بیشتر با هزاران شهروند را فراهم نمود. تشکلهایی که خود به ابزاری برای آموزش و کسب تجربه تبدیل می‌گردند که در آن توده‌ها می‌آموزند که چگونه سرنوشتشان را خود در دست گیرند. این دینامیسم اگر در سطح ملی پای بگیرد انسان‌های بیشتری را جلب خواهد نمود.

۵ - پروسه تغییرات اجتماعی، همه‌جانبه‌تر و پیچیده‌تر از گرفتن قدرت دولتی توسط چپها می‌باشد. حرکت ما در حکومت نمی‌تواند جدا از مبارزه برای محو سرمایه‌داری تلقی گردد. به عبارتی محدودساختن حزب در مبارزات پارلمانی و دولتی، ضربات مهلک سیاسی و نظری را به حزب وارد خواهد ساخت. دگرگونی اجتماعی تنها با سازماندهی توده‌هاست که عملی خواهد شد. طبقه کارگر و هم‌پیمانانش باید بطور فزاینده نقش رهبری سیاسی را در مبارزه برای نابودی استثمار و از خودبیگانگی، جلوگیری از نابودی محیط‌زیست و سرکوب را ایفا نماید. با دموکراسی نسبی و اجرای برنامه خود می‌توانیم با استفاده از امکانات دولتی، بهبود شرایط تاریخی را در مبارزه برای سوسیالیسم تقویت کنیم.

۶ - تجربیات ما در سطح بین‌المللی مورد توجه قرار گرفته است و باید این تجارب از سوی حزب گسترش یابد. به ویژه در شرایط پیش از انتخاباتی کنونی و در صورت پیروزی احتمالی در انتخابات ریاست‌جمهوری و انتخابات پارلمانی در ایالات مختلف این وظیفه باید آگاهانه‌تر پیش برده شود.

هر حرکتی در رابطه با استقلال ملی، دموکراسی، عدالت اجتماعی، تقسیم ثروت و رفرف ارضی باشد، بالاچار به معنای درگیری با نیروهای نقولیرال برزیل و مراکز امپریالیستی خواهد بود.

برای جلوگیری از ایزوله شدن سیاسی و دچارنشدن به سرنوشت سایر تلاشها در آمریکای لاتین و سایر کشورهای جهان که قیمت گزافی پرداخته‌اند، باید روابط با ثبات بین‌المللی، پروژه‌های چپ و جنبشهای اجتماعی گسترش یابند.

برگرفته از: نشریه "اینپرکور" شماره ۳۶۲ - ۳۶۳

دکتر یدالله سحابی چرا ماندگار می‌شود؟

نزدیک به چهل سال پیش، زمانی که بلوک سوسیالیسم هنوز در اوج قدرت به سر می‌برد، زمانی که سرود انترناسیونالیسم کمونیستی در نیمی از کره خاک به طنین می‌آمد، مائو تسه‌تونگ، کمونیست نامدار چین گفته بود: «یک انترناسیونالیست قبل از هر چیز یک ناسیونالیست است».

آن زمان بسیاری از بزرگان کمونیست بر او تاختند و گروهی نیز این فکر را بمثابه مظهر اندیشه لیبرال ناسیونالیست ترک کردنی دانستند. بعدها اما، رشد اقتصاد چین نسبت به سایر کشورهای سوسیالیستی، نشان داد که در محتوای این جسارت چینی، می‌توان درخشش حقیقتی را نیز جستجو کرد. این حقیقت که اگر دولتمداران دوستدار کشورشان نباشند، دوستدار انسانیت نیز نمی‌توانند باشند و ملیتهای دیگر را هم نمی‌توانند دوست بدارند.

در این عرصه، تاریخ معاصر ایران، پهنه آزمونی قابل تعمق است. شواهدی که توجه بدان می‌تواند کارنامه شخصیت‌های سیاسی معاصر ایران را در منظر تاریخ به نمایش بگذارد و نتایج عملی هر نوع سیاست و هر شکل از تفکر را در زندگی جامعه باز بشناسد. نگاهی به حقیقت تاریخ و اینکه نامها چگونه می‌مانند و چرائی ماندگار شدن آنها چه می‌تواند باشد! مثل نام امثال دکتر محمد مصدق، مهدی بازرگان و آقای دکتر یدالله سحابی، که به تازگی از میان ما رفت.

جامعه ما در دهه‌های اخیر ایران در یک رده‌بندی کلی، چهار نوع تفکر یا بهتر گفته شود چهار خانواده سیاسی را متولد کرده است. طرفداران سلطنت شاهنشاهی، نیروهای چپ، پیروان حکومت‌های اسلامی و ملی‌گراها!

رژیم شاهنشاهی در ایران از دیر باز به میهن و مردمان کشوری که بر آن حکم می‌راند به چشم دشمن می‌نگریست و با آن دشمنی می‌کرد. بر تاریخ‌شناسان است که مبنای این مردم دشمنی را در تاریخ پادشاهی ایران به درستی تشریح

کند. آنچه در یک نگاه صادق است، در کشورداری مضحک دوران قاجار، دست‌نشانگی بی مایه عصر پهلوی و اشتیاق آقای رضا پهلوی در دستیابی به قدرت به پشتوانه حمایت نظامی آمریکا، این میهن‌ستیزی آشکار می‌شود و بیگانگی واقعی آنها را از شعارهای به ظاهر میهن پرستانه‌شان تفکیک می‌کند. نتیجه اینکه در تمامی دوره تاریخ معاصر، دست‌مایه پادشاهی تنها بی هویت کردن تاریخ، فرهنگ و ملیت ایرانی بوده است.

نماد چپ ایران به عکس، دشمن میهن نبود. اما دوستدار آنها نمی‌خواست باشد. چپ ایران از آغاز مردم دوست بود و انترناسیونالیست، بی آنکه توانسته باشد ارتباط علقه‌ها و خواستهای تاریخی این مردم را با این جهان‌دوستی پیوند بزند. چپ ایران به اهمیت مسئله ملی در ساخت و بافت سیاسی جامعه ایران هرگز توجهی نکرد. در پایه‌های فکری نیز انترناسیونالیسم خالص، جائی برای این توجه باقی نمی‌گذاشت. دکترین ملی مائو نیز در لابلای بسیاری از اندیشه‌های ناکارآی نظری او از صفوف چپ ایران ترک شد و در ذهن کسی جائی برای تعمق باقی نگذاشت. در پرتو این انترناسیونالیسم، ملی‌گرایی و میهن‌دوستی، توجه که نه، تقبیح هم شد! این ضعف یکی از دلایلی بود که خانواده چپ را به راحتی در خانواده بزرگ جامعه‌ای که هویت ملی خود را می‌جست، منزوی کرد.

راستای سوم بانیان حکومت اسلامی کنونی ایران هستند که بدعت خود را با انترناسیونالیسم اسلامی پی نهاده‌اند. برای این گروه میهن و ملیت بمثابه نمادی از تجمل است، فساد است و به بی بند و باری و بیدینی تعبیر می‌شود. برای بسیاری از اصحاب قدرت امروز، مکه و مدینه هزار بار بر تهران و شیراز شرف دارد، و آبادی و عمران دمشق و کربلا صد بار بر اصفهان و تبریز مرجح است.

خانواده چهارم سیاسی در ایران، خانواده مصدق بود. خانواده بازرگان‌ها و یدالله سحابی‌ها. گروهی که ملیت و توجه به هویت ملی ایرانی را بمثابه حلقه مهم ترقی کشور، سرلوحه فعالیت سیاسی خود قرار داد و آغازین حرکت متشکل خویش را با احیاء این هویت تعریف کرد.

یاد دکتر یدالله سحابی گرامی باد

بیست و سوم فروردین ماه دکتر یدالله سحابی از پایه گذاران «جبهه ملی» و «نهضت آزادی ایران» چشم از جهان فرو بست. دکتر سحابی همدوش دکتر محمد مصدق در مبارزه برای ملی شدن صنعت نفت ایران بود و در دولت دکتر مهدی بازرگان سمت وزارت داشت. در نخستین دوره سیاسی همه همت دکتر سحابی در خدمت آزادی میهن و دوران دوم، همه تلاش او در تعدیل اسلام سیاسی، تقویت جمهوریت و نفی فقاقت بود.

آنچه مسلم است این تلاشها نتایج مثبت خود را در آینده ایران برجای خواهد گذاشت و نام او را در تاریخ سیاسی ایران همراه با مصدق و بازرگان ثبت خواهد کرد. یادش گرامی باد.

هیات تحریریه نشریه اتحاد کار

بعد از انقلاب بهمن، کشور استقلال پیدا کرد. هویت ملی، اما با هویت اسلامی مخدوش گشت. هم جای ملیت گم شد و هم جای اسلام. هم این خدشه‌دار شد و هم آن. فرزند این جایگزینی نا متجانس، حکومت جمهوری اسلامی‌ست. نه جمهوری است که به جمهور مردم متعلق باشد و نه اسلامی است که از جمهور برش پیدا کند.

آنچه دکتر سحابی را همانند مصدق و بازرگان ماندگار می‌کند. نگاهی‌ست که به ملزومات و خواستهای تاریخی مشخص زمانه خویش دارد. نگاهی که هویت ملی را با استقلال مخدوش نمی‌کند و جمهوری را با حکومت فقیه هم آهنگ نمی‌داند. این نگاه امروز در حکومت اسلامی نیز رسوخ کرده و بسیاری از دولتیان را به بن‌بست نظامی که از نخست با تناقض بنا نهاده‌اند، واقف گردانیده است. سنت مصدق و بازرگان و سحابی در این نظام چه بخواهند و چه نخواهند نشست می‌کند و پایانه راه خود را می‌یابد. هر تحولی به سوی هر نظام ایده‌آل یا دلخواه جامعه، از این جمهور آغاز می‌شود.

با ارسال عکس، خبر و گزارش
اتحاد کار
را تقویت کنید.

لیلا غانم،

روزنامه‌نگار و پژوهشگر لبنانی

“همینجا می‌مانیم”!

تکمیل پروژه‌های شوند که طی آن حکومت فلسطین می‌بایست از شکل نطفه‌ای و جنبینی خود به صورت موجودی دارای ابعاد و تأثیرات واقعی متحول شود. پروژه‌های که از مشروعیت بین‌المللی بیسابقه‌ای برخوردار بود. بیهوده نیست که دولت شارون با وضوح و دولت آمریکا بطور غیرمستقیم، انهدام و تخریب چهره این حکومت و سمبل موجودیت مردم فلسطین را هدف خود قرار داده و از طرح شوم خود برای پیدا کردن رهبری جایگزین از میان “ریش‌سفیدان روستاها و سران قبایل و برخی ملاکان” پرده برداشته و از آن به عنوان نقشه‌ای به موازات سیاست ایجاد دیوار امنیتی یاد می‌کند.

در پاسخ به این سؤال که آیا اسرائیل می‌تواند چنین رؤیای شومی را متحقق سازد، متأسفانه باید گفت در سایه توازن کنونی قوا، تشتت میان دول عرب و سرسپردگی اغلب آنها به آمریکا، وقوع تحولات منفی بسیار محتمل است. مثلاً، وقتی “پاول” همزمان با دیدار خود از سوریه، موضوع تشکیل کنفرانسی بدون مشارکت عرفات را مطرح می‌کند، به خوبی می‌داند که تا چه اندازه می‌شود از وجود شکافها و تناقضات میان اعراب سود جست و روی آن حساب کرد. اخبار گوناگونی در این باره وجود دارد که برخی از دولت‌های عرب بطور مستقیم و غیرمستقیم، پیشاپیش، در جریان نقشه اسرائیل و حمایت آمریکا قرار داشته‌اند. بیهوده نیست که در بسیاری از پایتخت‌های کشورهای عربی تظاهرات توده‌ها در حمایت از مردم فلسطین سرکوب می‌شود، در حالی که صندوقهای جمع آوری اعانه بطور رسمی در ادارات و اماکن نصب کرده‌اند.

گذشته از این احتمالات منفی، آنچه عناصر مثبت و امیدوارکننده در شرایط کنونی را تشکیل می‌دهد همانا مقاومت و پایداری ستایش‌برانگیز مردم فلسطین است که خوشبختانه اسرائیل تاکنون و با همه خشونت حیرت‌انگیزی که به کار گرفته، قادر به شکستن آن نیست. کافی است چهره آن زن فلسطینی را در نظر بگیرید که در اوج خستگی و درد و گرسنگی و خشم، با عزمی راسخ، از طریق دوربین تلویزیونها خطاب به جهانیان می‌گوید: **“از اینجا کوچ نمی‌کنیم، همینجا می‌مانیم”**.

عصر مثبت دیگری که بویژه باید مورد توجه و تأکید قرار گیرد همانا تغییرات اساسی است که در افکار عمومی مردم جهان بویژه اروپائیان نسبت به حقانیت مبارزه مردم فلسطین بوجود آمده و امروزه خود را در دفاع از عرفات، دولت فلسطین و در اعلام انزجار از سیاست‌های “شارون” و “بوش” نشان می‌دهد.

در این راستا، اهمیت پیوند مبارزه همگانی علیه جهانی کردن خشونت‌بار آمریکایی، برای ما مبارزان خاورمیانه‌ای، در همبستگی با خود و با سایر مبارزان و مدافعان حقوق بشر و دموکراسی در جهان، روشن می‌شود.

فلسطینی‌ها نیز در همان راهی قرار گرفته‌اند که سرنوشت آفریقای جنوبی را رقم زد؛ مقاومت در داخل و گسترش جبهه مبارزه در خارج، همراه و همدوش با همه دستداران عدالت، امنیت و آزادی.

ترجمه حماد شیبانی

گسترش شهرک‌های شبه نظامی وسط زمینهای اعراب ادامه داد. به گفته “دیوید تور”، روزنامه‌نگار اسرائیلی، “مطابق آمار رسمی، مساحت زمینهای مصادره شده طی چند سال بعد از قرارداد اسلو، به مراتب از تمام مصادره‌های ۲۷ سال بعد از جنگ لوئ ۱۹۶۷ فراتر رفته است. به این موضوع مسئله جداسازی اجباری و خشن مناطق فلسطینی‌نشین را باید اضافه کرد که به قول “ژوزه بوه”، رهبر سندیکای کشاورزان، اسرائیل هرگونه ارتباط زمینی میان نقاط مسکونی فلسطینی‌ها را از بین برده است. یعنی اینکه، اسرائیل هرگاه که اراده کند می‌تواند مانع رفت و آمد مردم از روستایی به روستای دیگر یا از شهری به شهر دیگر شود و هر تخریفی از اراده خود را به شدت سرکوب کند. علاوه بر این، انحصار تمام امور صادرات و رفت و آمد و حتی احوال شخصیه و صدور اوراق شناسایی را هم در دست خود گرفته و با محروم ساختن فلسطینی‌ها از کار در اسرائیل و جایگزین کردن آنها با کارگران وارداتی و ارزان آسیایی، سیاست خفه کردن اقتصادی فلسطین را پیش می‌برد.”

اکنون جای هیچ تردیدی در این مسئله باقی نمانده است که شارون و پیش از او باراک، با محروم کردن فلسطینی‌ها از حق داشتن دولتی که در سایه آن با احترام و امنیت زندگی کنند، به وضوح می‌دانستند که راه گسترش خشونت و آناشیسیم و واکنش‌های کور مذهبی را هموار می‌کنند. آنها خوب می‌دانند که احساس حقارت و نومیدی ثمرهای جز خشونت به بار نمی‌آورد. آنها خوب می‌دانند که سازمانهایی مانند الفتح و گروه‌های چپ که مبارزه سیاسی و کار توده‌ای، تحت سلطه حکومت خودمختار را انتخاب کرده‌اند، هرچه بیشتر امکان فعالیت داشته باشند، دامنه فعالیت و گسترش گرایش دینی محدودتر خواهد شد. از این رو همه تلاش خود را برای برهم زدن این شرایط به کار بردند. بیهوده نیست که این روزها نه فقط صحبت از همسویی، بلکه هماهنگی عملی در بسیاری از عملیات بی‌معنایی است که زمان و مکان وقوع آنها صرفاً فشارهای جدیدی بر مردم فلسطین بوده و مورد استفاده تبلیغاتی و سیاسی و نظامی دولت شارون و حامیان آمریکایی آن قرار گرفته است.

در برابر این اقدامات، گرایش قوی مردم فلسطین و نهادهای مدنی، تأکید بر موضوع آزادی و مقاومت و دوری از اوها مذهبیه است. همانطور که ادوارد سعید می‌گوید، اکنون به جایی رسیده‌ایم که می‌توان به صراحت از این نظر دفاع کرد که موضوع فلسطین یک مسئله صرفاً عربی و اسلامی نیست و موضوعی است که به عرصه‌ای وسیعتر یعنی به دنیای انسانی و دموکراسی تعلق دارد. شاید همین تحول واقع‌گرایانه در میان مردم فلسطین است که دولت اسرائیل و حامیان بیرحم آن در دستگاه حکومتی آمریکا را واداشته است تا بویژه بعد از ۱۱ سپتامبر و با استفاده از فضای بوجود آمده، مانع از

جنگ استعمارگرانه‌ای که اسرائیل با برخورداری از حمایت کامل آمریکا علیه مردم و حکومت فلسطین پیش می‌برد، این بار از نظر شدت و حدت، رکورد تجاوزات سالهای ۱۹۷۱ و ۱۹۸۲ را پشت سر گذاشته است. ویژگی مهم و هولناک آن، به قول ادوارد سعید، برخورداری بودن این سیاست جنگی از پوشش سیاسی - تبلیغاتی ناشی از حوادث ۱۱ سپتامبر است که آشکارا و به شکل غیراخلاقی، خشن و بیسابقه‌ای تلاش می‌کند سیاست جنگی اسرائیل را در زمره اقدامات مبارزه با تروریسم و “شرارت” قرار دهد و به لاپوشانی این حقیقت بپردازد که هدف از این سیاست، نابودی زیربنای حکومت فلسطین و ایجاد فضای رعب و هراس در میان مردم و مجبور کردن آنها به انتخاب میان مرگ یا تبعید است.

برخلاف ادعای برخی مطبوعات غربی که برای کم‌رنگ جلوه دادن جنایتهای جنگی شارون، هدف او را از میان بردن ریشه‌های تروریسم تصویر می‌کنند، شارون در این اقدامات حساب شده، سازمان مذهبی خاصی مثل حماس را هدف قرار نداده بلکه هدف اصلی او نابودی حکومت خودمختار و دستگاه‌های مدنی، آموزشی و تربیتی فلسطین است و این هدف را نیز هرگز پنهان نکرده است. بویژه وقتی در برابر فشار افکار عمومی و محافل رسمی بین‌المللی برای پایان دادن به محاصره دفتر عرفات و اشغال مناطق خودمختار، بر تبعید فلسطینیها و در رأس همه، عرفات، پافشاری می‌کند.

به گفته “نانیا رهارت”، نویسنده و استاد دانشگاه اسرائیلی که از جمله روشنفکران یهودی مخالف صهیونیسم است، هدف اصلی شارون از اقدامات کنونی، نابودی فلسطین و تکمیل نقشه جنگی ۱۹۴۸، یعنی الحاق کامل مناطق به اسرائیل است. او تأکید می‌کند که حوادث کنونی در عین حال مواضع هر دو گروه قدرتمند در دولت اسرائیل را که اولی - کبوترها - توانسته بود پیروزی خود را با امضای قرارداد اسلو اعلام کند؛ که ترجمه عملی آن چیزی جز حفظ آپارتاید یا برتری نژادی به صورت مسالمت‌آمیز و تحت پوشش مذاکرات و گفتگوهای بی پایان نیست. اما گرایش دوم - بازها - که ژنرالهای سیاسی از قبیل شارون و باراک طرفدار آن هستند، رؤیای خلاصی یافتن از مسئله فلسطین به وسیله راه حل‌های ریشه‌ای از قبیل پاکسازی نژادی و تبعید دسته‌جمعی مردم را در سر می‌پروراند.

از همین رو، آنچه مردم فلسطین را به مقابله با شارون کشاند فقط گستاخی ورود اهانت‌آمیزش به مسجدالاقصی نبود، برعکس این شارون بود که کوشید با دست زدن به چنین اقدامی، صورت مسئله را تغییر دهد و شأن آن را از یک مبارزه عمیقاً ضداستعماری و ضدنژادپرستی به سطح یک اختلاف دینی میان مسلمانان و حکومت یهود پائین آورد. او با این اقدام می‌خواست بر واکنش به حق مردم در برابر شرایط خفتبار زندگی روزمره خود که با وجود قرارداد اسلو و در پرتو آن همچنان پابرجا مانده است، پرده‌پوشی کند؛ شرایطی که طی آن اسرائیل همچنان به بنای مستعمره‌های جدید و

سروده‌هایی از شاعر فلسطینی، محمود درویش

در بیستمین سالگرد فاجعه کشتار صبرا و شتیلا، در روز ۱۲ آوریل ۲۰۰۲، گردهمایی ادبی - سیاسی بزرگی در بیروت برگزار شد. در این مراسم، محمود درویش، شاعر معروف و فرهیخته فلسطینی آمده بود تا نه فقط در رثای فاجعه‌های دیروز، که از صلاهی مقاومت "جنین" و هیبت کشتار آن سخن بگوید، از بیت‌لحم و کلیسای میلاد و از کشتارهای هرروزه دیگر در گوشه گوشه میهنش. او خطاب به اسرائیلیان می‌گفت: این است صلحی که به ما ارزانی داشته‌اید. این است صلح شما. هیچ صلحی در زیر سلطه اشغال میسر نیست. امنیت با وجود اشغالگری معنایی ندارد. زندگی را با اشغالگری سازگاری نیست. صلح و آرامش همزمان با نسل کشی معنا ندارد. حق فلسطینی‌ها مثل حقیقت فلسطین روشن است. دردهایمان بسیار و آرزوهایمان والا است. رنجهایمان فراوان و قهرمانیهایمان بیحد است. اشکهای امروزمان را نگه می‌داریم تا فردا پرچمهای خونین خود را با آن بشوئیم. آنچه در زیر می‌آید گزیده‌ای است از آنچه محمود درویش در این گردهمایی خواند و اخیراً کتابی به نام "حالت محاصره" به چاپ رسیده است.



سپید سپید

با بالهای آزادشان غبار از چهره آسمان می‌شویند
و شفافیت و جبروتش را به آن باز می‌گردانند
اوج می‌گیرند بالا و بالاتر سپید سپید
"یکاش آسمان متحقق می‌شد"
این را، رهگذری
در فاصله میان انفجار دو خمپاره
زمزمه می‌کرد.

محتضر، در آستانه مرگ با خود نجوا می‌کند:
چیزی نمانده که از دست بدهم
پس آزادم، در شرف رها شدن
فردایم را در کف دارم
لختی از عمر مانده‌ام را به کار می‌گیرم
آزاده فرزندی به دنیا خواهم آورد
بی پدری یا مادری
و نامی از حروف لاجورد
برایش گزین خواهم کرد.

آی کسانی که بر دروازه‌ها
به نظاره ایستاده‌اید

وارد شوید
و از این قهوه عربی بنوشید
شاید دریابید که شما هم
آدمهایی بسان مائید.
آی کسانی که بر درگاه خانه‌ها ایستاده‌اید
بروید،
دور شوید از بامدادان ما
بگذارید اطمینان یابیم
که ما هم چون شما بشیریم.

۲
خطاب به قاتل:
اگر خوب در چهره قربانی درنگ کنی، و بیندیشی،
مادر خویش را در اتاق گاز به یاد خواهی آورد
آنگاه از منطق تفنگ رها خواهی شد
و نظرت تغییر می‌کند.
آیا اینچنین نمی‌توان هویت خود را بازیافت؟

۶
پای تپه‌های به هم پیوسته، در آستانه غروب
و دهانه زمان
کنار باغستانهای بی سایه
ایستاده‌ایم

۳
سربازان، مسافت بودن و نابودن را
از پشت دوربین تانکها اندازه می‌گیرند
و ما،
فاصله میان خمپاره‌ها و پیکرهایمان را
با حس ششم.

کاری را می‌کنیم
که زندانیان
همان کاری که خیل بیکاران؛
امید را می‌پرورانیم.

۴
وقتی بمب افکنها دور می‌شوند
کبوترها پرواز می‌کنند

شماره ۹۷ اردیبهشت ۱۳۸۱

مه ۲۰۰۲

ETEHAD KAR
MAI 2002
VOL 8. NO. 97

نامه های خود را به آدرسهای زیر از یکی از کشورهای خارج برای ما پست کنید:
تماس با روابط عمومی سازمان:
آدرس پستی (جدید):

ETEHAD

B. P. N°. 351
75625 PARIS Cedex 13
France

آدرسهای سازمان در اروپا:

آلمان: (جدید)

POSTFACH 290339
50525 KOLN
GERMANY

نروژ:

POST BOKS 6505
RODELO KKA
0501 OSLO 5
NORWAY

آدرس آمریکا و کانادا:

E. F. K. I.
P.O. BOX 41054
2529 SHAUGHNESSY
STREET
PORT COQUITLAM.
B.C.
V 3 C 5 G O
CANADA

آدرس پست الکترونیکی

postchi@noos.fr

آدرس صفحه سازمان در اینترنت

www.etehadefadaian.org

فکس (۳۳) ۲۲۴۱۳۱۰۲۱۷

فکس

تلفن (۳۳) ۶۰۸۶۰۱۳۵۶

تلفن

بها معادل: ۱/۵ ارو

اول ماه مه، روز همبستگی بین المللی کارگران

اول ماه مه - یازدهم اردیبهشت - روز جهانی همبستگی کارگران در نبرد برای جهانی آزاد، برابر، همبسته، صلح آمیز و انسانی است.

اول ماه مه ۲۰۰۲ در شرایطی آغاز می شود که هجوم لجام گسیخته سرمایه علیه زندگی طبقه کارگر و مزدبگیر، علیه دستاوردهای مبارزاتی مردم طی سده های گذشته در زمینه حق آزاد تشکل، حق کار، مسکن، بهداشت و محیط زیست، علیه صلح و حق حاکمیت ملتها بر سرنوشت خویش، پس از واقعه شوم یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، ابعادی گسترده به خود گرفته است. طبقه کارگر و مردم بسیاری از کشورهای پیشرفته صنعتی از حق کار و رفاه اجتماعی محروم می شوند و سیاستهای نژادپرستانه علیه کارگران مهاجر و مهاجرین به صورتی همه جانبه دنبال می شود. در مقابل این موج جهانی است که تظاهرات میلیونی کارگران ایتالیایی و اعتصاب عمومی آنان، تظاهرات نیم میلیونی جنبش ضد سرمایه داری در بارسلون اسپانیا، تظاهرات دهها هزار نفره واشنگتن، اعتصابات میلیونی هندوستان و اعتصابات و تظاهرات کارگران و معلمان ایرانی، جهانی دیگر را نشانه گرفته است، جهانی انسانی، فارغ از جنگ و جنگ طلبی، جهانی فارغ از فقر، نابرابری و نابردباری!

طبقه کارگر ایران سال گذشته را با اعتصاب، تظاهرات، تجمع و اعتراضات گوناگون علیه سیاستهای حکومت اسلامی، پشت سر گذاشت، سالی که اعتراض علیه سیاستهای بیکارسازی و اخراجها، علیه بیگاری رسمی در شکل عدم پرداخت حقوق و دستمزدهای کارگران در اشکال بسیار متنوع و گسترده در سراسر ایران ادامه داشت. در این میان اعتصابات و تظاهرات زنجیره ای معلمان ایران، تظاهرات کارگران صنایع نساجی، و تظاهرات و اعتصاب پرستاران، فضای سیاسی کشور را به شدت تحت تأثیر خود قرار داده و در رشد آگاهی و همبستگی طبقاتی کارگران و مزدبگیران کشور تأثیر فزاینده ای داشته است. این جنبش در شرایطی خود را نماینده و در اشکال علنی اعتراضات، تظاهرات، تحصن، و راهبندان بروز علنی پیدا کرده است که رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم بر ایران، فعالین کارگری و پیشرو، آزادیخواه را دستگیر، زندانی و شکنجه می کند، تشکلهای مستقل را ممنوع کرده و بر هرگونه فعالیت مستقل از دولت و روحانیت حاکم مهر ممنوعیت زده است، تظاهرات و تجمعات و اعتصابات را ممنوع کرده، نشریات و روزنامه ها را به محاق تعطیل کشانده و آپارتاید جنسی و ایدئولوژیک را بر کشور ما حاکم کرده است.

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی در ایران، ضمن گرامیداشت روز جهانی کارگران، به نشانه همبستگی با تمام کارگران جهان و حمایت از همبستگی بین المللی در دفاع از حق کار، رفاه اجتماعی، برابری، آزادی و صلح، علیه سیاستهای جنگ طلبانه و نژادپرستانه و در دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، همگان را به هر چه باشکوهتر برگزار کردن اول ماه مه در سراسر کشور فرامی خواند و به سهم خود در تمامی اجتماعات، تظاهرات و جشنهای همبستگی بین المللی کارگران شرکت خواهد کرد.

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران و زحمتکشان!**زنده باد آزادی!**

۹ اردیبهشت ۱۳۸۱ / ۲۹ آوریل ۲۰۰۲

کمیته اتحاد عمل برای دموکراسی در ایران*

* متشکل از: حزب دموکرات کردستان ایران - سازمان اتحاد فدائیان خلق ایران - سازمان کارگران انقلابی ایران (راه)

(کارگر)